



شعله جاوید

ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان
مرکزی حزب کمونیست
(مائونیست) افغانستان است
که عمدتاً در خدمت تدارک،
برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی مردمی و انقلابی (شکل
مشخص کنونی جنگ خلق)
قرار دارد.
"اساسنامه حزب"

شماره دوازدهم دوره سوم ثور - جوزای 1385 (می 2006)

برگزاری پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست
(مائونیست) افغانستان
صفحه (2)

جنایت اشغالگران
و
عکس العمل گسترده توده ها
صفحه (4)

پاسخ به یک دشنامنامه - بخش سوم
صفحه (6)

تظاهرات خشونت آمیز کارگران ...
صفحه (28)

سر و صدا هادر مورد
"شعله پی ها"
صفحه (20)

تظاهرات در یوران موتر های ریگ
صفحه (29)

شورش در زندان پلچرخ کابل "قاری بابا" مرگی در راه ملیشه ...
صفحه (30) صفحه (32)

جنایت اشغالگران و تظاهرات خشمگینانه شهریان کابل - صفحه (35)

جواب به نامه های رسیده
صفحه (66)

با تقدیم صمیمانه ترین تبریکات رفیقانه به تمام اعضا و هواداران حزب به مناسبت دومین سالگرد تدویر موفقانه کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست)

برگزاری پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

دومین پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در دومین سالگرد برگزاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، با موفقیت دائر گردیده و به پایان رسید. تدویر موفقانه و به پایان رسیدن پیروز مندانه این پولینوم، یک موفقیت مبارزاتی حزب ما محسوب می گردد، موفقیتی که تأثیرات آن بر جریان بعدی مبارزات حزب بخوبی عیان خواهد بود.

پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب، به شرکت اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی و اکثریت قریب به اتفاق سائر اعضای اصلی کمیته مرکزی و اعضای علی البدل کمیته مرکزی دائر گردید. در شرایط عادی، پولینوم های کمیته مرکزی حزب باید سالانه یکبار دائر گردد. اما با توجه به شرایط ویژه ای که حزب در آن قرار دارد، پولینوم دوم کمیته مرکزی دو سال بعد از پولینوم اول دائر گردید. با توجه به گزارشات ارائه شده به پولینوم دوم کمیته مرکزی توسط دفتر سیاسی و مباحث مطرح شده توسط رفقای شامل در جلسه و در راستای تسریع فعالیت های مبارزاتی تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمتابیه شکل مشخص کنونی جنگ خلق، پولینوم به فیصله هایی نائل آمد که بعضا درینجا نقل می گردد:

"

4 -- پولینوم مباحثات خطی آغاز شده علیه تسلیم طلبان قبلا منسوب به جنبش چپ کشور و همچنان تسلیم طلبی چپ نمای مندرج در نشرات " سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) " در ارگان مرکزی حزب را مورد تأیید قرار داده و خواهان ادامه اصولی و پیگیر آن است. پولینوم خواهان آن است که مباحثات تئوریک علیه شبه تروتسکیزم به اصطلاح سوسیالیست های کارگری و " چپ رادیکال " ، که متاسفانه تا حال کمتر مورد توجه حزب قرار گرفته است، در ارگان مرکزی حزب، بصورت جدی مدنظر قرار گرفته و پیش برده شود.

5 -- خط عمومی نشراتی حزب، که در انتشار یازده شماره شعله جاوید (ارگان مرکزی حزب) و دو شماره کمونیست (نشریه درونی مرکزی) در طی دو سال گذشته، انعکاس یافته است، مورد حمایت پولینوم قرار دارد. تسریع در کار های

نشراتی حزب و توسیع مباحث آنها یک ضرورت جدی است. باید سعی به عمل آید که شعله جاوید بصورت ماهنامه منتشر گردد و ... همانطوریکه در مرام نشراتی ارگان

مرکزی حزب گفته شده است ، همکاری فعال و پیگیر تمامی اعضای حزب ، در تحقق عملی این ضرورت مبارزاتی ، یک امر اجتناب ناپذیر است . طبیعی است که در قدم اول ، همکاری فعال و پیگیر اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی با ارگان مرکزی و ... مورد ضرورت جدی قرار دارد . همچنان ضروری است که انتشار جزوات و رسالات جداگانه ، منجمله اسناد تحقیقاتی ، بصورت ها و اشکال مختلف - حزبی ، ملی - دموکراتیک ، مخفی ، نیمه مخفی و ... رویدست گرفته شود .

6-- پولینوم اول کمیته مرکزی حزب ، در عرصه تشکیلاتی شعار استحکام تشکیلات حزب بر محور دستاورد های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بدست آمده در جریان پیشرفت پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) و به ویژه کنگره وحدت ... یعنی دستیابی به برنامه و اساسنامه حزبی واحد و تامین وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در حزب کمونیست (مائوئیست) ، را به مثابه شعار عمده مطرح نمود . پولینوم دوم کمیته مرکزی برین باور است که استحکام تشکیلاتی حزب در آن حدی که بتوان در دوره بعد از این پولینوم ، شعار گسترش تشکیلات حزب بر پایه آن را ، به شعار عمده تشکیلاتی مبدل نمود ، بدست آمده است . در واقع با پیشبرد و تطبیق عملی این شعار است که می توان به استحکام

6

7

بیشتر تشکیلات حزب در آینده نائل آمد . علاوه حزب ما در حال حاضر از لحاظ کمیت یک حزب کوچک است و ضرورت جدی مبارزاتی برای رفع این کمبود وجود دارد . گسترش تشکیلات حزب باید عمدتاً از طریق جذب خون تازه به پیکر حزب و سرباز گیری از میان مبارزین جوان برای میدان کارزار ، صورت گیرد . اما در عین حال لازم است که به جلب و جذب آن مبارزین سابقه ای که فاسد نشده و روحیه مبارزاتی شان را از دست نداده اند ، نیز توجه نمائیم . یک جنبه از گسترش تشکیلات حزب ، ایجاد روابط و هسته ها و واحد های حزبی در مناطقی است که حزب تا حال در آنجا حضور ندارد .

9 -- حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تکیه بر اصل انترناسیونالیسم پرولتری و به عنوان یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نمی تواند توجه ویژه ای به اوضاع جهانی ، مسائل جهانی و روابط بین المللی ، ... نداشته باشد . برای اجرای بهتر و موثر تر این وظیفه و مسئولیت مبارزاتی ، پولینوم به چند فیصله از جمله فیصله ذیل نائل آمد : ... - ... -

- تبلیغ و ترویج وسیع برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در افغانستان و همچنان تبلیغ و ترویج وسیع برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، یک امر اجتناب ناپذیر است و باید بصورت جدی پیش برده شود -

پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اول می (11 ثور) - 1385 (2006) "

جنایت اشغالگران و عکس العمل گسترده توده ها

یکبار دیگر اشغالگران امپریالیست امریکایی دست به جنایت زدند. شهریان کابل دیدند که قوت های سرمست امریکائی بی مهابا و در یک اقدام عمدی، صد ها نفر از هموطنان ملکی ما را به قتل رسانده و زخمی نمودند. آنها ساکت ننشستند و عکس العمل نشان دادند. این عکس العمل آنچنان گسترده و خشمناگین بود که خیزش سوم حوت 1358 را یکبار دیگر زنده کرد، اشغالگران و دست نشانندگان شان را شدیداً لرزاند و به آنها فهماند که به ساز و برگ و قوتهای نظامی شان غره نباشند، زیرا که اینها در مقابله با خشم توده ها بیشتر از پر کاهی ارزش ندارند.

جنایت، زور گویی و قتل و کشتار مردمان یک کشور اشغال شده، جزء خصایل ماهوی نیرو های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی محسوب می گردد. جنایاتی را که دیروز قوت های مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیستی در افغانستان انجام می دادند، ناشی از همین خصایل ماهوی بود و جنایاتی را که امروز اشغالگران امپریالیست امریکایی درین کشور و همچنان جا های دیگر انجام می دهند، نیز ناشی از همین خصایل ماهوی است.

نیروهای متجاوز امریکایی از همان روزاولی که افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند، علیرغم آنکه نقشه های دقیق مراکز نظامی طالبان و القاعده را در اختیار داشتند، دست به قتل عام اهالی ملکی زده و هزاران تن آنها را کشته، زخمی و معیوب نمودند و ده ها هزار تن دیگر را آواره و بی خانمان ساختند. سلسله این جنایات در طول مدت چهار و نیم سال گذشته، پیوسته و بی وقفه و در نقاط مختلف کشور ادامه یافته است.

آخرین حلقه این زنجیر طولانی جنایت، همین چند روز قبل در منطقه پنجوایی قندهار شکل گرفت. قوای اشغالگر و پوشالی های وطنی به بهانه اینکه " مخالفین مسلح " در میان خانه های یک روستا سنگر گرفته اند، کل آن روستا را بمباران نموده و با خاک یکسان ساختند. اشغالگران و پوشالی های وطنی، تعداد اهالی ملکی کشته شده را پنجاه نفر اعلام کردند، در حالیکه مطابق به گفته اهالی قریه، تعداد آنها از صد نفر هم بیشتر بوده است. شفاخانه های شهر قندهار آنچنان مملو از زخمی ها شده بود که مقامات حکومتی ولایت ناچار شدند با بلند گوها در شهر براه افتاده و از اهالی شهر بخاطر اهداء خون کمک طلب نمایند. خلاصه، قتل عام کراره در کنر توسط اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی، یکباردیگر، توسط اشغالگران امپریالیست امریکایی در پنجوایی قندهار تکرار شد.

هراس افگنی در میان اهالی ملکی، یک کار همیشگی کاروانهای نظامی نیروهای اشغالگر امریکایی به شمار می رود. این کاروانها در هر مسیری که براه می افتند، دربوران و راکبین وسایط نقلیه و اهالی ملکی محل عبور شانرا مورد هراس

اندازی و دهشت افگنی قرار میدهند. همه مجبورند خود را از مسیر آنها کنار بکشند، در غیر آن مورد هدف قرار میگیرند و کشته میشوند و در رسانه های خبری و

مطبوعات دولتی و تسلیم طلب انتحارکنندگان ناکام جلوه داده میشوند. حادثه ترافیکی جلوه دادن جنایتکاری های کاروان های نظامی اشغالگران، یک اختراع جدید است. عکس العمل شهریان کابل در مقابل اشغالگران، رژیم دست نشانده و مظاهر تجاوز گری و اشغال امپریالیستی در شهر کابل، خارج از انتظار اشغالگران و دست نشانندگان شان بود و آنها را شدیداً لرزاند. یقیناً این عکس العمل وسیع و گسترده، همانند هر حرکت خود جوش توده یی دیگر نقاط ضعف خود را نیز داشت، ولی نمی توان توده ها را بخاطر این ضعف ها مورد ملامت قرار داد. قدر مسلم است که اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان بر مبنای یک استراتژی جهانی و منطقی به اشغال افغانستان دست زده اند و یگانه راه صحیح مقابله و مبارزه علیه آنها و دست نشانندگان شان، دست یازیدن به جنگ مقاومت دراز مدت سازمان یافته و متشکل توده یی است.

این چنین جنگ مقاومتی می تواند - و باید - غیر از آن مقاومت ارتجاعی و واپسگرایانه ای باشد که طالبان و متحدین القاعده یی شان پیش می برند. توده ها مجبور نیستند که از میان اشغالگران امپریالیست و تاریک اندیشان طالبی، یکی را انتخاب کنند. آنها می توانند - و باید - جنگ شان علیه اشغالگران و خائنین ملی را بمثابة جنگ مقاومت ملی

مردمی و انقلابی برآوردند و پیش برند. یعنی جنگی که مبتنی بر مقاومت ملی و نه مقاومت مذهبی - مقاومت مسلمانان در مقابل عیسویان - باشد. یعنی جنگی که متکی بر منافع اساسی طبقات مردمی باشد و نه طبقات فوقانی و استثمارگر که نوکران ذاتی امپریالیست ها اند. یعنی جنگی که هدفش سرنگونی نظام ارتجاعی، استثمارگرانه و ستمگرانه موجود و ایجاد یک جامعه و نظام نوین مردمی و در یک کلام انقلاب باشد. چنین جنگ مقاومتی صرفاً می تواند تحت رهبری پیشاً هنگ پروولتری برآورد، پیش برود و به موفقیت بینجامد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کل فعالیت های مبارزاتی اش را بر محور تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، بمثابة شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، متمرکز کرده است. خیزش شهریان کابل نشان می دهد که عنصر ذهنی و آگاه چنین جنگی هنوز عقبمانده تر از عنصر عینی آن است. با تمام قوا تلاش خواهیم کرد که هر چه زودتر این عقبماندگی را جبران کنیم.

مرگ بر اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان "

9 جوزای 1385

پاسخ به یک دشنامنامه

بخش سوم

نتیجه گیری تسلیم طلبانه از جنگ مقاومت ضد سوسیال

امپریالیزم شوروی

در صفحه پنجم و ششم "دشنامنامه" نتیجه گیری غلط و تسلیم طلبانه ای از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی به عمل می آید:

"... اگر کسی بخواهد راه افتادن جنگ همگانی مردم ما را علیه تجاوز شوروی نمونه بیاورد باز هم خلط شرایط و نتیجه گیری اشتباه کرده است. در آن زمان آن جنبش همگانی مردم بطور خود جوش راه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجباراً بدنبال آن رفتند. همه شاهدیم که یکی از دلایل حالات موجود و نفوذ و تسلط نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی در کشور ما همان نبود تدارک امکانات و رهبری سالم در آن جنگ است، یعنی با آنکه کشور در اشغال و مستعمره بود و مردم کاملاً روحیه جنگ ضد تجاوزی داشتند و جنگ را هم آغاز کرده قهرمانانه جنگیدند، ولی با نداشتن تدارک لازم و نبود یک ستاد رهبری پخته و آگاه با آنکه بیش از یک میلیون انسان قربانی دادند، نتیجه اش به کجا کشید. این تجربه تلخی است که هرگز نباید تکرار شود. جنگ خلق بازیچه نیست که بتوان آنرا بخواست این و آن بکار برد. با تجربه تلخ و گران قیمتی که ما داریم، تکرار چنین اشتباهی خیانت است. امید است عناصر پاک جنبش به این مسئله توجه کنند."

به این ترتیب، "دشنامنامه" بر مبنای یک شناخت غلط از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، یک تحلیل و ارزیابی غلط از آن جنگ به عمل می آورد و بر مبنای آن، طرح تسلیم طلبانه امروزی اش را به میان می کشد. به جمله ذیل یکبار دیگر توجه کنیم:

"آن جنبش همگانی مردم بطور خود جوش براه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجباراً بدنبال آن رفتند."

این، یک شناخت غلط و نادرست از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان است.

اولاً این جنگ صرفاً یک جنگ خود جوش نبود، گرچه در ابتدا جنبه خود بخودی آن عمدگی داشت. در واقع از همان ابتدای جنگ علیه رژیم کودتای هفت ثور و قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیستی، در پهلوی حرکت های خود بخودی توده ای، تحریکات نیروهای ارتجاعی و مبارزات نیروهای مترقی و ملی - دموکرات نیز در شکلهی آن جنگ نقش بازی کردند.

ثانیاً جنبه خود بخودی این جنگ، مثل هر حرکت مبارزاتی خود بخودی نمی توانست، و نتوانست، مدت های مدیدی دوام نماید و پس از دو - سه سال، رهبری نیروهای ارتجاعی بر آن عمدگی پیدا نمود.

ثالثاً نیروهای سیاسی مختلف اجباراً به دنبال جنبش خود بخودی توده های مردم نرفتند . نیروهای ارتجاعی اسلامی از حرکت های خود جوش توده ها دنباله روی نکردند بلکه از همان ابتدا برای تامین رهبری شان بر آن حرکت ها بصورت صریح و روشن برنامه ریزی کردند و آنرا در عمل تطبیق نمودند .

اما بر عکس نیروهای مترقی و ملی - دموکرات به دنباله روی پرداختند ، اما این دنباله روی نیز دارای شکل و شمایل یکسان نبود . نیروهائی مثل " ساما " و " رهائی " ، قبل از آنکه جنگ ها و مقاومت ها سراسر کشور را فرا گیرد ، به اسلام بازی و مسلمان نمائی رو آورده بودند . آنها پیشاپیش به استقبال " اسلام بمثابه درفش مقاومت ملی " ، " جمهوری اسلامی " و حتی " انقلاب اسلامی " رفتند و این ، عمدتاً دنباله روی از جو حاکمی بود که بعد از بوجود آمدن رژیم خمینی در ایران و رژیم ضیاءالحق در پاکستان ، در منطقه بوجود آمده بود ، یعنی دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی و نه دنباله روی از مبارزات خود جوش توده های مردم ، گرچه بصورت ضمنی دنباله روی از توده ها را نیز در بر داشت .

نیروهای دیگری مثل " اخگر " ، " دسته پیشرو " و غیره گرچه پیشاپیش به اسلام بازی و مسلمان نمائی پرداختند ، ولی دنباله روی عملی از حرکت های خود جوش توده ها و همچنان دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی را در پیش گرفتند .

درینجا به صراحت دیده می شود که عنصر عمده ، دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی است و نه دنباله روی از مبارزات خود جوش توده ها . این تسلیم طلبی طبقاتی که در عین حال تسلیم طلبی ملی در قبال امپریالیست های حامی احزاب ارتجاعی اسلامی را نیز در بر داشت ، در نهایت صرفاً در حد خود باقی نماند و بعد ها تا سرحد تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده آن تکامل منفی نمود .

آنچه باعث این دنباله روی ها گردید ، خط های ایدئولوژیک - سیاسی نادرست و مشی های غیر اصولی بود و نه اینکه اجباراً چنین دنباله روی هائی صورت گرفت . آنطور نبود که کسی نمی خواست دنباله روی کند ، اما همه مجبور شدند این کار را انجام دهند . طرح مسئله به این صورت بدین معنی است که در آن شرایط نیروهای ملی - دموکرات و مترقی هیچ زمینه ای از لحاظ مبارزاتی در اختیار نداشتند و مجبور بودند از جو حاکم دنباله روی کنند . چنین تحلیلی صاف و ساده ، توجیه تسلیم طلبی و انحراف است و نه چیز دیگری .

اینچنین دنباله روی ای در شرایط کنونی نیز توجیه و تئوریزه می گردد . مثلاً به مطلبی از صفحه چهارم دشنامنامه توجه کنیم :

" وقتی یک شکل مبارزه عمده گفته می شود که شرایط عینی و ذهنی ضرورت آن شکل مبارزه را در دستور روز قرار دهد و بیشترین نیرو ، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود بگیرد و اشکال دیگر مبارزه را تحت شعاع خود قرار دهد . شما چه احمقانه هم کنون جنگ مسلحانه را شکل عمده مبارزه تان معرفی می کنید ، در حالیکه حتی توان و جرئت یک شلیک را هم ندارید (!) ، چه رسد به داشتن

نیروهای پارتیزانی و یا ارتش جنگی، پشتوانه توده‌ئی، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی - لوجیستیکی و غیره که همه لازمه جنگ خلق هستند .

درینجا ظاهراً صحبت از شکل عمده مبارزه است . ولی وقتی با توجه به جهتگیری عمومی نوشته، مطالب متذکره را با دقت مورد توجه قرار دهیم، متوجه می‌شویم که: موضوع جنگ مقاومت از دید نویسنده " دشنامنامه " وقتی می‌تواند مطرح شود که نه تنها شرایط عینی بلکه شرایط ذهنی جامعه نیز آنرا در دستور روز قرار دهد و بر علاوه عملاً بیشترین نیرو، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود گرفته باشد، اشکال دیگر مبارزه را تحت شعاع خود قرار داده باشد، عملاً شلیک‌ها آغاز شده باشند، نیروهای پارتیزانی و یا ارتش جنگی، پشتوانه توده‌ئی جنگی، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی - لوجیستیکی و غیره، همه و همه فراهم شده باشند . یعنی اینکه همه این پیش شرط‌های عینی و ذهنی برای جنگ باید خود بخود آماده شود؛ آنگاه است که " نیروی مبارز " مورد نظر نویسنده " دشنامنامه " قانع می‌شود که بلی! حالا می‌توان از جنگ صحبت به عمل آورد و در آن شرکت کرد . طبیعی است که برای این " نیروی مبارز " تنبل و خواب رفته، شرکت در چنین جنگ پیشرفته‌ای فقط می‌تواند به مفهوم دنباله روی از آن مطرح باشد .

اما در مورد نداشتن توان و جرئت یک شلیک: اگر ما توان و جرئت یک شلیک را هم نداریم، چرا " آئیژ " در کتابش داستان " قتلگاه " را مطرح کرده است و چرا " نادر " نیز ناله کنان آنرا تکرار می‌کند؟ این تعزیه داری پیشاپیش بر شهادی احتمالی آینده و به فحوائی یک ضرب المثل عامیانه " پیش از مرده یخن پاره کردن " نشان می‌دهد که شعار ضرورت برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را ما بلند کرده ایم و ترس از تلفاتش را " نادر - آئیژ و شرکاء " خورده اند!

آنها هیاهو می‌کنند و فحش و دشنام و ناسزا نثار ما می‌نمایند تا مبدا امروز یا در آینده، این " تلفات " به نا حق دامن آنها را نیز بگیرد . این ترس البته تا حد زیادی ساختگی و تقلبی نیز هست . مسیری که آنها در تسلیم طلبی پیموده اند تا حد زیادی چتر محافظتی امنیتی برای شان بوجود آورده است . آنها به خوبی میدانند که اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان یکجا با سردمداران عالی رژیم پوشالی، اگر بالای کسانی اعتماد نداشته باشند آنها را تا سطح وکالت و وزارت بالا نمی‌برند . اما این ترس در عین حال کم و بیش واقعی نیز هست . آنها از این ترس دارند که گفته‌ها و عملکردهای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بالای شان تاوان شود و اعتماد اشغالگران و رژیم دست نشانده و وکالت و وزارت را از دست بدهند . به همین جهت است که تپ و تلاش برای سوا نشان دادن خود از حزب را براه انداخته اند .

ما بخوبی می‌دانیم که یکی از اهداف آنها در براه انداختن هیاهو علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این است که اختلافات شان با حزب هر چه بیشتر و وسیع‌تر بر ملا گردد و آنها بتوانند اسناد بیشتری بدست بیاورند که صلح طلب اند، مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی می‌نمایند و گرد مبارزات مسلحانه و جنگ خلق خط کشیده اند . آنها تشدید هرچه بیشتر این وضعیت را به نفع شان می‌بینند . البته ما هم بنا به دلایل

دیگری نفع مان را در تشدید این مبارزه می بینیم . ما بخوبی واقفیم که برگرداندن این تسلیم طلبان از مسیری که در پیش گرفته اند ، به احتمال قریب به یقین ناممکن است ، اما یقیناً وظیفه داریم به آن مبارزینی از بقیة الجیش سازمان منحلّه ، که هنوز از روی توهم و بنا به عدم شناخت درست از این افراد ، دنبال شان حرکت می کنند ، ماهیت واقعی آنها را نشان دهیم .

" دشنامنامه " مدعی است که : " نبود تدارک امکانات و رهبری سالم (ستاد رهبری پخته و آگاه) در ... جنگ " مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی " در این جنگ ، به عنوان یکی از عوامل ، تسلط امروزی ارتجاع و امپریالیزم بر افغانستان را باعث گردیده است .

این جمله می توانست درست باشد ، در صورتیکه بصورت ذیل فرمولبندی می گردید : " نبود رهبری سالم (ستاد رهبری آگاه و پخته) و تدارک امکانات در ... جنگ " درینجا موضوع صرفاً بر سر پس و پیش کردن کلمات نیست ، بلکه بر سر این است که ما خط سیاسی - ایدئولوژیک درست را عمده و تعیین کننده می دانیم و اولویت می دهیم یا امکانات را . نویسنده " دشنامنامه " به موضوع امکانات به عنوان موضوع عمده و درجه اول می نگرد و موضوع بود یا نبود ستاد رهبری اصولی برایش اهمیت ثانوی و غیر عمده دارد . اینچنین " امکانات گرائی " جزء مهمی از خط " سامانی " بود و به ویژه در زمان رهبری قیوم رهبر ، پای " ساما " را به سفارتخانه ها و قونسلگری های امریکا و سر انجام به بارگاه خاقان های نوین چین کشاند . او تا آنجا در این مسیر پیش رفت که حاضر شد در قبال رویزیونیست های حاکم بر چین " انعطاف ایدئولوژیک " نشان دهد و خود و کل " ساما " را به دنبال رو رویونیزم چینی مبدل نموده و آنرا از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی با " سازمان رهائی " منطبق سازد . این امکانات گرائی همین امروز نیز بخش مهمی از خط ایدئولوژیک - سیاسی " نادر - آئیژو شرکاء " را می سازد .

در سطور قبلی این نوشته گفتیم که " دشنامنامه " نویس ، جنگ خلق در افغانستان را نه به مثابه یک جنگ توده ئی طولانی مبتنی بر استراتژی محاصره شهر ها از طریق دهات که خاص کشور های مستعمره - نیمه فئودالی و یا نیمه مستعمره - نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم است ، بلکه به مثابه یک قیام عمومی و سرتاسری که خاص کشور های سرمایه داری امپریالیستی است ، می

نگرد . واضح است که چنین جنگی استراتژی مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین بمتابیه مرحله مقدماتی و ضروری برای گذار به انقلاب سوسیالیستی محسوب می گردد . به عبارت دیگر دست یازیدن به جنگ خلق در شکل قیام عمومی و سرتاسری مستلزم پخته شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب در یک کشور سرمایه داری و آنهم سرمایه داری امپریالیستی است . می توان پرسید که چنین شرایط عینی و ذهنی ای چه وقت در افغانستان فراهم می شود ؟ و مقدم بر آن می توان پرسید که چرا و چگونه مرحله انقلاب دموکراتیک نوین ،

تروتسکیست مآبانه ، کاملاً نا دیده گرفته شده و از قلم انداخته می شود ؟ مگر نمی توان گفت که چنین بینشی ، به نحو خجولانه و پوشیده ، اجرای کامل و وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک در افغانستان را بر عهده امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان می اندازد و کل وظیفه و مسئولیت رهبری انقلاب بورژوا - دموکراتیک توسط کمونیست ها یعنی پیشبرد آنرا به مثابه انقلاب دموکراتیک نوین منتفی اعلام می نماید ؟

تجارب جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی هرگز چنین نتیجه گیری ای را در بر ندارد که تا زمان فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی قیام عمومی و همگانی ، نباید به مقاومت جنگی علیه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و دست نشانندگان شان پرداخت . این تجارب حکم می کنند که کمونیست ها قبل از هر چیزی باید حزب شان را داشته باشند و با تکیه بر آن ، برای بر پائی جنگ خلق تدارک ببینند . این مبارزه تدارکی شامل تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب از لحاظ جنگی ، تدارک توده ئی ، تدارک لوجستیک و شناسائی مناطق مساعد و پیشبرد کار تدارکی درین مناطق برای آغاز جنگ است . جبهه متحد ملی یکی از سلاح های انقلاب است ولی موجودیت آن ، پیش شرط آغاز جنگ خلق نیست . تجارب انقلابات پیروزمند نشان میدهند که غالباً جبهه متحد ملی پس از آغاز جنگ خلق و حتی پس از پیشرفت های معین آن بوجود می آید . همچنان ارتش خلق یکی از سلاح های دیگر انقلاب محسوب می گردد ، ولی موجودیت آن نیز پیش شرط آغاز جنگ خلق محسوب نمی گردد . اصولاً پیش از دست زدن به جنگ خلق در یک کشور مستعمره - نیمه فئودال ، هیچ زمینه ای برای دستیابی به ارتش خلق وجود ندارد . نیروی انقلابی ناگزیر است در ابتدا با تکیه بر گروه های چریکی جنگ را آغاز نماید و با تکامل و پیشرفت این گروه ها در جریان جنگ برای تشکیل نیروهای نظامی منظم یعنی ارتش انقلابی اقدام نماید .

" ساما " در برنامه اش از مبارزه همزمان برای دستیابی به سه سلاح انقلاب دم میزد . اما در عمل ، سامائی ها اول در جنگ شرکت کردند ، بعد موجودیت جبهه متحد ملی را اعلام کردند و در قدم سوم دست به تشکیل سازمان (ساما) زدند ، بدون اینکه گامی در جهت تشکیل حزب حرکت نمایند و بدون اینکه ارتش خلق در اختیار داشته باشند . حالا بقایای " ساما "

همه چیز را معکوس ساخته اند . " نادر - آئیژ و شرکاء " موجودیت هر سه سلاح (حزب ، جبهه و ارتش) را پیش از جنگ به عنوان پیش شرط طلب می نمایند و این منتهای تسلیم طلبی آنها است . طرح موجودیت هر سه سلاح انقلاب به عنوان پیش شرط الزامی نه تنها در جنگ های توده ئی طولانی در کشور های تحت سلطه بلکه در جنگ های قیامی در کشور های سرمایه داری امپریالیستی نیز نا درست است .

دید امکانات گرایانه از روابط بین المللی

در صفحه پنجم " دشنامنامه می خوانیم :
 " ... (م - ل - م) های لاف و پتاق گوی منتقد برای اینکه ما " مار ها " گفته باشند و
 همپالگی های امریکائی - ایرانی خود را خوش ساخته و لقمه نانی بدست آورند ، به خلق
 مظلوم ما دستور می دهند ... "
 همدیفان امریکائی و ایرانی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چه کسانی اند ؟
 یکی حزب کمونیست انقلابی امریکا است و دیگری حزب کمونیست ایران (مارکسیست
 - لنینیست - مائوئیست) ، یعنی دو حزب از احزاب عضو جنبش انقلابی
 انترناسیونالیستی . بناءً سائر احزاب و سازمان های عضو جنبش انقلابی
 انترناسیونالیستی یعنی احزاب و سازمان های کمونیست مائوئیست پیرو ، نیپال ، هند ،
 بنگله دیش ، سریلانکا ، ترکیه ، تونس ، ایتالیا ،

کولمبیا و داوطلبان عضویت در آن از سائركشور ها نیز همدیفان و بقول دشنامنامه
 نویس " همپالگی " های دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محسوب می
 گردند .

به این ترتیب ، اگر موضوع را از دید امکانات گرایانه " نادر - آئیژ و شرکاء " ببینیم
 منابع نان این حزب صرفاً محدود به احزاب امریکائی و ایرانی نیست ، بلکه احزاب
 چندین کشور دیگر را نیز در بر می گیرد و گویا نانش در روغن است !
 ارائه چنین طرح مبتذلی از روابط بین المللی فقط و فقط از عهده کسانی ساخته است که
 سراسر روابط بین المللی شان با چنین ابتدالی رقم خورده است . یعنی کسانی که دیروز
 می توانستند هم ملیشه های پوسته های نظامی دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی
 باشند و معاش بگیرند و اعاشه شوند و هم می توانستند فونسلگری ها و سفارتخانه های
 امپریالیست های امریکائی را بخاطر دریافت امکانات مدام دق الباب کنند و درعین حال
 و باز هم بخاطر دریافت امکانات با تمام قوا تلاش نمایند که به دامن رویونیست های
 حاکم بر چین آویزان شوند . امروز اینها نیز بهتر از دیروز شان نیست و بلکه بد تر از
 آن است .

اما روابط و مناسبات میان مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مبتنی بر
 انترناسیونالیزم پرولتاری است که اساس آنرا وحدت ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی
 - لنینیستی - مائوئیستی تشکیل می دهد . این مناسبات و روابط ریشه های عمیق
 کمونیستی دارد و معامله

گری های مالی مبتذل " ساما " و " رهائی " نمی تواند در آن جای داشته باشد . در چنین
 جوی اصلاً امکان حرکت بر مبنای معامله گری های مالی نمی تواند وجود داشته باشد .
 گذشته از آن ، اگر کسانی بخواهند با چنین دیدی حرکت نمایند ، از لحاظ عملی نمی

توانند چیزی بدست بیاورند. احزاب و سازمان های شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه در مراحل مختلف مبارزاتی قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری قرار دارند و آن احزاب و سازمان هائی که به مراحل پیشرفته تر مبارزاتی رسیده اند، مثل حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)، احتیاجات مالی شان بیشتر از دیگران است. کسانی که روابط بین المللی شان را مبتنی بر امکانات گزائی عیار می کنند به سراغ دولت ها، و در شرایط فعلی به سراغ دولت های امپریالیستی و ارتجاعی، می روند و نه به سراغ احزاب دست تنگی که برای تهیه امکانات مورد نیاز خود شان در مضیقه هستند.

کسانی مثل "نادر - آئیژ و شرکاء" بخوبی می دانند که بخشی از مشمولین حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سال 1364 بخاطر اینکه حاضر نشدند به اصطلاح انعطاف ایدئولوژیک مورد خواست "رهبر" در قبال رویزیونیست های حاکم بر چین را قبول کنند، به امکانات میلیونی دولت ارتجاعی چین پشت پا زدند و عطای شان را به لقای شان بخشیدند. وقتی این طشت رسوائی به زمین افتاد و موضوع تسلیم طلبی "ساما" در قبال رویزیونیست های حاکم چینی فاش شد، چینی ها خود را جمع کردند و

"رهبر و شرکاء" نتوانستند چیزی بدست بیاورند. در واقع سازمان رهائی با استفاده از فرصت موفق شد از نشستن یک مهمان تازه وارد به دور دسترخوان رنگین خاقان های نوین جلوگیری نماید. کسانی که از این بابت به درد شکم مبتلا شدند، شدیداً نسبت به افشا کنندگان راز سامائی - چینی یا "گشنه پر زور هائیکه هم از دهان خود می زنند و هم از دهان دیگران" (به قول رهبر و شرکاء) شدیداً عقده به دل گرفتند و تا حال این عقده شان رفع نشده است. در هر حال، "گشنه پر زور" هائیکه به امکانات میلیونی دولت ارتجاعی چین پشت پا زده باشند، بخاطر بدست آوردن امکانات مالی و آنهم در حد لقمه نانی به سراغ "گشنه پر زور" های دیگری مثل خود نمی روند!

گذشته از تمام اینها، در صورت لزوم و امکان، مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همدیگر را کمک مالی نیز می کنند و این کمک ها مبتنی بر روحیه انترناسیونالیستی پرولتری است و هیچگونه پیش شرطی مثل "انعطاف ایدئولوژیک" و حتی "انعطاف سیاسی" را در قبال خود ندارد.

اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در آنچنان وضعیت بدی قرار ندارد که برای تهیه "لقمه نانی" از رفقای بین المللی اش تقاضای کمک نماید. نویسنده "دشنامنامه" و هممقانشان از طرح مسئله به اینصورت هدف خاصی دارند. آنها وضعیت حزب ما را بد و محتاج یک لقمه نان نشان می دهند تا از پیوستن آن بخش از بقایای صفوف شان که خواهان مقاومت مسلحانه

علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده هستند، به حزب جلوگیری به عمل آورند. این موضوع در سند مربوط به سیمینار اروپائی شان به خوبی عیان است.

سوابق تراشی جعلی در خدمت انحلال طلبی ایدئولوژیک – سیاسی

نقد شعله جاوید شماره هشتم ، از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " یک موضعگیری حزبی است و شخص منفردی مسئولیت آنرا به عهده نگرفته است . اما دشنامنامه نویس این نقد را یک نقد شخصی جلوه می دهد و در همان سطور اولیه نوشته اش می نویسد :

" ... این نوشته را ... چند مرتبه خواندم و از خلال آن طراح و نویسنده اش را هم حدس زدم که گاهی بنام ضیاء قلمفرسائی می کرد . (حالا حدس زدن هم یک کاری شده چنانکه نقد نویس نه تنها افراد را که حتی تعلقات مخفی تشکیلاتی شان را با حدس خود معرفی می کنند ؟ !) ... "

به همین جهت است که عنوان دشنامنامه (حجت الاسلام " کمونیست " داروغه " جرگه مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ها ") متوجه یک فرد است . و باز به همین جهت است که صحبت از سوابق این فرد بخش مهمی از متن دشنامنامه را در بر می گیرد . مطابق به این صحبت ، " ضیاء " در زمان فعالیت جریان شعله جاوید در دهه چهل و اوائل دهه پنجاه

شمسی ، طلبه یا چلی مدرسه دینی بوده که در اثر فعالیت های ضد کمونیستی خود به مرتبه حجت الاسلامی یعنی ملائی می رسد . او با استفاده از منابع مساجد به تکفیر کسانی مثل نویسنده کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " و رهبرانی مثل شهید اکرم یاری می پرداخته و علیه مبارزینی چون مجید شهید زهر پراگنی می کرده است . فعالیت های ضد کمونیستی این شخص آنقدر بالا گرفته بوده که در پیوند با نواب صفوی و مجاهدین خلق ایران و بنا به فتوای خمینی ، حتی برنامه ضربه زدن به جنبش مارکسیستی – لنینیستی فلسطین را رویدست داشته است . عاقبت شهید مختار این فرد را از گند و تعفن مدرسه و منبر و فعالیت های ضد کمونیستی بیرون می کشد ولی عمر او و فرصت یارانش وفا نمیکند که این شخص را از پروسه آدم ساز معرفت و آموزش و تجدید ترتیب بگذرانند تا با وجدان پاک با گذشته ننگینش تصفیه نماید و این آلودگی ها را به جنبش مارکسیست – لنینیست – مائوئیست منتقل نکند . نویسنده افسوس می خورد که ای کاش مختار شهید با رفقایش فرصت می یافتند که این شخص را به ارزش های الای مبارزات انقلابی در درون و بیرون جنبش مارکسیستی – لنینیستی آشنا می ساختند . دشنامنامه نویس از این مشکل روز گار که این طالب العلم مدرسه دینی ، ضد کمونیست ، مقلد خمینی و دنباله رو نواب صفوی در جنبش ما خود را سخنگوی و داروغه مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ها جا بزند . (نقل به مفهوم از صفحه دوم

(دشنامنامه)

دشنامنامه نویس بهتر از هرکس دیگری میداند که این سوابق تراشی، جعلی است، اما از یک تسلیم طلب پارلمانتاریست نمی توان گیله نمود که چرا در قبال مائونیست ها، آگاهانه دروغ گوئی و اتهام زنی در پیش گرفته است. شخصی که سوابقش در سطور فوق بیان گردید، حتی وجود خارجی ندارد چه رسد به اینکه در صفوف حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و آنهم به عنوان سخنگوی حزب حضور داشته باشد.

ولی بیائید فرض کنیم چنین شخصی وجود دارد. ادعای اینکه مختار و سائر رهبران شهید "ساما" که خیر، حتی "رهبر جانباخته" "ساما" در صورتیکه عمر شان وفا می کرد می توانستند این شخص را تجدید تربیت کنند، یک ادعای پا در هوا و باطل است. "ساما" مبارزه برای برقراری نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته بود، اعلام مواضع اسلامی داشت و "ندای آزادی" یعنی ارگان مرکزی خود را با "بسم الله الرحمن الرحیم" منتشر می کرد. این وجهه اسلامی یعنی اعلام مواضع و ارگان مرکزی اسلامی تا اواخر زمان رهبری "قیوم رهبر" نیز رسماً حفظ شده بود. حتی زمانیکه او مورد سوء قصد و ترور قرار گرفت، سخنگوی "ساما" در مصاحبه با بی بی سی او و شهید مجید را از مرشدان طریقت و مربوط به یک خانواده روحانی معرفی کرد. از آن بعد نیز "ساما" هیچگاه علیه اسلام بازی ها و جمهوری اسلامی خواهی هایش موضع روشن نگرفته است. به همین جهت است که

امروز نیز در واقع بقایای "ساما" به جمهوری اسلامی افغانستان وفادار اند و برای تحکیم این جمهوری، در هر سطحی که برای شان ممکن باشد، کوشش و تلاش به خرج می دهند.

در واقع مبارزه علیه تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی "ساما" بود که توانست زمینه تجدید تربیت برای بخشی از سامائی ها و منجمله برش شان از اسلام بازی ها را تا سال 1364 تکمیل نماید. شخصی را که دشنامنامه نویس، "حجت الاسلام کمونیست" می خواند و سوابق جعلی برایش می تراشد، پس از کنفرانس سرتاسری "ساما" در سال 1362، برای مدت بیشتر از یک و نیم سال عضو کمیته مرکزی ساما و مسئول کمیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بود. او در پیشبرد این مسئولیت هایش مدام با سبوتاژها و خرابکاری های قیوم "رهبر" و کسانی مثل "آئیژ" و "نادر" رو برو بود. در واقع این افراد با وجودی که در ابتدا خود را داوطلبانه به عنوان اولین افراد قابل تحقیق در کمیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی معرفی کرده بودند، اما موقعی که کار تحقیق و بررسی کمیون به مراحل و نقاط حساس رسید، در صدد جلوگیری از پیشرفت کار آن بر آمدند. علاوه "رهبر" و شرکاء "می خواستند کاملاً آشکارا و روشن به دنبال روی از رویونیسم چینی بپردازند و "ساما" را یکسره به رویونیست های چینی بفروشدند. این موضوعات، اختلافات در رهبری و صفوف "

ساما" را تشدید نمود، ولی " رهبر و شرکاء" برای پیشبرد یک مباحثه و مبارزه

ایدئولوژیک - سیاسی درونی نیز حاضر نشدند و جلو آنرا گرفتند. در نتیجه فرد مذکور، یکجا با افراد دیگری، بر مبنای موضعگیری علیه تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی " ساما"، منجمله موضعگیری علیه اسلام بازی ها و جمهوری اسلامی خواهی های آن، از سازمان مذکور انشعاب کردند و " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" را بوجود آوردند. این مبارزه مدت بیشتر از بیست سال است که بصورت پیشرونده و با عمق و وسعت هر دم فزاینده، ادامه یافته است و اکنون نیز بمثابة بخشی از مبارزات حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان پیش خواهد رفت.

گذشته ازینها، این دید که یک مذهبی همیشه مذهبی باقی می ماند و باید بماند و همچنان یک ماتریالیست یا آته ایست نیز همیشه ضد مذهبی یا غیر مذهبی باقی می ماند و باید بماند، یک دید غلط و ضد علمی است و در تخالف با ماتریالیزم دیالکتیک قرار دارد. بر مبنای چنین دیدی سرنوشت و تکلیف ایدئولوژیک - سیاسی یک فرد، یکبار و برای همیشه، و انهم در سال های جوانی، تعیین می گردد. بر مبنای چنین دیدی، مارکس و انگلسی که در جوانی به مئابه هگلیست های جوان پا به عرصه مبارزه گذاشتند، نمی توانستند و نمی باید به مئابه بنیانگذاران کمونیزم قد علم کنند. بر مبنای چنین دیدی، یک طلبه مدرسه دینی مثل استالین، نمی توانست و نمی باید بمثابة یکی از رهبران حزب بلشویک و انقلاب اکتوبر و رهبر سازمانده اولین ساختمان سوسیالیزم در جهان قد علم

نماید. بر مبنای چنین دیدی، گلبدین پرچی و داکتر فیض پرچی باید تا آخر پرچی باقی می ماندند و یکی به رهبری سازمان جوانان مسلمان و دیگری به رهبری گروه انقلابی خلق های افغانستان و بعدا سازمان رهائی نمی رسیدند. بر مبنای چنین دیدی اولین حلقه اخوانی ها در افغانستان یعنی قیوم رهبر، برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف باید تا آخر اخوانی باقی می ماندند و بطور مشخص قیوم رهبر نمی توانست رهبری ساما را بر عهده بگیرد.

نویسنده " دشنامنامه" نقد شعله جاوید از " کتاب افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " را بر چسپ استبداد فکری و سیاسی آخوندی می زند، ولی در حقیقت انحلال طلبی عام و تام ایدئولوژیک - سیاسی خود و همفکشانش را به نمایش می گزارد. در صفحه دوم " دشنامه" به جملات ذیل در اینمورد بر میخوریم:

" نویسنده نقد طوری به جنبش چپ (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) برخورد می کند که گویا او و همپالگی هایش بنیان گزاران و وارثان و " مرجع تقلید" این جنبش و رهروان آن هستند و از این مقام به " تکفیر" بهترین شهدا و رهروان جنبش چپ پرداخته و به آنها تحقیر و توهین روا می دارد و حتی آن ها را از حق " شعله ئی" بودن محروم اعلان می کند. اصولا می گویم که هیچ کسی، حتی طراحان و بنیان

گزاران یک جریان و یک روند فکری فرا گیر حق ندارند بگویند تو از پیوند این جریان و از اندیشیدن به این فکر محروم هستی .

چنین استبدادی را حتی ادیان روا نمی دارند . ولی نویسنده " نقد " و یا نویسندگان پر مدعای " شعله جاوید کذائی " بخود حق می دهند بنویسند : " نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها قرار ندارند ، بلکه این تسلیم طلبان ... را دیگر شعله ئی نیز نمی توان بحساب آورد . " ... تو گوئی این جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها جرگه خانوادگی نویسندگان " شعله جاوید انترنیتی " است که کسی را در آن اجازه دهند و کسی را از آن اخراج نمایند . وقتی عده ای ادعای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن بکنند و یک اندیشه جهانی را این چنین در چنبره محدود و تنگ نظرانه خود به لجن بکشند معلوم است کار به کجا می کشد نکند حجت الاسلام ها هر وقت حق دارند حکم تکفیر و طرد کسی را از هر تفکر ، جریان و نهادی که بخواهند صادر کنند و تو نیز با همان ویژگی ات عمل میکنی ؟ " اگر تشکیلاتی مارکسیزم - لنینزم - مائوئیزم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار دهد یعنی به اصول و بنیان های علمی آن باور داشته باشد و این باورش را در گفتار و کردار نشان دهد ، آن تشکیلات یک تشکیلات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است . ولی اگر جمعی فاقد چنین خصوصیات باشد ، معلوم است که نمی توان آنرا یک جمع مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به حساب آورد . نویسنده کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " و هموایشان ، مثلا نویسنده " دشنامنامه " ، فاقد چنین خصوصیاتی اند و لذا

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست محسوب نمی گردند . اینها حتی لفظا ادعای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن ندارند چه رسد به اینکه عملا چنین باشند . همچنان شعله ئی بودن خصوصیاتی دارد که اگر کسانی و یا جمعی فاقد آن خصوصیات باشند ، نمی توانند شعله ئی محسوب گردند . مثلا ضد امپریالیزم بودن ، ضد ارتجاع بودن و ضد پارلمانتاریزم بودن از جمله خصوصیات شعله ئی ها بود و کماکان هست . حال اگر کسانی در سال های دهه چهل ، شعله ئی و واجد این خصوصیات بوده اند ، ولی فعلا نیستند ، مثلا فعلا پارلمانتاریست اند ، در ساختار قدرت دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی افغانستان شرکت می جویند و در قبال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر تسلیم طلب اند ، فعلا نمی توانند شعله ئی محسوب شوند . مثلا واضح و روشن است که سینتا در دهه چهل شعله ئی بود و او خودش نیز به آن اعتراف دارد . ولی فعلا شعله ئی نیست ، بلکه وزیر خارجه رژیم دست نشانده امپریالیست های اشغالگر است و خودش نیز می گوید که حالا دیگر شعله ئی نیست . همچنان است " دادفر " ، " براهوی " ، " ثریا صبحرنگ " ، " سیما ثمر " ، " حبیبه سرابی " و امثال شان که دیگر شعله ئی محسوب نمی گردند و خود شان نیز چنین ادعائی ندارند . شعله ئی های سابقی مثل " آئیژ " و " نادر " نیز چنین اند و دیگر نمی توانند شعله ئی محسوب گردند .

درینجا هیچگونه استنباد فکری و سیاسی آخوندی در کار نیست ، بلکه صرفاً یک

موضوع روشن و صریح بیان گردیده است . نویسنده " دشنامنامه " با استنباد فکری آخوندی خواندن این بیان روشن ، مرز های ایدئولوژیک – سیاسی مارکسیست – لنینیست – مائوئیست بودن و نبودن و شعله ئی بودن و نبودن را مغشوش می سازد و جنبش مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را آنچنان بی حد و مرز و فاقد چوکات بندی میسازد که هر کسی ، مثلاً سپنتا و یا آئیژ فعلی ، با یک ادعای صرف و حتی بدون ادعا می تواند در درون آن ها جای بگیرد و این منتهای انحلال طلبی ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی است .

چه کسانی جانباختگان جنبش چپ و " سپاهیان " پاکباز راه خلق را تحقیر ، توهین ، اهانت و طرد و نفی می کند ؟

" دشنامنامه " نویس در صفحه دوم نوشته اش مدعی است که شعله جاوید به " شهدای جنبش چپ ... تحقیر و توهین روا " داشته و " سپاهیان پاکباز راه خلق را اهانت و طرد و نفی " کرده است ؟ " دشنامنامه " بصورت مشخص در همین صفحه اش سه نفر از جانباختگان را نام می برد : اکرم یاری ، مجید کلکانی و مختار . برخورد ما در مورد این جانباختگان چگونه است ؟

ما رفیق جانباخته اکرم یاری را شخصیتی میدانیم که پیشاپیش پیشگامان اولیه یعنی

پیشاپیش پایه گزاران جنبش مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی افغانستان قرار داشته است . این موضوع برای ما از آنچنان اهمیتی برخوردار است که آنرا در دیباچه برنامه حزب مان وارد کرده و به آن حیثیت برناموی داده ایم . حزب ما آشکارا خود را ادامه دهنده و تکامل دهنده خطی می داند که رفیق اکرم و رفقاییش به مثابه خط پایه گزار جنبش م ل م افغانستان مطرح کردند . معهذاً ما پیشگامان مان و اولین سازمان مائوئیستی در افغانستان یعنی سازمان جوانان مترقی را معصوم و منزّه از هر عیب و نقصی نمی دانیم و برین باوریم که بهترین طریقه راهروی در مسیر پیموده شده توسط آنها ، تکیه استوار روی اصولیت های مبارزاتی شان و انتقاد روشن و صریح از کمبودات و نواقص کار شان است .

رزمنده جانباخته مجید کلکانی کسی بود که مبارزه علیه رژیم های سلطنتی و جمهوریت داود شاهی را ادامه داد و علیه کودتاچیان هفت ثوری و اشغالگران سوسیال امپریالیست جانبازان ایستاد و با نثار خون خود نشان داد که با دشمن اشغالگر و مزدوران بی مقدارش سر سازش و آشتی ندارد . معهذاً او در این مبارزه نقاط ضعف و کمبود های جدی ای داشت . او هرگز نتوانست به مثابه یک مارکسیست – لنینیست – مائوئیست (آنوقت مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه) استوار و پیگیر قدهلم نماید . او

و رفقاییش در ابتدا پس منظری و دارای گرایشات چه گواریستی بودند ، بعدا به اکونومیزم " گروه انقلابی ... " پیوستند ، بعدا در طرح پلاتفرم " جبهه متحد ملی "

تا پای پذیرش جمهوری اسلامی نیز پیش رفتند و مسوده برنامه ساما را نه بصورت یک برنامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بلکه بصورت یک برنامه ملی - دموکراتیک نوشتند . او در جریان مبارزاتش علیه رژیم های ارتجاعی بعضا حرکاتی از خود نشان می داد که در همان وقتش مایه تشویش و بعضا سردرگمی مبارزین می شد . مثلا ملاقات با سردار ولی در زمان رژیم شاهی ، ملاقات با حیدر رسولی در زمان به اصطلاح جمهورییت داود خانی و ملاقات با دستگیر پنجشیری و حفیظ الله امین بعد از کودتای هفت ثور . علاوتا او در زمان رژیم شاهی خود را به پارلمان شاهی کاندید نمود و این حرکت در تخالف با خط عمومی جریان شعله جاوید که تحریم انتخابات پارلمانی بود ، قرار داشت . این جانباخته مبارز ، زمانی خودش نوشته ای بنام " سپاهی جریان " بیرون داد و از گذشته اش انتقاداتی به عمل آورد . در هر حال ، تأیید استواری های مبارزاتی این جانباخته قهرمان دقیقا مستلزم ان است که آن کمبود ها بصورت صریح و روشن مورد انتقاد قرار بگیرند .

مختار ، قهرمان مقاومت علیه شکنجه های ضد انسانی نوکران سوسیال امپریالیزم در درون زندان بود و از این بابت همه زندانیان به او احترام داشتند . او چندین ماه بهیم و به طرق گوناگون مورد شکنجه قرار گرفت ، اما دشمن نتوانست کلمه ای هم از دهان او بیرون بکشد . او بر سر این استواری و پافشاری مبارزاتی جان باخت ولی حاضر نشد ذره ای هم در قبال دشمن نا استواری و تزلزل نشان

دهد . معهدا این جانباخته مبارز نیز نقاط ضعفی داشت که بیان آنها غیر قابل انصراف است . اولین نقطه ضعف او سامائی بودنش بود . او کسی بود که یکجا با سائر یارانش ، پس از یک مبارزه شدید و فشرده ایدئولوژیک - سیاسی و آگاهانه و روشن از خط مذهبی سیاسی بریده و به کمونیزم روی آورده بود ؛ ولی دوباره در چوکات ساما علمبردار جمهوری اسلامی شد . این ، یک عقبگرد ایدئولوژیک - سیاسی بود و نمی توان روی آن انگشت انتقاد نگذاشت . انتقادی که متوجه او ، ضیاء و سائر یاران شان هست ، این است که چرا آنها پس از یک برش آگاهانه مبتنی بر مبارزات فشرده فلسفی و سیاسی از خط مذهبی سیاسی دوباره حاضر شدند خط ساما و جمهوری اسلامی بازیهایش را بپذیرند . البته نمی توان منکر مبارزات آنها علیه خط اعلام مواضع در درون ساما شد ، ولی در نهایت امر ، این مبارزات مبتنی بر خط برنامه ساما و در نهایت متزلزل ، نا استوار و مبتنی بر سازشکاری بود .

به این ترتیب ما از استواری های مبارزاتی این جانباختگان قدر دانی می کنیم و ضعف ها و کمبود های شان را نقد می نمائیم .

دشنامنامه نویس و همفماشانش انتقاد ما از کمبود ها و ضعف های مبارزاتی این جانباختگان را با توهین و تحقیر آنها مترادف می دانند و گویا در صدد دفاع و پشتیبانی

از آنها می بر آید . اما دقت زیادی بکار ندارد که متوجه شویم این دفاع و پشتیبانی به منظور پوشاندن تسلیم طلبی های شان و کشاندن افراد

متوهم و بی خبری که به آن جانباختگان احترام دارند ، به سوی این تسلیم طلبی است . در واقع این تسلیم طلبان با دفاع از آن جانباختگان ، در صدد مسخ چهره های آنها بر می آیند و به این ترتیب بدترین جفا در حق آنها روا می دارند . حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وظیفه دارد با اصولیت و استواری جلو این سوء استفاده تسلیم طلبانه را بگیرد .

نکات معین دیگری نیز در دشنامنامه وجود دارند که قابل بحث و بررسی هستند . اما ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و این بحث را می بندیم .

بقیه از صفحه (28)

از افغانستان به داخل ایران محسوب می گردند . این مواد هم بصورت وسیعی در داخل ایران خرید و فروش می شود و هم از طریق ایران بطرف مناطق قفقاز و ترکیه راه پیدا می نماید . قرار احصائیه ها ، تنها در تهران روزانه پنج تن مواد مخدر خرید و فروش می شود . به نظر نمی رسد که بازار های مشترک بتوانند بدون همکاری و شرکت وسیع " نیروهای امنیتی " ایرانی ، بخصوص " سپاه پاسداران " نقش شان را بمثابه دروازه های انتقال مواد مخدر به داخل ایران ، اینگونه علنی و گسترده ایفا نمایند .

بقیه از صفحه (29)

تا ما این مالیات را نگیریم و به مرکز ارسال نکنیم دولت می گوید که قادر به

بالا بردن معاشات مامورین خود نیست .

لذا چاره ای نداریم جز اینکه فرمان وزیر

معادن و صنایع را اطاعت نمائیم .

شایان تذکر است که دولت از مالکان ریگریشن ها و لودرها اصلا مالیه نمی گیرد ، در حالیکه هم سرمایه های شان هنگفت است و هم سود شان از تهیه و فروش ریگ و جغله بسیار زیاد است .

پول اضافی ای که دولت دست نشانده به انواع گوناگون از درپوران و یا تاجران و تیکه داران به نام مالیات می گیرد ، در حقیقت به مثابه یک بار سنگین به دوش مردم زحمتکش افغانستان می افتد . چنانچه همه روزه از دیاد نرخ ها و یا تزاید نرخ دالر را شاهدیم . هر زمانی که دولت بنام مالیه صد افغانی اضافی از تیکه دار ها ، تجار و

دربوران می گیرد ، آنها قیمت جنس را دو صد افغانی بالا می برند . به این ترتیب این مالیات اضافی بصورت غیر مستقیم دو برابر از مردم گرفته می شود .
تظاهرات دربوران موثر های باری ریگ کش تا ظهر دوام یافت اما بی نتیجه به پایان رسید .

بقیه از صفحه (31)

نارنجی و خاتمه دادن به شورش وادار نماید . او در این جریان با زندانیان سیاسی به نحوی و با زندانیان جزائی به گونه دیگر برخورد می کند و وقتی موفق می شود میان آنها درز انداخته و تعدادی از زندانیان جزایی را به ترک شورش وادار نماید ، بدون اینکه منتظر ختم کامل
بقیه در صفحه (27)

سر و صدا ها در مورد " شعله بی ها "

از چندی به اینسو سر و صدا ها در مورد شعله ئی ها قوت گرفته است . منشاء و منبع اصلی این سرو صدا ها ترکیب رژیم دست نشاندۀ بمثابه یک رژیم متشکل از جناح های مختلف قدرت و رقابت میان این جناح ها است . یکی از جناح های قدرت در رژیم دست نشاندۀ ، چه در حکومت و چه در پارلمان ، را کسانی تشکیل می دهند که سابقه شعله ئی داشته اند و یا بهر حال این چنین سابقه ئی به آنها نسبت داده می شود . گر چه بطور قطع ، این افراد یک جناح متشکل ویک پارچه را تشکیل نمی دهند ، اما " جهادی " های شامل در ترکیب رژیم مجموع اینها را بنام شعله ئی های در قدرت یاد می نمایند و از بابت اینکه گویا قدرت " مائونیست ها " در رژیم زیاد است ، مدام شکوه و شکایت و جار و جنجال براه می اندازند .

موقعیکه حامد کرزی لیست وزرای کابینه اش را اعلام کرد و آن لیست را به پارلمان رژیم فرستاد ، سر و صدای برهان الدین ربانی بلند شد که اکثریت وزرای پیشنهادی را کمونیست ها و مائونیست ها تشکیل می دهند . حساسیت برهان الدین ربانی و کل جمعیت اسلامی و شورای نظاری ها بیشتر از همه روی رنگین سپنتا به مثابه وزیر خارجه پیشنهادی بجای عبدالله عبدالله بود . ولی نه تنها سپنتا بلکه دو وزیر پیشنهادی دیگر نیز که یک زمانی شعله ئی بوده اند ، از پارلمان رای اعتماد گرفتند . تنها یکی از وزرای پیشنهادی دارای سابقه شعله ئی یعنی " ثریا صبحرنگ " که به عنوان وزیر امور زنان پیشنهاد شده بود ، موفق به اخذ رای اعتماد از پارلمان نشد .

مقارن همین زمان سر و صدا های درونی پارلمان در مورد شعله ئی ها اوج گرفت . ملالی جویا که همیشه علیه جنگ سالاران جهادی حرف می زند و خواهان اخراج آنها از پارلمان و حکومت است و تقاضا دارد که این جنایتکاران جنگی به پای میز محاکمه

کشانده شوند، در مرکز این جنجال ها قرار داشت. جنگ سالاران جهادی عضو پارلمان، در یکی از جلسات پارلمان، در عکس العمل علیه گفته های او غوغا بر پا کردند، او را با بوتل های آب زدند، دشنام های رکیک نثارش کردند و حتی گفته می شود که به تجاوز جنسی تهدیدش نمودند. آنها غوغا کنان آنچنان قیافه هائی بخود گرفته بودند که تو گوئی جنگ واقعی در کار است. مثلاً عبدالرسول سیاف کمرش را محکم بسته بود و چنان به نظر می رسید که برای یک درگیری جدی آمادگی می گیرد. درین گیر و دار جهادی ها شعارهای مرگ بر شعله ئی ها و مرگ بر مائوئیست ها سر داده و الله اکبر گویان سالون پارلمان را از هیاهو و سر و صدای شان پر ساختند. صحنه آنچنان افتراسخ آور و تماشائی بود که جهادی ها بخاطر جلوگیری از فیلم برداری آن، به لت و کوب راپور تر تلویزیون طلوع اقدام کردند. معهدا قسمت هائی از آن جنجال پارلمانی تماشائی به تلویزیون ها و سائر

رسانه های خبری راه یافت.

در هر حال، اکنون سه وزیر کابینه یعنی وزیر خارجه (سپنتا)، تعلیمات عالی (اعظم داد فر) و سرحدات (کریم براهوی)، رئیس کمیسیون حقوق بشر (سیما ثمر)، والی ولایت بامیان (حبیبه سرابی، ملالی جویا و تعداد دیگری از وکلای پارلمان، افرادی اند که دارای سابقه شعله ئی هستند و یا چنین سابقه ئی به آنها نسبت داده می شود. این حالت مورد قبول جنگ سالاران جهادی نیست و این عدم قبول شان را با تبلیغات و سر و صدا علیه شعله ئی ها در داخل و خارج کشور به نمایش می گزارند. البته روشن است که جنگ سالاران جهادی نیز می دانند که افراد نامبرده دیگر مدافعین جمهوری اسلامی افغانستان اند، اکثرا بهتر و بیشتر از آنها به خدا و قرآن و اسلام توسل می جویند، نوکران کمر بسته متجاوزین و اشغالگران امپریالیست اند و در یک کلام دیگر هیچ مشخصه ای از مشخصات شعله ئی ها در وجود آنها سراغ نمی گردد. اما درینجا مسئله قدرت و حاکمیت مطرح است. جناب برهان الدین ربانی که گویا عمری برای برقراری نظام اسلامی جهاد کرده و اکنون از برکت حضور قوای اشغالگر به این آرزویش دست یافته است، شاید در خواب هم نمی توانست ببیند که در جمهوری اسلامی عزیزش کسی مثل سپنتا بتواند چوکی وزارت خارجه را در اختیار بگیرد، آنهم بجای عبدالله عبدالله. ازینجا است که عکس العمل نشان می دهند و ناله های واسلاما سر می دهند. اما شعارهای جهادی الله اکبر شان حد اکثر می

تواند تا سطح جهاد بوتلی و فحاشی های زبانی تاثیر داشته باشد. روشن است که طرف مقابل شان دیگر "شعله ئی" های کمزور و ناتوان دیروزی و مورد تعقیب در کوچه های پشاور یا روستاها و شهر های افغانستان نیستند. آنها بخشی از قدرت دولتی رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و بهتر از آنها برای اشغالگران و رژیم دست نشانده شان خدمت می نمایند و خوبتر از آنها "مدرنیزم" و "دموکراتیزم" امپریالیستی اشغالگران را نمایش و رنگ و جلا میدهند.

سر و صدا ها علیه به اصطلاح شعله بی های شامل در حاکمیت پوشالی توسط جهادی ها ، بخصوص بعد از انتشار گزارش " کمسیون حقوق بشر افغانستان " در مورد جنایتکاران جنگی ، تقریباً یک و نیم سال قبل ، شدت گرفت . گرچه آن گزارش کدام نتیجه گیری مشخص و معین نداشت و یک گزارش مجمل و بی محتوا بود ، اما در همان حد نیز به شدت با عکس العمل های تند " جهادی ها " مواجه شد . نشریه پیام مجاهد بمثابة یک نشریه مرتبط به جمعیت اسلامی این گزارش را یک گزارش شعله بی خواند و نشریه " مشارکت ملی " ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی در مقاله ای به قلم مدیر مسئولش ، ادعا کرد که پروسه جاری ، پروسه تصفیه " مجاهدین " از مراجع قدرت رژیم و قدرتگیری روز افزون کمونیست ها و مائوئیست ها است . این مقاله بصورت مشخص در مورد گزارش کمسیون حقوق بشر نوشته شده بود و این گزارش را یک گزارش کمونیستی و مائوئیستی خوانده بود . (به مقاله جنجال

خانین ملی بر سر حقوق بشر در شماره ششم شعله جاوید مراجعه شود .)
به این ترتیب ، سر و صداهای ضد شعله ئی کنونی ، که ادامه سر و صدا های آغاز شده از زمان انتشار گزارش کمسیون بشر است ، اولاً انعکاسی از رقابت های درونی جناح بندی های مختلف رژیم دست نشانده ، بر سر قدرت است ، و ثانیاً سر و صداهائی است که از روی استیصال و درماندگی توسط جنگ سالاران جهادی شریک درحاکمیت پوشالی دامن زده می شود و به نظر نمی رسد که تاثیری در تصمیم گیری اشغالگران برای به خدمت گرفتن شعله ئی های سابقه تسلیم شده داشته باشد .

در چنین اوضاع و احوالی ، در رابطه با سرو صدا های مورد بحث ، دو مقاله " داغ " در دفاع از شعله ئی ها ، در یک سایت انترنیتی بنام " گفتمان " منتشر شده اند . عنوان هر دو مقاله یک چیز است : " شعله ئی کیست ؟ " . مقاله اول که تاریخ آن 24 / 4 / 2006 است ، توسط " ش . آهنگر " به رشته تحریر در آمده است و نویسنده مقاله دوم ، که به تاریخ 6 / 5 / 2006 نوشته و یا منتشر گردیده است ، کسی به اسم مستعار " مهاجر " است .

هر دو مقاله ظاهراً به شدت از شعله ئی ها دفاع کرده و از آنها تعریف و تمجید به عمل آورده و از مظلومیت های شان یاد کرده است . ولی خطی را که دنبال می کنند ، به شدت تسلیم طلبانه و انحرافی است . گرچه این مقالات نکات انحرافی و نادرست زیادی دارد ، ولی ما درینجا نمی توانیم به همه آنها پردازیم و توجه خود را صرفاً به جنبه تسلیم طلبی آنها در قبال

اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده متمرکز می کنیم .

ما دقیقاً نمی دانیم که " مهاجر " کیست . از متن مقاله همین قدر معلوم شده می تواند که وی یکی از شعله بی های سابقه و فعلاً مقیم کانادا است . قسمتی از متن مقاله " مهاجر " نشان می دهد که او تائید کننده خط " ملالی جويا " و طرفدار محاکمه " جنایت کاران

جنگی " افغانستانی توسط امپریالیست های امریکائی و متحدین شان است . قسمت ذیل از متن مقاله این مطلب را بخوبی نشان می دهد :

" همانطور که هر دو جناح فوق الذکر مرتکب جنایت ها و خیانت های عظیمی در کشور عزیز ما افغانستان گردیده و قتل و غارت دامنه داری را انجام داده اند ، از فرجام خویش در هراس اند و میدانند که در جهان امروز هیچ عملی بدون مجازات یا مکافات مانده نمی تواند و بخصوص به این نکته واقف اند که اگر وطنپرستان واقعی (!) متحد شوند ، اگر فریاد ملت مظلوم افغانستان به گوش جهانیان و مدافعین بین المللی حقوق بشر رسیده و بالاخره به یک فشار موثر مبدل شود ، محاکمه و مجازات شان حتمی خواهد بود . پس " شعله یی " ها که بیشتر از همه طرفدار محاکمه و مجازات خائنین و جنایتکاران می باشند ، طبعاً هر دو جناح جنایتکار بیشتر و شدید تر از پیش به فعالیت ها و تبلیغات تیلیفونی و رادیویی و اخباری و ... متوسل می شوند ... " (تاکیدات از ما است)

جهان امروز ، جهانی است تحت سلطه نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی و

سرایای آنرا غارت ، استثمار و ستم سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری در بر گرفته است . جالب است که یک فرد مدعی شعله یی بودن و مدعی دفاع از شعله یی ها ، این جهان پر از جنایت و ددمنشی را یک جهان پر از عدل و داد میدانند و لابد حاکمان جهان را حاکمان عادل که هر جنایتکاری را به جزای اعمالش می رسانند . بنا به اینچنین تصویری از جهان کنونی است که " مهاجر " وظیفه تمام وطنپرستان واقعی را این میدانند که متحد شوند و وظیفه عمده شان را نه مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده ، بلکه تلاش برای به محاکمه کشاندن جنایتکاران خلقی - پرچمی و اخوانی توسط همین اشغالگران - که نوشته مدافعین بین المللی حقوق بشر می خواند - تعیین کنند و فریاد ملت افغانستان را نه به شعار مقاومت ملی ضد اشغال بلکه به یک فشار موثر برای به محاکمه کشاندن جنایتکاران توسط امپریالیست ها مبدل نمایند . کاملاً درست است که شعله یی ها بیشتر از همه طرفدار محاکمه و مجازات خائنین و جنایتکاران - و در قدم اول مجموعه خائنین و جنایتکاران در قدرت یعنی مراجع قدرت رژیم دست نشانده کنونی - هستند . اما همانقدر هم ، ضد امپریالیست یعنی ضد نظام امپریالیستی حاکم بر جهان هستند و امپریالیست ها را مراجع عدالت و داد خواهی نمی دانند .

بهر حال این قسمت از متن مقاله " مهاجر " بسیار صریح است و خط تسلیم طلبانه مقاله را به روشنی نشان می دهد . به

همین جهت به بحث بیشتر در مورد این مقاله نمی پردازیم . اما متن مقاله " ش . آهنگر " ماهرانه تر بسته بندی شده است و تسلیم طلبی اش پوشیده تر است . ما مقاله نویس را بخوبی می شناسیم . وی بخشا خود را در مقاله اش معرفی کرده است . ولی این را ناگفته باقی گذاشته است که در سال های 1359 و 1360 از پشت

مرزهای کشور مشوق تسلیم طلبی های شعله ئی های منطقه اش بوده و به آنها نامه های اصرار آمیز می نوشت که روابط شان را با دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی قطع نکنند . وی این نکته را نیز نا گفته گذاشته است که فعلا نیز یکی از مشوقان اصلی تسلیم طلبان سابقا شعله ئی است و با استفاده از نفوذی که به مثابه یکی از شعله ئی های سابق دارد تعداد زیادی را - حد اقل در منطقه اش - به مسیر تسلیم طلبی سوق داده و کا رو بار یک حزب پارلمانتاریست تسلیم طلب را رونق بخشیده است .

مقاله " ش . آهنگر " هرگز به این مسئله نمی پردازد که عامل اصلی سر و صدا ها و تبلیغات ضد شعله ئی فعلی چیست ؟ او اصلا به موضوع شعله ئی های سابقه ای که فعلا بخشی از قدرت حاکمه رژیم دست نشانده را تشکیل میدهند و تبلیغات کنونی ضد شعله ئی جهادی ها دراصل عکس العملی علیه این مراجع قدرت رژیم پوشالی است ، نمی پردازد . او صرفا در یک جا و آن هم دور انداخته و بدون اینکه مطلب را باز نماید ، اعلام می کند :

" ... هیچ تسلیم طلب و بیگانه پرستی هم که تجاوز اجانب به کشورش را توجیه و

تائید کند ، هرگز به آن جریان آزاد منش تاریخی تعلق ندارد . " ، که یکی از مصداق های واقعی آن خودش است . گرچه او صریحا و بی پرده اشغالگران و متجاوزین کنونی را تائید نمی نماید ، اما توجیهاتش در مورد آنها ، بخش مهمی از روند تنوریک تسلیم طلبی های کنونی شعله بی های سابق را تشکیل میدهد . نقش جناب " آهنگر " در تسلیم طلبی های سال 1359 و 1360 نیز همینگونه بوده است .

در مقاله " شعله ای کیست ؟ " ، او کل تلاشش را روی دو نکته متمرکز کرده است : یکی اینکه جریان شعله جاوید در سال 1351 یعنی 34 سال قبل فرو پاشید و از آن پس دیگر جریانی بنام شعله جاوید در افغانستان وجود نداشته است و دیگر اینکه علم کردن نام جریان از بین رفته شعله جاوید ، سرقت ادبی ، معامله گری سیاسی و غیره است و نمی تواند مبین زنده بودن این جریان سیاسی در جامعه افغانستان باشد . به این گفته های جناب " ش . آهنگر " توجه کنیم :

" همینجا متذکر می شوم که غرض از این یاد داشت هرگز " شعله ای " ساختن کس نیست چه دیگر رسما جریانی بنام " شعله جاوید " وجود ندارد و هر نوع ادعای موجودیت سازمان و جریانی تحت این نام سوء استفاده و اغواگری بازار سیاست می باشد . زیرا این جریان 34 سال قبل بمثابه ی یک جریان واحد تجزیه و منحل شده و فقط خطوط کلی فکری آن در وجود نهاد های گوناگون دارای مشی و برنامه های مختلف ادامه یافته است . هکذا برخی از رهروان و تربیت یافتگان این جنبش با

وجود عدم حضور آن بحیث یک جریان در جامعه ، سنن والای این جنبش را بصورت انکار ناپذیری با راست کاری ، معنویت انقلابی ، وطن پرستی و مردم دوستی فداکارانه و با پرداختن بهای گزاف گذشتن از جان و آرامش خود ، حفظ کردند . "

" ... تاریخ جنبش ها ... گویای این حقیقت است که وقتی حزب یا جریان سیاسی ، به هر دلیلی منحل و یا تجزیه می شود ، دیگر حتی اعضای منفرد آنها هم بنام آن یاد نمی شوند . مثلا حزب خلق دوکتور عبدالرحمان محمودی فقید به دلایلی از بین رفت . حال کسی نمی تواند آقای عبدالحمید مبارز را که در آن وقت عضو آن حزب بوده هنوز هم به آن منسوب بداند . و یا کسی حتی اگر نام حزب و یا یک جریان تاریخی را سرقت کرد و یا از روی حسن نیت آن نام را بر خود گذاشت با این حال هم این نام تازه الزاما حامل خصوصیات و ماهیت آن نام تاریخی نیست . چنانکه حزب خلق تره کی هرگز هیچ قرابت و شباهت و یا نسبتی به حزب خلق دوکتور محمودی فقید ندارد و یا اینکه حزب وطن نجیب هرگز تداوم و یا میراث خوار حزب وطن مرحوم غبار نیست . "

" بعد از کودتای نکتینار ثور 1357 ش برخی از محافل باقی مانده ی آن جریان و گروه های دیگری با هم متحد شده و سازمان های مختلف را بوجود آوردند که هیچ یک نام " شعله جاوید " و یا " سازمان جوانان مترقی " را بر خود نگذاشت . حال هم اگر کسی این نام ها را بر خود بگذارد ، یقینا این یک سرقت

تاریخی است "

" ازین تاریخ یعنی دهم عقرب 1351 ش (34 سال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی ، اعتصابی ، مظاهره ای و جریان واحدی بنام " شعله جاوید " بر آمد نکرده ، بلکه در آغاز تجزیه شان بنام انتقادیون " و " مدافعین " و بعد ها بنام محافل شان یاد می شدند . خواننده عزیز خوب توجه کنید ! از سال 1351 ش دیگر عملا و رسما جریانی بنام " شعله جاوید " وجود ندارد ... " (تاکیدات از ما است)

به این ترتیب درد جناب " ش . آهنگر " این نیست که چند باور باخته تسلیم شده به امپریالیزم و ارتجاع به مناصب عالی قدرت در رژیم دست نشانده دست یافته و با خدمتگزاری به نظام ارتجاعی مستعمراتی - نیمه فئودالی و امپریالیست های اشغالگر ، زمینه را برای مسخ چهره مبارزاتی و انقلابی جریان شعله جاوید مساعد می سازند . او به دنبال این نیست که چهره های واقعی این افراد را افشا کرده و از شرافت و حیثیت مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جریان دفاع نماید . او بر عکس تلاش دارد نشان دهد که جریان ، دیگر از بین رفته است و اگر کسانی باز هم دست به انتشار جریده " شعله جاوید " زده اند ، این کار سرقت تاریخی ، سوء استفاده و اغواگری در بازار سیاست است و نمی تواند حامل خصوصیات و ماهیت آن حرکت تاریخی باشد و در نتیجه نمی تواند باعث احیای آن حرکت تاریخی گردد .

جناب " ش . آهنگر " بخوبی می داند که اینک همین شماره جاری " شعله جاوید "

، شماره دوازدهم دوره سوم آن است که از دو سال به اینطرف ، یعنی پس از برگزاری موفقیت آمیز کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان و تأمین وحدت جناح های مختلف مائوئیستی کشور در یک حزب واحد یعنی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بحیث ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر می گردد.

همچنان او بخوبی می داند که قبل بر این از اوائل سال 1370 تا اوائل سال 1383 شمسی، یعنی برای مدت سیزده سال، دوره دوم انتشاراتی جریده شعله جاوید، بحیث ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان، در حدود سی شماره را در بر گرفت و به این ترتیب مجموعاً در دوره دوم و سوم انتشاراتی خود، شعله جاوید بیشتر از چهل شماره منتشر گردیده است.

ولی با وجود آن ادعا دارد که:

"ازین تاریخ یعنی دهم عقرب 1351 ش (34 سال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی، اعتصابی، مظاهره ای و جریان واحدی بنام "شعله جاوید" بر آمد نکرده است." (تاکیدات از ما است). ولی بلا فاصله متوجه می شود که نه خیر چنین نیست و جریده "شعله جاوید" به دوره سوم نشراتی اش رسیده است. آنوقت سراسیمه ادعا می کند که این یک سرقت تاریخی و اغواگری سیاسی است.

نخیر جناب "ش. آهنگر"! اغواگری سیاسی آن است که با استفاده از سابقه شعله ئی، مبارزین سابقه و جدید بطرف تسلیم طلبی و پارلمان بازی کشانده شوند.

ای کاش "شهامت" این را میداشتی که رک و راست وبدون هیچگونه شرم و حیائی، مثل رنگین سپینتا، در "میدان کارزار" تسلیم طلبی می ایستادی و از امتیازاتش نیز شخصاً بهره مند می شدی. اما بجای اینکار، همانند سال های 1359 و 1360، دیگران را به تسلیمی می کشانی و خود را ظاهراً دور نگه میداری. نکند باز هم قصد داشته باشی که اگر بازی ها سر چپه شدند، این چانس را داشته باشی که با زمینه سازی برای بستن پیش از وقت دهان یک داکتر صدیق دیگر، مسئولیت تمام داستان را به گردن او بیندازی و بقول ایرانی ها قال قضیه را بکنی.

"شعله جاوید" احیاء شده است. این موضوع از سال ها به اینطرف یک موضوع آفتابی و روشن است. یقیناً از لحاظ کمیتی از آن گستردگی و کثرت تعداد سابقه بر خوردار نیست و این امر با توجه با کل اوضاع کشوری و بین المللی و تاریخ چند دهه گذشته کشور یک امر طبیعی است. اما از لحاظ کیفی، شعله جاوید دیگر نشریه ای نیست که خود را ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین بخواند و یک نشریه ملی - دموکراتیک باشد، بلکه دیگر یک نشریه کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و ارگان مرکزی یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است. به این ترتیب شعله ئی های کنونی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستند و این امر نه تنها از رسمیت کشوری بلکه از رسمیت بین المللی (به مفهوم تقبل مسئولیت تحریری) نیز برخوردار است. یقیناً این حرکت با حرکت شعله جاوید در دهه چهل شمسی فرق کیفی دارد، اما ادامه آن است، نکات مثبت مبارزاتی آنرا جذب کرده و اساس ایدئولوژیک - سیاسی آنرا در خود نهفته دارد.

این موضوع با مسئله حزب وطن نجیب در رابطه با حزب وطن غبار و حزب خلق تره کی در رابطه با حزب خلق محمودی فقید ، فرق کیفی دارد . حزب وطن نجیب ادامه دهنده خط حزب وطن غبار نبود و چنین ادعائی نیز اصلاً وجود نداشت ، همچنان حزب خلق تره کی ادامه دهنده خط حزب خلق محمودی فقید نبود و ایضا درینمورد نیز چنین ادعائی وجود نداشت .

اما " شعله جاوید " کنونی ادامه دهنده راه مبارزاتی " شعله جاوید " دوره اول هست ، آنهم از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در سطح کیفی بالاتری و این موضوع رسماً و با تاکید و بار بار تأیید و اعلام شده است ، در مرام نشراتی شعله جاوید دوره دوم ، در مرام نشراتی شعله جاوید دوره سوم ، در دیباچه مرامنامه حزب کمونیست افغانستان ، در دیباچه برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، در صفحات شماره های مختلف شعله جاوید و در لابلای جزوات و رسالات منتشره از سوی حزب . " ش . آهنگر " وقتی که جملات ذیل را بیان می نماید ، تا حدی به واقعیت نزدیک می گردد :

" باید متذکر شد که جریان شعله جاوید با همه خوب و بد هایش به عنوان یک روند سیاسی - اجتماعی در تاریخ کشور ما ثبت شده است و اثراتش به مثابه یک شیخ تا هم اکنون در روند سیاسی جامعه ی ما در گردش است که مرتجعین رنگارنگ تا هنوز هم از آن می ترسند و هیچ کس نمی تواند آن مبارزات صادقانه و ایثارگرانه و اثرات پایایی آن را از تاریخ بزداید . "

اما او باز هم کل واقعیت را نمی گوید . این را که آن مبارزات صادقانه و ایثار گرانه ، دیگر صرفاً نه به مثابه یک شیخ ، بلکه به مثابه یک واقعیت عینی ملموس و واقعی در روند سیاسی جامعه ما در گردش است . هم اکنون این واقعیت عینی یقیناً تا آن حدی قوی و نیرومند نیست که مرتجعین رنگارنگ و امپریالیست ها از آن بترسند ، قبل از همه به دلیل گستردگی خیل تسلیم طلبان . امید داریم فردا چنین نباشد . ممکن است تسلیم طلبان عیانی مثل سپینتا نیز فعلاً از آن نترسند ، قبل از همه به دلیل قدر قدرت انگاشتن اربابان اشغالگر امپریالیست شان . و باز هم امید داریم که فردا چنین نباشد . اما تسلیم طلبان پنهان و نه چندان پنهان و نه چندان عیان ، یعنی تسلیم طلبانی مثل " ش . آهنگر " ، که هم به نعل می زنند و هم به میخ ، هم اکنون نیز به شدت از آن می ترسند و روز بروز بیشتر و بیشتر خواهند ترسید .

چرا شخصی که دیگر " شعله جاوید " را یک جریان خاتمه یافته و به تاریخ پیوسته تلقی می کند ، احیای دوباره شعله جاوید را یا اصلاً منکر می شود و یا آنرا سوء استفاده و سرقت تاریخی اعلام می کند ؟ به این دلیل که این امر می تواند بمثابه سدی در مقابل حرکت های تسلیم طلبانه وی و امثال وی ، که با سوء استفاده از سابقه شعله ئی شان صورت می گیرد ، عمل نماید . و ما با تمام قدرت تلاش می کنیم که این سد را هرچه نیرومند تر و قوی تر بسازیم .

بقیه از صفحه (19)

شورش باشد ، زندان را ترک می گوید . نتیجه آن می شود که زندانیان بیشتری از ادامه شورش دست بر می دارند . وقتی زندانیان سیاسی تنها می مانند ، میان آنها نیز درز می افتد و به این ترتیب آهسته آهسته شورش فروکش کرده و در روز دوم مارچ خاتمه می یابد .

مقامات زندان که به قول خود شان از قبل عاملین شورش را شناسائی کرده بودند ، به اصطلاح برخورد قانونی با آنها را شروع می کنند . اما گمان نمی رود که قضاوت در مورد دوسیه های زندانیان سیاسی به زودی رویدست گرفته شود . آنچه در پلچرخ می گذرد دقیقاً همان چیزی است که در زندان های گوانتانامو می گذرد . همچنان با توجه به فساد عمیق و گسترده بی که کل دستگاه های رژیم پوتشالی ، به شمول تشکیلات وزارت داخله آن ، را فرا گرفته است ، گمان نمی رود که بهبودی در آب و نان و وضعیت صحی زندانیان رو نما گردد .

ایمیل آدرس شعله جاوید :

Sholajawid2@hotmail.com

گزارشگر شعله جاوید - هرات

تظاهرات خشونت آمیز کارگران بازار مشترک

دوشنبه - 9 حوت 1384

امروز در جریان تظاهرات خشونت آمیز کارگران بازار مشترک که در مرز افغانستان و ایران (نزدیک اسلام قلعه) موقعیت دارد ، یک تن از عساکر دولتی مربوط به " اردوی ملی " و چند کارگر زخمی شدند .

بازار مشترک در منطقه اسلام قلعه شامل دو بازار است . یکی از این بازار ها در قسمت مرز دوقارون یعنی در آن سوی اسلام قلعه که مرز میان افغانستان و ایران را مشخص می کند موقعیت دارد و مربوط به خاک ایران می شود . تمام دکانداران آن ایرانی می باشند و تمام دکان ها نیز تحت ملکیت ایرانی ها قرار دارند و رئیس آن بازار نیز ایرانی است . در این بازار کارگران افغانستانی به شکل روز مزد و بیگار مشغول کار هستند . بازار دیگر در داخل خاک افغانستان در مقابل بازار ایرانی موقعیت دارد و دکان های آن نیز در ملکیت افغانستانی ها قرار دارند

یک بازار مشابه دیگر در مرز ولایت نیمروز با منطقه زابل ایران وجود دارد و همچنان بازار مشترک دیگری در مرز ولایت فراه واقع است . وضعیت این بازار ها نیز کلاً با وضعیت بازار منطقه اسلام قلعه مشابهت دارد .

حادثه از اینجا شروع می شود که : رئیس بازار ایرانی کارگران افغانستانی را شدیداً تحقیر و توهین می نماید . این حرکت رئیس بازار ، کارگران را شدیداً برافروخته می سازد و آنها بالای رئیس حمله ور می شوند و او را لت و کوب می نمایند . در همین زمان افراد به اصطلاح اردوی ملی افغانستان ، به پشتیبانی رئیس بازار مشترک وارد عمل می شوند . بین کارگران و عساکر مذکور درگیری صورت می گیرد که یکی از عساکر و چند کارگر زخمی می شوند . عساکر دولتی کارگران را از بازار بیرون رانده و در منطقه گمرک اسلام قلعه در محاصره می گیرند و وادار به تسلیم می نمایند .

این عمل سرکوبگرانه عساکر اردوی پوشالی باعث تضعیف روحیه کارگران گردیده و باعث تشویق سرمایه داران ایرانی خواهد شد و آنها بیشتر از پیش به تحقیر و توهین کارگران افغانستانی خواهند پرداخت . در این زمینه ، دولت دست نشانده هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداده است . همچنان این موضوع در هیچکدام از رسانه های دولتی نیز انعکاس نیافته است . قابل یادآوری است که این بازار های مشترک مرزی در واقع مرکز داد و ستد مواد مخدر و دروازه های انتقال این مواد

بقیه در صفحه (19)

گزارشگر شعله جاوید - هرات

تظاهرات در یوران موتر های ریگ

10 حوت 1384

امروز تظاهراتی توسط دریوران موتر های باری ریگ کش در شهر هرات در مقابل دفتر کار والی هرات به وقوع پیوست . این تظاهرات بدون سر دادن شعار و بصورت آرام آغاز یافت . تظاهر کنندگان که به تعداد تقریبی دو صد نفر را تشکیل می دادند خواهان آن بودند که در قسمت بلند رفتن مالیات آنها دولت باید تجدید نظر نماید . آنها اعتراض داشتند که چرا مالیه هر موتر ریگ از فی تن 8 افغانی به فی تن 35 افغانی بالا رفته است .

قبلا ، بستر هریرود ، دشتی در شمال شهر هرات و یکی دو سیلبر در اطراف شهر ، ریگ ساختمانی مورد ضرورت شهر هرات را تامین می نمودند . قبل از رژیم کرزی ، موتر های ریگ کش ، ریگ مورد ضرورت شان را بدون پرداخت مالیه به دولت از این جا ها تهیه می کردند . در طی سه چهار سال گذشته ، یک تعداد ریگریشن نیز در اطراف شهر هرات فعال گردیده اند که ریگ های طبیعی را می شویند و همچنان جغله ماشینی تهیه می کنند . در ابتدای رژیم کرزی ، مقامات دولتی هرات ، برای هر بار ریگ و جغله ، چه طبیعی و چه شسته و مصنوعی ، فی تن 8 افغانی مالیه می گرفتند . چند روز قبل ، مقامات ولایت هرات منابع ریگ اطراف شهر هرات را به قسم تیکه به

بخش خصوصی سپرد. ناگهان مالیه هر تن ریگ و جغله از 8 افغانی به 35 افغانی بالا رفت.

تظاهرات دربیوران موتر های بارکش، دو سه روز بعد از این افزایش ناگهانی مالیه صورت گرفته است. دربیوران شکایت داشتند که در صورتیکه دولت فی تن 35 افغانی از آنها مالیه می گیرد، آنها به کدام قیمت می توانند ریگ و جغله را بالای مشتریان شان به فروش رسانند؟ یکی از دربیوران می گفت که در صورتیکه دولت مقدار مالیه را این قدر بالا برده است موظف است که برای ما کار نیز پیدا نماید. در صورتی که خود ما به دنبال کار می گردیم و کار پیدا می کنیم و روز و شب جان ما کنده می شود، چطور ازدیاد مالیات را بپذیریم؟

در این زمینه، رئیس معادن و صنایع ولایت هرات گفت که بالا رفتن مالیات موتر های ریگ از طرف وزارت معادن و صنایع صورت گرفته است. او گفت که ما هیچ کاری انجام داده نمی توانیم و نه هم می توانیم به دربیوران وعده دهیم که مالیات حواله شده را از آنها نمی گیریم؛ ما مجبوریم چون از یک طرف تحت امر وزارت هستیم و از طرف دیگر این مالیات به خاطر بالا بردن معاشات مامورین از طرف دولت تعیین شده است.

بقیه در صفحه (19)

از گزارشگر شعله جاوید - کابل

شورش در زندان پلچرخی کابل

11 حوت 1384

زندان پلچرخی کابل در حومه شرقی شهر کابل موقعیت دارد و در دهه 1970 میلادی ساخته شده است. نقشه این زندان در واقع کاپی ای است از یک زندان معروف و بد نام هندی و اعمار آن نیز توسط هندی ها صورت گرفته است. ساختمان این زندان در زمان به اصطلاح جمهوریت داود خانی شروع شد، ولی برای اولین بار کودتاچیان هفت ثوری از آن کار گرفتند. یکی از اولین زندانیان این زندان، آن اراکین دولتی داود خانی بودند که توسط کودتاچیان هفت ثوری دستگیر گردیده بودند. مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی زندان پلچرخی را به معروف ترین زندان سیاسی افغانستان مبدل نمودند. آنها ده ها هزار تن از مخالفین شان را در این زندان به بند کشیدند و اکثریت شان را از میان بردند. دخمه های این زندان، معروف ترین شکنجه گاه های اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران شان بود. هزاران تن از رزمندگان سازمان های مختلف منسوب به جریان شعله جاوید و منفردین شعله یی، در دخمه های این زندان انداخته شدند. هزاران تن آنها از این زندان بسوی میدان های اعدام برده شدند و هزاران تن دیگر شان سال های سال عمر شان را در درون دیوار های بسته این زندان خاک کردند.

نا آرامی در زندان پلچرخی به تاریخ 25 فبروری 2006 آغاز شد و تا تاریخ 2 مارچ 2006 ادامه یافت. این نا آرامی به خشونت کشیده شد و زندان برای مدت چهار روز،

شاهد خونین ترین درگیری ها میان زندانیان شورشی و نیروهای امنیتی دولتی بود . در این درگیری ها دو هزار تن زندانی شرکت داشتند . در طرف مقابل به تعداد تقریباً چهار هزار نفر از قوت های " ائتلاف بین المللی " و " ایساف " یکجا با نیروهای پولیس و اردوی دوات پوشالی در درون و بیرون زندان بسیج شده بودند . این قوت ها در اطراف زندان چندین حلقه محاصره بوجود آورده و چنان سنگر بندی کرده بودند که گویا در مقابل شان نه یکتعداد زندانی اسیر بلکه قوت های نظامی مجهز و مسلحی قرار دارند و یک جنگ واقعی در پیش است .

بنا به گفته زندانیان در این درگیری ها به تعداد چهارده نفر آنها کشته شده و سی و شش نفر شان زخمی گردیده اند . اما مقامات دولت پوشالی ، تعداد تلفات زندانیان را پنج کشته اعلان کرد که به قول آنها یک نفر تاجیکستانی و یک نفر پاکستانی از جمله کشته شدگان هستند .

درگیری در نیمه شب شنبه 25 فبروری در بلاک دوم زندان شروع شد . به قول مقامات امنیتی زندان ، این بلاک که

مرکز اصلی زندانیان شورشی را تشکیل داده بود بیش از 350 نفر از زندانیان طالبان و القاعده را در خود جای داده بود . این افراد کسانی هستند که به دنبال سقوط رژیم طالبان در شمال افغانستان از سوی نیروهای جبهه متحد مخالف طالبان اسیر شده بودند و تا سال گذشته در زندان شیرغان نگهداری می شدند . علت انتقال این افراد به زندان پلچرخی و خصوصاً به بلاک دوم این زندان نیز شورش در زندان شیرغان بوده است .

این زندانیان از چند سال به اینطرف بدون اینکه محاکمه شده و به قول زندانی ها سرنوشت شان معلوم گردد ، با سرنوشت نا معلوم در زندان نگه داری می شوند . این موضوع و مشکلات دیگری مثل نبود آب آشامیدنی صحی ، غذای مناسب و خدمات صحی مورد ضرورت ، جو نا آرامی در درون زندان را از قبل دامن زده بود . چندی قبل چند تن از زندانیان موفق می شوند که در روز پایبازی با پایباز ها قاطعی شده و از زندان فرار نمایند . در عکس العمل علیه این فرار زندانیان ، مقامات وزارت داخله رژیم دست نشاندۀ چند تن از مقامات زندان را به اتهام " غفلت در انجام وظیفه " دستگیر می کنند . علاوه فیصله می نمایند که زندانیان را لباس نارنجی رنگ یک شکل بیوشانند و محل ملاقات زندانیان با " پایباز " های شان را با ایجاد یک دیوار شیشه به دو حصه تقسیم نمایند تا زندانیان و اقارب شان از پشت دیوار شیشه یی با هم حرف بزنند و مستقیماً با هم تماس نداشته باشند . زندانیان به این فیصله ها تن در نمی دهند و مقدمات شورش فراهم می گردد .

زندانیان در ابتدا با سلاح های سرد مثل چوب ، میله های آهن و کارد و چاقو که از قبل آماده کرده بودند ، مجهز می شوند . سپس با حمله به محافظین زندان ، چند نفر آنها را خلع سلاح کرده و چند میل اسلحه گرم نیز بدست می آورند . پس از آن دیوار بلاک را سوراخ کرده و به بلاک مجاور یعنی زندان زنانه راه می یابند و زنان زندانی را

گروگان می گیرند . زندانیان جزایی در ابتدا نقشی در شورش نداشته اند ولی پس از آنکه شورش آغاز می گردد و تا حدی پیش می رود ، اکثریت آنان نیز به شورش می پیوندند و دامنه اغتشاش بالا می گیرد .

پولیس داخل زندان شدیداً عکس العمل نشان می دهد و در جریان درگیری ها تعداد زیادی از زندانیان کشته و زخمی می شوند . اما شورش زندانیان را نمی توانند سر کوب کنند . در چنین حالتی از یکطرف قوت های کمکی پولیس و اردوی دولتی توأم با جزو تام های قوای اشغالگر امپریالیستی ، به زندان و اطراف آن می رسند و زندان را چندین حلقه محاصره می کنند و از طرف دیگر صبغت الله مجددی ، رئیس مجلس سنا و رئیس شورای صلح و تفاهم ملی رژیم ، برای مذاکره با زندانیان به درون زندان می آید . او با استفاده از موقعیت آخوندی و مرشدی اش ، ضمن پذیرش بعضی از خواست های زندانیان از قبیل روشن شدن سرنوشت دوسیه ها و تهیه آب آشامیدنی صحی و غذا و خدمات صحی مناسب ، کوشش می کند که زندانیان را به قبول اعمار دیوار شیشه یی و پوشیدن یونیفورم

بقیه در صفحه (19)

گزارشگر شعله جاوید - غزنی

" قاری بابا "

مرگی در راه ملیشه سازی های رژیم

اول ثور 1385

چندی قبل قاری تاج محمد معروف به " قاری بابا " که در زمان حکومت ربانی والی غزنی بود ، در ولسوالی اندر این ولایت ، توسط افراد مسلح طالبان و حزب اسلامی به قتل رسید . قاتلین حتی بعد از کشته شدن و دفن شدن جنازه او ، خشونت علیه او را ادامه دادند . آنها شب هنگام جنازه " قاری بابا " را از قبر بیرن آورده و آنرا پارچه پارچه کردند و هر پارچه اش را به یک طرفی انداختند . اقارب " قاری بابا " مجبور شدند پارچه های جنازه وی را گرد آورده و در داخل محوطه خانه اش دفن کنند . ممکن است مثله کردن جنازه " قاری بابا " ناشی از عقده ها و کینه های عمیق دشمنان محلی وی بوده باشد . وی در طول سال های مقاومت علیه قوای " شوروی " و بعد در زمان حکومت ربانی ، که والی ولایت بود ، تعداد زیادی از افراد حزب اسلامی را به قتل رسانده بود و آنها همیشه مترصد بودند تا انتقام خود را از وی بگیرند . همچنان ممکن است این حرکت بخاطر هراس افگنی در میان طرفداران رژیم کرزی صورت گرفته باشد . در هر حال مقامات دولتی ولایت غزنی کوشش کردند که از موضوع مثله کردن جنازه " قاری بابا " استفاده تبلیغاتی به عمل آورند .

قاری بابا " در زمان مقاومت علیه قوای " شوروی " یکی از فرماندهان معروف جهادی در ولایت غزنی بود . بعد در زمان " مشی مصالحه ملی " رژیم نجیب به یک فرمانده پروتوکولی تبدیل شد و قرار داد " ترک مخاصمت " با این رژیم به امضا رساند . او در سایه این قرار داد " ترک مخاصمت " با رژیم توانست قدرتش را در ولایت بیشتر از پیش تحکیم نماید ، همانگونه که مثلاً احمد شاه مسعود توانسته بود با امضای آتش بس با " شوروی ها " قدرتش را در منطقه شمالی و سمت شمال افزایش دهد . به همین جهت موقعیکه قدرت به نیروهای " جهادی " انتقال یافت ، بقایای رژیم نجیب در ولایت غزنی ، ساختمان ولایت و سائر مراکز مهم دولتی را به وی تسلیم نمودند و در نتیجه او توانست حیثیت والی غزنی را بخود بگیرد .

" قاری بابا " تا زمانیکه " طالبان " ولایت غزنی را تصرف نمودند ، والی غزنی بود . او ولایت را بصورت مسالمت آمیز و بدون مقاومت و برخورد به " طالبان " تسلیم نمود . اما " طالبان " بالای او اعتماد نکردند و بجای او کس دیگری را بحیث والی تعیین کردند و بر علاوه در جای دیگری نیز به او مسئولیتی ندادند . او در طول سال های قدرت

طالبان در مناطق تحت کنترل حزب وحدت اسلامی و شورای نظار بسر میبرد . " قاری بابا " بعد از تجاوز امریکا و متحدینش بر افغانستان و اشغال کشور ، مورد اعتماد رژیم کرزی نیز قرار نگرفت و تا این اواخر خانه نشین بود . اما علیرغم این وضعیت او از یکجانب روابطش را با مقامات دولتی حفظ کرده بود و از جانب دیگر علیه رژیم کرزی و امریکائی ها مخالفت هایی نیز به عمل می آورد .

چند ماه قبل قوای امریکایی خانه " قاری بابا " را تلاشی نموده و او را به جرم نگه داری سلاح های " غیر قانونی " دستگیر نمودند . اما والی فعلی غزنی (شیر علم) او را رها نمود . از آن پس مناسبات میان " قاری بابا " و والی روز به روز بهتر و نزدیک تر شد . سر انجام شیر علم موفق شد " قاری بابا " را به پذیرش ایجاد یک قوه ملیشه قومی چند هزار نفری ، از طریق تسلیح و تمویل توسط اشغالگران و رژیم ، که امنیت در ولسوالی اندر و به یک معنی امنیت در سراسر مناطق پشتون نشین ولایت غزنی را بر عهده بگیرد ، وادار نماید .

" قاری بابا " از مدتی به اینطرف به تپ و تلاش برای سازماندهی ملیشه قومی مصروف بود موقعیکه به قتل رسید تا حد معینی کار هایش را پیش برده بود . اگر " طالبان " و " حزب اسلامی " عکس العمل نشان نمی دادند و او را به قتل نمی رساندند ، ممکن بود که بتواند در طی چند ماه آینده ، ملیشه قومی مورد نظرش را ایجاد کند . در هر حال با کشته شدن "

قاری بابا " عمر یک مرتجع معامله گر به پایان رسید و سلسله معامله گری هایش خاتمه یافت .

طرح ایجاد ملیشه قومی در مناطق پشتون نشین کشور ، از مدتی به اینطرف توسط رژیم دست نشانده رویدست گرفته شده و پیش برده می شود . گروپ های ملیشه قومی بنام " اربکی " در ولایت خوست از قبل به وجود آمده اند و همچنان در ولایت کنر نیز گروپ های اولیه ملیشه قومی ایجاد شده اند . رژیم تلاش دارد که ملیشه های قومی در ولایات غزنی ، زابل ، قندهار ، ارزگان و هیلمند نیز بوجود بیاورد .

طرح ایجاد ملیشه های قومی در واقع نشان دهنده ناکامی قوت های اشغالگر امپریالیستی و قوت های پویشالی رژیم دست نشانده ، در تامین امنیت دلخواه شان ، در ولایات شرقی ، جنوب شرقی ، جنوبی و جنوب غربی کشور است . درینجا به نظر می رسد که اشغالگران و دست نشانندگان شان پا جای پای اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران شان می گذارند . آنها نیز موقعیکه توسط قوت های اشغالگر و پویشالی دولتی نتوانستند کار چندانی از پیش برند ، دست به ایجاد ملیشه های قومی زدند ؛ مثل ملیشه دوستم ، ملیشه پهلوان رسول و ملیشه معلم امان در سمت شمال و ملیشه عصمت در قندهار و ملیشه های قومی ولایات هیلمند ، نیمروز ، هرات و غیره .

این مسلح سازی قومی در مناطق پشتون نشین در حالی پیش برده می شود که گویا پروسه خلع سلاح در سائر مناطق کشور

کماکان ادامه دارد و چندین تقاضای دوستم برای ایجاد یک قوه بیست هزار نفری ملیشه برای خدمت به اشغالگران و رژیم دست نشانده تا حال بلا جواب گذاشته شده است . توده ها در مناطق پشتون نشین ، نفرت عمیقی نسبت به ملیشه های سمت شمال دارند و رژیم از این می ترسد که احیای دوباره این ملیشه ، احساسات آنها را به شدت علیه رژیم و اربابان امریکائی اش تحریک نماید .

این موضوع باعث ایجاد تنش های شدیدی میان مرتجعین پشتون و غیر پشتون در درون رژیم دست نشانده گردیده است . مرتجعین غیر پشتون ، چه جهادی و چه ملیشه ، از اینکه می بینند که در هر حال غیر مسلح ساختن آنها ادامه دارد ، ولی از طرف دیگر همقطاران پشتون شان یکبار دیگر از نو مسلح و مجهز می شوند و تسلیحات و امکانات پولی بدست می آورند ، شدیداً ابراز ناراحتی می کنند و حسب معمول به تحریکات ارتجاعی ناسیونالیستی در میان غیر پشتون ها متوسل می گردند . به همین جهت بود که ترور " قاری بابا " چندان باعث ناراحتی آن دولتی های هزاره در ولایت غزنی که در گذشته از متحدین نزدیک وی بودند ، نگردید .

به این ترتیب مخالفت و مقاومت علیه ایجاد ملیشه های قومی در مناطق پشتون نشین نه تنها توسط " طالبان " و " حزب اسلامی " صورت می گیرد ، بلکه با مخالفت های نیرومندی از درون رژیم نیز مواجه است . اجرای این طرح توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده چندان آسان نیست . حد اقل در ولایت غزنی ، ترور " قاری بابا " باعث گردید که اجرای این طرح ، اگر کاملاً ناممکن نگردیده باشد ، لا اقل برای مدت های زیادی به تعویق خواهد افتاد .

بقیه از صفحه (46)

یعنی در آلمان نیز ، زنان تحت ستم اند . حتی در اینجا نیز زنان کرد تحت ستم جامعه و پدران و شوهرانشان قرار دارند. اما من در مورد قوانین نابرابر در ایران مسئله دارم . امیدوارم که ما بتوانیم کارهای بیشتری انجام دهیم . “

فعالیت هنرمندان در تقویت کارزار بسیار مهم بود . گیسو شاکری باصدای پرقدرتش ، نه تنها به تهییج تظاهر کنندگان می پرداخت بلکه نقش سیاسی مهمی بازی می کرد . موضع رادیکال مینا اسدی (که کلمات آگاهگرانه شعر کارزار را سروده بود) در مقابل مرتجعین و امپریالیزم مشوق مهمی بود . جمله نادایی هنرمند قدیمی سینما و تیاتر بار فیلمبرداری راهپیمائی را بر دوش می کشید . بسیاری از هنرمندان دیگر مانند محمد شمس که موسیقی شعر کارزار را نواخته بود ، عباس سماکار ، بصیر نصیبی و هنرمندان بسیار دیگر ، فعالانه از راهپیمایی حمایت کرده و در آن شرکت کردند . جشن پایانی راهپیمائی 5 روزه در سالونی تا اواخر شب ادامه یافت ، زنان شادمانی و خوشحالیشان را پنهان نمی کردند . آنان در هر گوشه همدیگر را در آغوش گرفته و از فرط هیجان ، گریه می کردند . بسیاری از زنان علیرغم مشکلات و تضادهای عبیده ای که برای شرکت در

بقیه در صفحه (40)

گزارشگر شعله جاوید - کابل

جنایت اشغالگران

و

تظاهرات خشمگینانه و وسیع شهریان کابل

8 جوزای 1385

امروز ، 8 جوزای 1385 ، شهر کابل شاهد تظاهرات وسیع و خشمگینانه مردم بود که ساعت ها دوام کرد و مناطق وسیعی را در بر گرفت . این تظاهرات از ساعت هشت صبح در منطقه خیر خانه شروع شد و بعدا به سرای شمالی ، منطقه وزیر اکبر خان ، مکرویان ها ، ساحه پل باغ عمومی و پارک زرنگار در مرکز شهر ، دهمزنگ و اطراف ساختمان ولسی جرگه رژیم ، گسترش یافته و تا عصر روز ادامه یافت .

تظاهر کنندگان بصورت عموم شعار می دادند که : مرگ بر امریکا ، مرگ بر کرزی . آنها ساختمان ولسی جرگه رژیم را سنگ باران کرده و شیشه هایش را شکستاندند ، بالای ساختمان شهر داری کابل و هوتل سرینا که هر دو در مرکز شهر و در نزدیکی

های قصر ریاست جمهوری رژیم قرار دارند حمله نمودند ، بالای مرکز شبکه تلویزیونی آریا حمله کرده و چند عراده موتر آنرا به آتش کشیدند و شعبات " کابل بانک " را که از یکی دو سال به اینطرف به عنوان بزرگترین بانک خصوصی در افغانستان به فعالیت آغاز کرده است ، مورد تهاجم قرار دادند و یکی از شاخه های شهری بانک " پشتنی تجارتی بانک " را به آتش کشیدند . علاوه ازین ها ، تظاهرکنندگان بالای یک تعداد از مغازه های بازار شهر و یک تعداد هتل های لوکس نیز حمله نموده ، به چور و چپاول و بعضا آتش سوزی دست زدند .

تظاهرات ، در اعتراض علیه کشتار وسیع غیر نظامیان توسط سربازان امریکایی در کوتل خیر خانه کابل ، آغاز شد . تقریبا ساعت هشت صبح روز (دو شنبه 8 ثور) ، یک عراده لاری سنگین نظامی مربوط به یک کاروان نظامی امریکایی ، که از میدان هوایی بگرام رهسپار کابل بود ، در مسیر کوتل خیر خانه خود را به تکیه ها و موتر های سواری شخصی در حال عبور از سرک زده و تا زمانی که توسط اهالی توقف داده می شود ، بیشتر از سی عراده موتر را یا سرنگون نموده و یا شدیدا آسیب می رساند و تعداد زیادی از مردم را به قتل رسانده و یا زخمی می سازد .
به محض آنکه اهالی منطقه از موضوع

با خبر می شوند بخاطر نجات زخمی ها خود را به محل حادثه می رسانند . آنها در ابتدا موفق می شوند که جاده را مسدود نموده و لاری نظامی سرکش را وادار به توقف نمایند . پس از توقف این لاری ، بقیه موتر های کاروان نظامی نیز از راه می رسند ؛ ولی به جای اینکه به اهالی فرصت دهند که برای نجات زخمی ها اقدام نمایند ، در اطراف موتر ها و وسایط زرهی شان موضع گرفته و اقدام به تیر اندازی می کنند که در نتیجه آن تعدادی از اهالی جمع شده در محل حادثه زخمی و کشته می شوند . اما تجمع مردم زیاد می شود و این جمعیت وسیع ، کاروان نظامی امریکایی را در محاصره می گیرند .

پس از مدتی عساکر اردو و پولیس رژیم پوشالی سر می رسند . آنها سعی در آرام نمودن مردم نموده و سر انجام موفق می شوند زمینه خارج شدن کاروان نظامی امریکایی از محل حادثه را فراهم نمایند . خارج شدن کاروان نظامی امریکایی از محل با بسیار سراسیمگی و به شکل فرار صورت می گیرد . اهالی محل برای نجات جان زخمی ها و بیرون کشیدن کشته شده ها از میان موتر ها اقدام می نمایند ، ولی در این وقت کاروان نظامی دوم امریکایی از راه می رسد و تیر اندازی بالای مردم را شروع می کند که باز هم تعدادی از مردم کشته و زخمی می شوند .

وقتی کاروان نظامی دوم امریکایی نیز از صحنه فرار می کند ، تجمع مردم در محل حادثه افزون تر و افزون تر می شود و آنها ضمن جمع آوری کشته ها و زخمی ها ، به تظاهرات و شعار دهی می

پردازند. پس از آنکه خبر قتل و کشتار مردم توسط نظامیان امریکایی به نقاط دیگر شهر می رسد، اهالی بر آشفتگی و خشمگین به خیابان ها می ریزند و چندین تظاهرات توده یی در نقاط مختلف شهر رخ می دهد.

از این لحظه به بعد نه تنها نیروهای امریکایی بلکه نیروهای پولیس و اردوی رژیم پوشالی نیز کاملاً خود را کنار می کشند و در واقع برای جلوگیری از تظاهرات و اقدامات خشن مظاهره کنندگان هیچ اقدامی به عمل آورده نمی توانند، یا عمداً اقدامی به عمل نمی آورند. گرچه ممکن است این عدم اقدام آنها ناشی از یک حرکت توطئه گرانه باشد؛ به این معنی که از یکطرف خود را کنار کشیده باشند و از طرف دیگر مزدوران شخصی پوش شان را در میان تظاهر کنندگان فرستاده و توسط آنها به چور و چپاول و آتش سوزی دست زده باشند تا بهانه برای سرکوب خشن تظاهرات فراهم سازند. احتمال دیگر این است که قوای امریکایی از بیم خراب شدن بیشتر وضعیت خود را کنار کشیده و حل و فصل جنجال را کلاً به قوت های پوشالی واگذار کرده باشند. اما قوای پولیس و اردوی رژیم نیز که اصلاً در خیالشان نیز اینگونه تظاهرات وسیع در کابل را تصور کرده نمی توانستند، از مشاهده کثرت و قهر و خشم مردم روحیه شان را از دست داده و قادر به هیچ اقدامی نمی گردند. در واقع هر قدر که روز به پایان خود نزدیک می شد، امواج نیرومند تظاهرات فروکش می کرد و در آخر روز خود بخود پایان یافت، همانطوری که خود بخود آغاز شده، گسترش یافته و پیش رفته بود. در واقع از این به بعد بود که افراد پولیس و اردوی رژیم در سرک های شهر به مانور پرداخته و حق و ناحق تعدادی را دستگیری نمایند.

در جریان تظاهرات، وزارت دفاع، داخله و امنیت رژیم هر یک جداگانه اعلامیه هائی را به نشر رسانده و مردم را به صبر و شکیبایی دعوت کردند و وعده دادند که عاملین قضیه را مورد تحقیق و تعقیب قرار داده و مطابق به قوانین کشور به جزای اعمال شان خواهند رساند.

اعلامیه فرمانده عمومی قوای امریکایی در افغانستان، تقریباً ساعت سه بعد از ظهر در تلویزیون ها و رادیو ها به نشر رسید. وی در این اعلامیه ادعا کرد که حادثه در اثر خرابی تخنیک یک عراده لاری مربوط به کاروان نظامی امریکایی بوجود آمده و یک حادثه ترافیکی محسوب می گردد. وی اعلام کرد ما ضمن پوشش خواهی به مناسبت تلفات و صدمات وارده بر مردم، مطابق به قانون ایالات متحده امریکا، تاوان تلفات و خسارات را خواهیم پرداخت. وی صریحاً گفت که علیرغم بروز این حادثه، ایالات متحده امریکا برای بازسازی افغانستان، در پهلوی افغان ها باقی خواهد ماند.

تقریباً چهار ساعت بعد از اعلامیه فرمانده عمومی امریکایی در افغانستان، حامد کرزی از ایران اعلامیه ای صادر کرد (وی دیروز در جریان یک سفر رسمی در ایران بسر می برد) و اعلام کرد که تلفات و صدمات وارده بر مردم در اثر یک حادثه ترافیکی بوده است. وی گفت که سفیر امریکا در ایران را ملاقات کرده و درینمورد اطمینان حاصل کرده است. او حتی وعده تحقیق در مورد عاملین امریکایی حادثه را نداد، اما

اعلام کرد که دولت ، عاملین بلوا و آتش زنی و چور و چپاول کنندگان دارایی های شخصی مردم را به سختی مورد مجازات قرار خواهد داد .

از طرف دیگر ، ولسی جرگه رژیم با نمایندگان تظاهرکنندگان ملاقات کرده و وعده تحقیق در مورد عاملین امریکایی قضیه را داده اند . " ولسی جرگه " مصروف بحث بر سر مسائل امنیتی افغانستان بوده که خبر حادثه کوتل خیر خانه به سالون جرگه می رسد . " وکلای مردم " در ابتدا موضوع را سرسری گرفته و یک حادثه ترافیکی می انگارند . اما موقعی که خبر های بیشتر و بیشتر در مورد تظاهرات وسیع مردم به سالون جرگه می رسد آنها ناگزیر می شوند موضوع را جدی گرفته و در صدد بر آیند موضوع را برای شان روشن کنند . عاقبت ، ولسی جرگه ، با نمایندگان مردم در حال تظاهرات در اطراف ساختمان " ولسی جرگه " ملاقات کرده و به آنها وعده تحقیق می دهند .

مقامات حکومتی و رسانه ها تعداد تلفات مردم را مجموعاً بیست کشته و بیست زخمی ذکر کرده اند . اما اهالی خیر خانه ادعا دارند که آنها به چشم شان دیده اند که لاری نظامی امریکایی بیشتر از سی عراده موتر تکسی و شخصی را زیر گرفته و درپور ها و سواری های آن ها را کشته و زخمی کرده است . به این ترتیب تنها تعداد کشته ها و زخمی های تصادم لاری نظامی با موتر های ملکی بیشتر از تلفات اعلام شده است .

علاوتاً هم کاروان نظامی اول امریکائی و هم کاروان نظامی دوم ، بالای مردم تیر اندازی کرده و تعدادی را کشته و زخمی کرده اند . یکی از اعضای ولسی جرگه رژیم در مصاحبه های تلویزیونی اش گفته است که وی خود هفت نفر کشته و زخمی را در منطقه سرای شمالی در روی سرک دیده است که توسط عساکر امریکایی بالای آنها تیر اندازی شده بود . به این ترتیب می توان تخمین زد که تعداد تلفات باید خیلی بیشتر از صد نفر کشته و زخمی باشد .

مردم این ادعای فرمانده عمومی امریکایی را که حادثه در اثر خرابی تخنیک پیش آمده و یک رویداد ترافیکی می باشد ، قبول ندارند . اهالی خیر خانه می گویند که لاری نظامی امریکایی بی مهابا تکسی ها و موتر های شخصی ملکی را می زد ، زیر می گرفت و به پیش حرکت می کرد ؛ اما موقعیکه جمعیت جاده را مسدود کردند ، لاری توقف کرد و این نشان می دهد که بریک لاری خراب نبوده و درپور آن بصورت عمدی به این کار اقدام کرده است . مردم می گویند که لاری نظامی سرکش ، قبل از آنکه به کوتل خیر خانه برسد در منطقه قلعه مراد بیگ شمالی یک بس مسافری 302 را زده و چند تن از راکبین آنرا کشته و زخمی کرده است ، در حالیکه سرک در این منطقه مثل سرک کوتل خیر خانه شیب دار نیست تا خرابی بریک باعث حادثه ترافیکی گردد .

قتل و کشتار درپور ها و راکبین موتر های مسافربری توسط قوای امریکایی ، اکنون دیگر در سراسر افغانستان به یک اقدام معمول قوای اشغالگر تبدیل شده است .

پس از سپری شدن زمستان و گرم شدن هوا که درگیری ها در نقاط مختلف کشور تشدید گردیده است ، تا حال بیشتر از ده حادثه قتل و کشتار درپور ها و راکبین موتر های ملکی توسط قوای امریکایی در مناطق ننگرهار ، قندهار ، هیلمند ، هرات و غیره

صورت گرفته است. در تمام این موارد اعلام گردیده است که از یک اقدام انتحاری جلوگیری به عمل آمده و انتحار کننده یا انتحار کنندگان کشته شده اند. حتی در بعضی موارد مثل حادثه اخیر هرات، بعد از وقوع عمل انتحار، قوت های امریکایی علیه اهالی ملکی دست به خشونت زده و آن ها را کشته و یا زخمی ساخته اند.

علاوتاً قوای امریکایی از ابتدای ماه جوزا تا حال، در پنجوایی قندهار و همچنان در ولایات هیلمند و ارزگان دست به قتل عام اهالی ملکی زده اند و صد ها نفر از اهالی روستاها را به قتل رسانده و زخمی کرده اند. در تمامی موارد، بهانه قوای اشغالگر این بوده که گویا از طرف روستاها بالای قوای امریکایی تیر اندازی شده و آنها متقابلاً دست به تیر اندازی و بمبارمان زده اند. قتل عام روستاهای پنجوایی قندهار آنچنان سنگین بود که بعد از وقوع آن، مقامات دولتی ولایت قندهار ناچار شدند با بلند گوها در سرک های شهر براه افتاده و از مردم برای تهیه خون مورد ضرورت زخمی ها تقاضای کمک نمایند. حامد کرزی شخصاً به قندهار مسافرت کرده و یکبار دیگر پیشنهاد مذاکره و صلح با "مخالفین مسلح دولت" را مطرح نمود. قدر مسلم است که رژیم دست نشانده هرگز قادر نخواهد بود عاملین امریکایی کشتار مردم را به محاکمه بکشاند و خود فرماندهان امریکایی در افغانستان نیز هرگز این کار را نخواهند کرد. آنها پیش از پیش گفته اند که حادثه در اثر خرابی بریک لاری امریکایی پیش آمده و یک حادثه ترافیکی می باشد و حوادثی که در اثر خرابی غیر عمدی تخنکی و سایط نقلیه به وجود بیاید، مطابق به قوانین ترافیکی جزای بسیار سبکی دارد یعنی در واقع جزایی ندارد.

9 جوزای 1385

حامد کرزی در اعلامیه اش که دیروز عصر هنگام از ایران صادر کرد، دستور داد نیروهای امنیتی دولت باید با بلوا کنندگان با قاطعیت برخورد کرده و به شدت سرکوب شان سازد.

شب گذشته از ساعت ده شب تا ساعت چهار صبح قیود شب گردی در شهر کابل برقرار گردید. همچنان تجمعات ممنوع اعلام گردیده و در اعلامیه وزارت داخله رژیم گفته شده است که با متخلفین با قاطعیت برخورد خواهد شد.

امروز وضعیت ترافیک و بازار شهر تا حدی نورمال است ولی مکاتب حالت نیمه تعطیل دارد. در شورش های دیروز بیشتر از همه، نوجوانان و جوانان در اقدامات خشن حمله و آتش سوزی دست داشتند که تعدادی از آنها بیکاران و تعدادی دیگر شان متعلمین مکاتب بوده اند.

قوای پولیس و اردوی رژیم در تمامی سرک ها و چهار راهی های شهر به نظر می رسند. مطابق به گفتار سخنگوی وزارت دفاع رژیم، 74 چهار راهی شهر توسط قوت های اردوی دولت پوشالی سنگر بندی شده و به همین تعداد نیروی نظامی دیگر در خارج از شهر به حالت آماده باش در آمده است. سخنگوی پولیس کابل اعلام کرده است

که به تعداد یکصد و شصت نفر از بلوا کنندگان دیروز همراه با چند میل اسلحه دستگیر گردیده و تحت تحقیق قرار دارند .

امروز ، مقامات دولتی تعداد تلفات دیروز را دوازده نفر کشته (به شمول یک پولیس) و یکصد و بیست نفر زخمی اعلام کرده اند . این احصائیه دقیق نیست چرا که یکتعداد مردم کشته شده ها و زخمی های شان را به شفاخانه ها نیاورده اند . دیروز تعداد تلفات 20 نفر کشته و بیست نفر زخمی گفته می شد .

حامد کرزی بلافاصله پس از اختتام موعد مسافرتش در ایران ، احتمالاً شب هنگام ، به کابل برگشته است . او امروز به استخبارات ، پولیس و اردوی رژیم دستور داده است که در مورد حادثه دیروز به تحقیقات بپردازند . سمت و سوی این تحقیقات کمتر متوجه قوت های امریکایی است و بیشتر باید به این موضوع توجه کند که آیا در تظاهرات خشونت آمیز دیروز ، " تروریست " ها دست داشته اند یا نه ؟

در میان اهالی شهر کابل این شایعه شدیداً قوت گرفته است که پولیس بصورت عمدی دست تظاهر کنندگان دیروز را در چور و چپاول و آتش سوزی باز گذاشته بوده و حتی گفته می شود که خود افراد پولیس با لباس مبدل یکجا با سائرنین در چور و چپاول سهم گرفته اند . این شایعات از آنجا قوت گرفته که در فواصل نزدیکی از ساختمان وزارت داخله و همچنان ساختمان ولسی جرگه ، چور و چپاول و آتش سوزی صورت گرفته است ، در حالیکه در هر دو منطقه ، قوت های پولیس به اندازه کافی موجود بوده اند ، ولی آنها هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از چور و چپاول و آتش سوزی به عمل نیاورده اند . یکی از هوتلداران که هوتلش در صد متری وزارت داخله قرار دارد و مورد چور و چپاول و آتش سوزی قرار گرفته است ، در یک مصاحبه تلویزیونی ادعا کرد که خودش شخصا به دروازه وزارت داخله رفته و تقاضای کمک کرده است اما هیچکس به این تقاضای او وقعی نگذاشته است . او گفته است که ازین قرار خود وزیر داخله با چور و چپاول کنندگان دست داشته است . یکتعداد کسانی که دکان های شان در نزدیکی ساختمان ولسی جرگه چور و چپاول گردیده است ، ادعا دارند که بلوا کنندگان توسط خود پولیس مسلح گردیده بودند .

در رابطه با مسائل امنیتی ، امروز مجلس نمایندگان و مجلس سنای رژیم (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) جلسه مشترک برگزار کردند . در این جلسه ، صبغت الله مجددی رئیس سنای رژیم ادعا کرده است که هیچکس در اثر تیر اندازی قوت های امریکایی کشته و زخمی نشده اند و تمامی تلفات ناشی از " حادثه ترافیکی " بوده است . او همچنان ادعا کرده است که : " در تظاهرات دیروز بیرق های سرخ نیز دیده شده است و این می رساند که کمونیست ها نیز در بلوا دست داشته اند " .

گفته اخیر او را هیچ فرد دیگری ، به شمول سائرنین مقامات دولتی ، تأیید نکرده است . در واقع تظاهرات دیروز یک تظاهرات خود جوش بود و هیچ شعار و بیرقی در آن بلند نگردیده بود . تنها در یکی دو مورد ، عکس های احمد شاه مسعود در تظاهرات دیده شده است .

جلسه مشترک ولسی جرگه و مشرانو جرگه ، وضع امنیتی افغانستان را خطر ناک ارزیابی کرده و فیصله نمود که یک کمیون مشترک برای تدوین استراتژی امنیت ملی تشکیل گردد . گویا قرار است که در این استراتژی امنیتی ، وظایف ، مسئولیت ها و صلاحیت های نیروهای امنیتی داخلی و خارجی به روشنی و صراحت تعریف گردند و مشخص شوند . بعضی از وکلای پارلمان صراحتاً مطرح کرده اند که قوت های خارجی حق ندارند خود سر عمل کنند بلکه باید کنترل دولت افغانستان را بر خود بپذیرند و در مشوره با وزارت دفاع رژیم فعالیت نمایند . این موضوع در گذشته نیز بار بار ، حتی توسط خود حامد کرزی ، مطرح گردیده است . اما فرماندهان امریکایی یا صریحاً آنرا رد کرده اند و یا خیلی ساده نادیده گرفته اند . بقیه در صفحه (53)

بقیه از صفحه (34)

این مارش با آن روبرو بودند ، از شرکت در آن راضی و خوشحال بنظر می رسیدند . مینا اسدی گفت که این 5 روز بهمراه تظاهرات زنان در سال 1357 بهترین روزهای عمرم بوده اند . “یک دستاورد بزرگ این راهپیمایی بقیه در صفحه (53)

فرخنده باد اول می روز بین المللی کارگران جهان

جهان دیگری (جهان کمونیستی) ممکن است

اطلاعیه اول ماه می 2006 جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

برای ما میلیاردها تن از مردم جهان ، جهان کنونی دیگر غیر قابل تحمل شده است . زندگی بسیاری از مردم این کره خاکی فقط صرف بقاء می شود و تعداد روزافزونی این گونه زیستن را فاقد ارزش می دانند .

ثروتی که مردم می آفرینند توسط امپریالیسم ، این نظام جهان خوار که اولین و آخرین هدفش کسب سود است ، کنترل می شود . در نتیجه ، به جای اینکه این ثروت صرف یک زندگی بهتر شود ، تبدیل به مانعی در مقابل پیشرفت و حتا بقاء بشر می گردد . رهبران جهان سرمایه داری هنگام سونامی و زمین لرزه یا در مقابل خطرات گرم شدن کره زمین ، نه می خواهند و نه می توانند زندگی انسان ها را در درجه اول الویت قرار دهند . امواج سرمایه جهانی ، پشت سرهم ، کشورها را یکی پس از دیگری درهم می کوبد ، زمین های مردم را از چنگشان بیرون می آورد و یا از کار بیکارشان می کند و در جستجوی کار، در جهان آواره شان می کند . سرمایه گذاری های جدید و پیشرفت های تکنولوژیک به جای آنکه راه نجاتی برای مردم باشند ، فلاکت و حتا خطرات افزون تری به ارمغان می آورند . همه جا می بینیم که چگونه بهشت یک عده اقلیت

کوچک به بهای زندگی جهنمی اکثریت عظیم ، ساخته می شود . این واقعیت زشت را دیروز در کشورهای موسوم به بیرهای آسیائی و امروز در چین ، که به " معجزه های اقتصادی بازار آزاد" معروف هستند ، دیده ایم .

امریکا و انگلستان با وجود مخالفت افکار عمومی جهان ، به عراق حمله کردند ، ثروت آن را زدیدند ، و یک رژیم دست نشانده برگزیدند . آنان در عراق ، عوامفریبان قرون وسطائی را جانی دوباره بخشیدند ؛ عوامفریبانی که اینک زیر سایه تفنگ های اشغالگران ، هر یک برای بدست آوردن سهمی از این خوان نعمت گلوی یکدیگر را پاره می کنند . و امپریالیستها این وضعیت را پیروزی دموکراسی می خوانند . هیچ پیشرفتی در عراق بدست نخواهد آمد مگر اینکه مردم آن کشور متحد شده و آمریکائی ها را بیرون و مرتجعین محلی را سرنگون کنند و برای اینکار نیز نیاز به حمایت مردم جهان دارند .

اینک امریکا تهدید می کند که علیه ایران دست به جنگ هسته ای خواهد زد ؛ آنهم تحت لوای مبارزه با سلاح های هسته ای! این تهدید یکبار دیگر نشان می دهد که آمریکا نه بدنبال صلح جهانی بلکه در جستجوی سلطه گری جهانی است . اکنون زمان آن است که شعار " ما به جنگ علیه ایران ، نه می گوئیم" تبدیل به یک نیروی قدرتمند در جهان شود .

خشم مردم نیپال به جوش آمده است . سالهاست که امریکا و انگلستان ، سایر امپریالیستها و دولت هند ، از نظر نظامی و مالی به دولت سلطنتی نیپال کمک می کنند تا جنگ انقلابی خلق را سرکوب کند . اکنون که شاه در حال سرنگون شدن است این قدرت ها میخواهند برای نجات نظامی که شالوده اش بر فنودالیسم و سلطه خارجی قرار دارد ، دخالت کنند . راه حل مردم نیپال ، نصب یک صورتک جدید بر روی نظام کهن نیست بلکه دست زدن به یک انقلاب دموکراتیک نوین میباشد ؛ انقلابی که بخشی از انقلاب جهانی است . ما میگوئیم : دست امپریالیستها و دولت هند از نیپال کوتاه !

در بسیاری از کشورهای جهان جنبش مقاومت در حال برخاستن است ، اما اغلب اوقات توده های مردم درک عمیقی از ماهیت واقعی نظام ندارند ، یا از دوستان و دشمنانشان در سطح بین المللی و ملی شناخت کافی ندارند .

ما جهان دیگری میخواهیم ! جهانی که در آن یک ملت بر ملل دیگر ستم نمی کند و تنوع بشری ، آزادانه و بدون حصار مرزها شکوفا میشود . ما جهانی میخواهیم که در آن زنان ، این " بر دوش دارندگان نیمی از آسمان" ، شی محسوب نمیشوند و مرتبا به اعماق و به عقب رانده نمیشوند . ما جهانی میخواهیم که جامعه ، به اکثریت تحقیر شده که با دستانش کار می کند و اقلیت ممتازی که فکر و تصمیم گیری میکند ، تقسیم نمیشود . ما جهانی می خواهیم که مردم دست از افکاری که از

دل هزاران سال ستم و استثمار و ستم زاده شده اند ، بر داشته اند . جهانی می خواهیم که احاد بشر ، بطور جمعی و فردی ، آگاهانه بر سرنوشت خود و کره خاکی شان تسلط یافته اند .

نام آن جهان ، کمونیزم است . در مبارزه برای ایجاد چنین جهانی ، دیدگاه و متد خاصی ضروری است ؛ مارکسیزم- لنینیزم – مائوئیزم چنین دیدگاه و متودی است . اولین تلاش های طبقه ما برای ساختن سوسیالیزم و پیشروی بسوی کمونیزم در اتحاد شوروی و چین با حملات بی وقفه امپریالیستها و مرتجعین مواجه شد . امروز ، امپریالیستها و مرتجعین ، رهبران آن انقلابات سوسیالیستی و تاریخ آن انقلابات را مسخره کرده و با تهمت و ناسزا بمباران می کنند . هدفشان از اینکار آن است که امید به انقلاب را در دلهای مردم برای ابد بکشند . اما این انقلابات سوسیالیستی تغییرات واقعی و تکان دهنده در زندگی صدها میلیون نفر بوجود آورده و میراث غنی ای برجای گذاشتند . امروز باید بر پایه بررسی نقادانه آن میراث و با اتکاء به دستاوردهای آن پیشروی کنیم . جهان امروز افزون بر همیشه و به تعداد هر چه بیشتر، نیاز به احزاب کمونیست قدرتمندی دارد که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد هم آیند و همراه با آن ، به تقویت درک ، اتحاد و قدرت خود بپردازند تا بتواند بشریت را بسوی هدف کمونیزم ، رهنمون گردند .

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

گزارش خبری زیر توسط خبرنگار سرویس خبری جهانی برای فتح که در راهپیمائی زنان در اروپا شرکت کرده بود ، نگاشته شده و از زبان انگلیسی ترجمه شده است .

موفقیت مارش زنان ایرانی در اروپا

13 مارچ 2006- سرویس خبری جهانی برای فتح:

دیدیم که زن بخاطر عشق
 نهال آرزوها
 تا پای من و تو بسته باشد
 جز آزادی مگر چه می خواست
 محکوم به مرگ و سنگسار است
 پژمرده و زرد و بی بهار است
 سرمایه و جهل و دین بکار است
 آن جان جوان که سر به دار است
 گفتیم که این چه روزگار است؟
 دیگر نه زمان انتظار است
 هان ! اینک. وقت کارزار است

با این شعر که ویژه راهپیمایی کارزار زنان سروده شده و توسط هنرمندانی اجرا شده که خود از فعالین ثابت قدم کارزار بودند ، راهپیمائی زنان ایرانی توسط ”کارزار مبارزه

برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان " در 4 مارچ در فرانکفورت آغاز شد و در روز 8 مارچ روز جهانی زنان در اوج خود، در مقابل دادگاه بین‌المللی لاهه در هالنند به پایان رسید. حدود 800 تا 1000 نفر که عمدتاً زنان ایرانی بودند، در آخرین روز راهپیمایی شرکت کردند.

تظاهر کنندگان مصمم بودند نگذارند هوای سرد و باران شدیدی که از صبح تا شب ادامه داشت، خدشه‌ای بر برنامه آنان وارد کند. توگویی آنان بجای بارش، تابش آفتابی روشن را بر بالایی سر خویش احساس می‌کردند که دیگران از احساسش عاجز بودند: ظهور جنبش نوینی از زنان.

اگر آیت‌الله خمینی و رژیم اسلامی اش به قدرت رسیدن خود را با حملات وحشیانه علیه حقوق زنان جشن گرفت (و این جرعه تظاهرات بزرگ 8 مارچ سال 1979 (17 حوت 1357) در تهران شد) 8 مارچ امسال، زنان ظهور دگرباره جنبش زنان را جشن گرفتند. این راهپیمایی مهمترین برنامه اعتراضی (زنان خارج از کشور) در 27 سال گذشته بود.

بعد از فرانکفورت، راهپیمایی در ماینز، کلن و دوسلدورف آلمان و سپس در شهر لاهه - هالنند برگزار شد. قریب به 400 تظاهر کننده، راهپیمایی خود را در فرانکفورت در هوای سرد و سنگین ترین برف 25 سال گذشته این شهر، آغاز کردند. یک گروه تیاتر، نمایشی از ستم بر زنان را قبل و بعد از راهپیمایی در هر

شهر اجراء می‌کرد. نمایش این گونه بود که گروهی از زنان که حجاب‌های سیاه و برقع آبی (انواع حجابی که زنان ایرانی و افغانستانی مجبورند رعایت کنند) پوشیده بودند توسط یک آخوند (به عنوان سمبول حکومت اسلامی) به زنجیر کشیده شده‌اند. اما زنان شورش می‌کنند و موج بر می‌گردد و موفق می‌شوند آخوند را به زنجیر بکشند. با غلبه و پیروزی زنان، بلندگو به پخش موزیک کارزار می‌پرداخت و بقیه تظاهر کنندگان بطرز پرشوری با آن همراهی می‌کردند.

بعد از هر راهپیمایی مراسمی در سالون برگزار میشد و سخنرانان مختلف پیام‌های خود را در همبستگی با کارزار زنان ایراد می‌کردند. برنامه‌های مختلف هنری شعر و سرود و موسیقی اجرا میشد. در کلن میترا هنرمند جوان "رقص آزادی" را اجرا نمود که در آن زن جوان خود را از بندها و اسارت رها می‌کند. در دوسلدورف بعد از راهپیمایی تظاهر کنندگان بدون آنکه جلسه عمومی برگزار کنند بطرف لاهه براه افتادند. اما سالونی که تظاهر کنندگان در آنجا غذا صرف کردند و بسی که تظاهر کنندگان را بطرف لاهه می‌برد، صحنه رقص و سرود و سخنرانی و آواز بود.

....

سازماندهندگان و بدنه اصلی راهپیمایی سه شنبه شب 7 مارچ وارد لاهه شده و در طول شب مشغول انجام کارها و تدارکات کارهای باقیمانده روز بعد شدند. بسیاری از

تظاهرکنندگان چهارشنبه صبح رسیدند. يك ميني بس از دنمارك رسيد ، بس ديگري از كلن آمد ، يك اتوبوس پر از

زناني كه متقاضی پناهندي بودند از شمال هالند آمدند و خودروهاي شخصي حامل دوستان نيز يكي پس از ديگري خود را به محل آغاز راهپيمايي رساندند . بسياري ديگر با بس و ريل و يا طياره از شهرهاي ديگر هالند ، آلمان ، ناروی، سوئيد ، انگلستان ، اسكاتلند ، فرانسه وحتي از آمريكا و كانادا نيز خود را به آنجا رسانده بودند . يكي از زنان شركت كننده از ونكوور كانادا خود را صبح به لاهه رساند و عصر همانروز بعد از راهپيمايي به شهر ونكوور بازگشت . به روشني اين زنان اهميت بسياري براي اين راهپيمايي قائل بودند .

زنان افغانستاني كه خود از اين ستمها رنج می برند از فعالين پيگير اين راهپيمايي بودند . زنان افغانستاني ديگري نيز در طول راه به راهپيمايي پيوستند . زنان هالندي پير و جوان نيز در اين تظاهرات شركت کرده و مخالفت خود را با اشغال عراق توسط آمريكا و محكوم كردن دولت هالند ابراز مي كردند . زنان ترك و كرد و حتي افريقي نيز در ميان راهپيمايان بودند . شركت كنندگان مالزيائي ، هندي ، بنگله ديشی ، هانگ كانگي و نيپالی به رنگ آميزي و زيبايي مارش افزوده بودند . زنان ايراني نيز از مليت های گوناگون شركت داشتند . در اين راهپيمايي پناهندگان سياسي و زناني كه از سنگسار نجات يافته بودند ، مادراني كه دختران و يا پسرانشان توسط رژيم اسلامي اعدام شده بودند ، زندانيان سياسي سابق ، زنان كمونيست و ديگر فعالين سابق ، زناني كه كار خود را بخاطر اجتناب از پوشيدن حجاب از دست داده

بودند و همچنين آنانی كه به خاطر زن بودن و تحت فشار بودن مجبور به ترك ايران شده اند ، زنان كرد كه علاوه از ستم بر زنان ، ستم هاي ملي رژيم اسلامي را نيز چشیده اند ، همگي متحد در صف تظاهرات راهپيمايي مي كردند . با صدای طبلي كه توسط گروهی از زنان و مردان جوان هالندي نواخته مي شد ، همراه با فریادهای ” مرگ بر رژيم ضد زن جمهوري اسلامي “ . تظاهرکنندگان در آخرين روز راهپيمايي خود ، 8 كيلومتر مسير از قبل تعيين شده را در خيابان هاي لاهه ، پيمودند . عابران و مردمي كه دم در خانه ها و يا پنجره مغاز هایشان ايستاده بودند ، دستهایشان را بعلاامت پشنيباني تكان مي دادند و يا علامت پيروزي را با دستانشان نشان مي دادند .

تظاهر کنندگان با فریاد هاي ” مرگ بر رژيم اسلامي ايران“ و ” نه به تجاوز آمريكا“ بطرف سفارت ايران حركت مي كردند . هنگامي كه راهپيمايي به سفارت رسيد ، خشم تظاهر کنندگان به اوج خود رسيد . در اين زمان باران نيز خشمگين تر شده و بر شدتش افزود . بعد از توقيف کوتاه در مقابل سفارت ، راهپيمايي بطرف دادگاه بين المللي لاهه براي برگزاري سخنراني ها براه افتاد .

در میان سخنرانان مری لو گرینبرگ قرار داشت. مری لو از آمریکا آمده بود تا حمایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا را از این راهپیمایی و از مبارزات زنان ایران ابراز دارد. او همچنین بنیادگرایی مذهبی رژیم بوش و اشغال عراق و افغانستان و اشغال احتمالی ایران توسط

امپریالیسم آمریکا را محکوم کرد. او همچنین بر ضرورت حمایت مردم کشورهای امپریالیستی از مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات زنان ایران تأکید کرد. حضور او و پیامش بسیار مورد استقبال قرار گرفت، بخصوص هنگامیکه او خبر از اکیسونهایی داد که قرار بود روز هشت مارچ در 12 شهر آمریکا در همبستگی با کارزار زنان ایران برگزار شود.

سخنران دیگر از گوشه دیگر جهان بود. او رادها دسوزا بود که از هند آمده بود. وی در نیویورک تدریس می‌کند. رادا همچنین بر ضرورت حمایت از زنان ایران پای فشرد. او بر یک مسئله سیاسی گرهی که باعث جلوگیری از شرکت برخی در این راهپیمایی شد، انگشت گذارد. او گفت "برخی تصور می‌کنند که حمایت از زنان ایران در مقابل رژیم اسلامی به معنی بازیچه دست امپریالیستها شدن است، اما درست بالعکس آنست. هنگامی که بمب‌ها بر سر مردم شروع به باریدن گرفت، حمایت از آنها خیلی دیر است چرا که شما ابتکار عمل را از دست داده‌اید. شما باید همین حالا به جنگ نه بگویید. زمان گفتگو با نیروهای مترقی ایرانی و زمان حمایت از آنها و مبارزه شان علیه امپریالیسم همین حالا است."

درست است، همانگونه که رادا گفت، برخی نیروهای مترقی در کشورهای مختلف، بخصوص نیروهای آلمانی، با همین استدلال از این مبارزه دفاع نکردند، اما عدم حضور آنان نتوانست خصلت انترناسیونالیستی راهپیمایی را رقیق کند. نیروهای بسیاری در سراسر جهان از این

حرکت پشتیبانی کردند. نیروهای مائونیست در صف مقدم آن قرار داشتند، چرا که آنها تنها راه مقابله با امپریالیسم آمریکا در شرایط کنونی را دفاع و پشتیبانی از مبارزات حق طلبانه خلقهای ایران و مبارزه آنها برای حقوق دمکراتیکشان در مقابل حاکمیت امپریالیستها می‌دانند و نه هم صف شدن با رژیمهای قرون وسطایی که مردم و بخصوص زنان را سالیان سال است تحت ستم قرار داده‌اند. علاوه بر پشتیبانی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و کمیته سازمانده حزب کمونیست انقلابی کانادا نیز حمایت خود را از راهپیمایی اعلام کردند. احزاب دیگری از لحاظ لوچیسیتیکی و عملی به راهپیمایی کمکهای ارزنده‌ای کردند. همچنین گروههای مترقی و انقلابی دیگر فعالانه از راهپیمایی حمایت بعمل آوردند. "جنبش مقاومت مردم جهان" شاخه برلین علاوه بر پیام همبستگی‌اش به راهپیمایی پیوست. یک گروه زنان در بیلفید آلمان که در جلسه‌ای در باره این راهپیمایی در جلسه‌ای شنیده

بودند در کلن به راهپیمایی پیوستند. تعدادی از گروههای آلمانی و هالندی پیام های همبستگی ارسال نمودند و در شهرهای مختلف در راهپیمایی شرکت کردند. در دومین روز راهپیمایی کارزار زنان پیام ویژه ای از جانب گروهی از زنان که 8 مارچ را در کوههای اطراف تهران دور از چشم رژیم اسلامی برگزار کرده بودند، دریافت کرد. این پیام تأثیر فوق العاده ای را بر حال و هوای جلسه مایز

گذاشت. خواندن این پیام کوتاه چند بار با اشک مجری برنامه و ابراز احساسات حضار متوقف شد. سپس نوبت پیامی بود که از جانب کارگران سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، دریافت شد. کارگران سندیکای شرکت واحد در مبارزاتشان برای احقاق حقوق حقه شان در یکماه قبل از آن، قبل از اینکه از سوی نیروهای امنیتی مورد یورش قرار گیرند، کشور را به تکان در آورده بودند. در این حملات نیروهای امنیتی در حدود هزار نفر از اعضای آنها دستگیر کردند. پیام کارگران سندیکای شرکت واحد نیز بر هیجان و شور تظاهر کنندگان افزود. خبر دو تظاهرات به مناسبت 8 مارچ که صدها نفر از زنان تهران در آن شرکت کردند، پشت گرمی خاصی برای زنان بود. یکی از این تظاهرات ها در پارک دانشجو و دیگری در پارک لاله بود که هر دو مورد حمله وحشیانه نیروهای امنیتی قرار گرفتند.

یکی از نقاط قوت راهپیمایی این بود که تعداد نسبتاً زیادی از جوانان برای اولین بار در فعالیتهای سیاسی نقش می گرفتند. بسیاری از مسافت های دوری همچون سویدن آمده بودند. در واقع سه نسل از زنان در این راهپیمایی نقش گرفتند. یک دختر جوان کرد بنام بیان، نقش فوق العاده ای را در 5 روز راهپیمایی بازی کرد، وقتی از او پرسیده شد که چرا او این چنین فعالانه در این تظاهرات شرکت کرده است، پاسخ داد: " ما مجبور نیستیم که خیلی دور به ایران، افغانستان و یا عراق برویم - جایی که من زندگی می کنم

بقیه در صفحه (34)

یادداشتهای یک خبرنگار

آینده جوانان فرانسه را سد کردند جوانان چرخ امورشان را مختل کردند

10 اپریل 2006 - سرویس خبری جهانی برای فتح.

ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه در مقابل جنبش دانشجویی تسلیم شد. این واقعه بسیار پر اهمیتی است. وی در تاریخ 10 اپریل، مهمترین ماده مورد منازعه در قانون کار اولین اشتغال (ماده ای که چند هفته قبل از آن با استفاده از اختیارات رئیس جمهوری تصویب کرده بود) را پس گرفت. دومنیک دو ویل پن، که کاملاً شکست

خورده بنظر میرسید ، از پارلمان خواست شرطی را که اخراج کارگران زیر 26 سال را بدون ارائه دلیل در خلال دو سال اول در هر اشتغالی مجاز می‌شمرد ، عوض کند . این پیروزی را ، رهبران سندیکاهای کارگری بعنوان پایان نبرد قبول کردند . اما در میان محصلین دانشگاه ها و مکاتب متوسطه ، احساسات متفاوتی وجود دارد . در بسیاری از مدارس و دانشگاه ها ، محصلین و دانشجویان بخاطر آنکه برای امتحانات آخر سال آماده شوند ، سیاست ایجاد مانع در مقابل دروازه های ورودی دانشکده ها و مکاتب را که با هدف بهم زدن امور عادی این موسسات انجام می شد ، بلافاصله ملغی کردند . اما در برخی دیگر از موسسات آموزشی محصلین و دانشجویان به ادامه بلوک کردن فعالیت های عادی و پیش بردن فعالیت های جدید رای دادند . در بسیاری نقاط ، جوانان جلسات توده ای بحث راه انداختند تا اشکال جدیدی برای پیشبرد جنبش علیه کل قانون استخدام جوانان و علیه اقداماتی که دولت برای سرکوب مهاجرین اتخاذ کرده است ، بیابند . گزارش زیر در مورد فعالیت های یک روز در پاریس در تاریخ 6 اپریل است . این نمونه ای است از آنچه که در سراسر هفته در سراسر فرانسه رخ داد .

آنروز صبح فراخوان اعلام کرد : " جلسه عمومی ساعت 1:30 " است . عجیب بود ، چون متعلمین مکاتب معمولاً جلسات توده ای شان را زودتر برگزار میکنند . وقتی در ساعت مقرر به آنجا رفتم ، متوجه شدم همه از چیزی باخبرند که من نمی دانستم . امروز بجای جلسه بحث ، آنان مسابقه " مشت زنی " یعنی عملیات جنگ و گریز ترتیب داده اند .

ما در یک منطقه در مجاورت پاریس هستیم . ک . رهبر جمع ، جوانی مسن تر از بقیه است . والدین الجزایری دارد . بعد از او ف . است ؛ زن جوانی که روسری رنگارنگش پارچه خرمائی سنتی حجاب نیست ولی کاملاً موهای او را میپوشاند . بارانی بلندش در تقابل با پوست برهنه برخی دیگر از دخترها قرار دارد . او همیشه در مرکز جلسه و عملیات قرار دارد . نفر بعد و . یک پسر سفید پوست

است که مادرش از رهبران سندیکای کارگری ت . ژ . ت . و حزب کمونیست فرانسه ی ا پ . ث . اف . است (حزب کمونیست ، سالها پیش از کمونیزم دست کشیده ، ولی کماکان نام آن را نگاه داشته و هنوز عده ای از کارگران متشکل در سندیکاها طرفدار این حزبند) . وی میگوید : طرفدار کمونیزم است ، ولی مطمئن نیست کمونیسم یعنی چی . آ . جوان سیاهپوستی ست که بزمی سخن میگوید . ذهن او برای دانستن هر چیزی سرشار از سؤال است . خیلی از جوانان از روی طرز خاص لباس پوشیدنشان قابل تشخیص اند : جوانان سیاه طرفدار مود آزاد هارد کور ، پتلون های خشتک آویزان و جاکت های ورزشی میپوشند ؛ جوانان سفید هیپی موهای بلندی دارند که با فیته پیشانی آنها میبندند . (جوانان یک قانون در مورد خبرنگاران دارند : بی خیال اسم ، زیادی وارد جزئیات نشو...)

حدود 80 تا از جوانان در یک لحظه جمع شدند و لحظاتی بعد سوار قطاری بودند که بسمت سنت لازار یکی از ایستگاه های مهم پاریس ، می رفت . در میان سرو صدای

چرخ های ریل ، دختری که پهلوی من نشسته گفت : " حالا قدرتمان را حس میکنیم . ما خواهان لغو قانون ت . پ . او . هستیم (همان قانون اولین اشتغال که تمرکز جنبش اعتراضی از جنوری به بعد روی آن بوده است) . ولی حالا میخواهیم حکومت را هم در میان بیندازیم . بعدش میدانم چی می شود . شاید مجبور شویم سیاسی تر شویم . " منظورش در رابطه با سیاست های انتخاباتی بود .

دانش آموزان می خواهند ژاک شیراک رئیس جمهور سالمند طرفدار دوگله که هم اکنون این قانون را تصویب کرده و دومنیک ویل پن صدر اعظم که آنرا شتابزده بدون هیچ بحثی به پارلمان برد و متوجه شد با سخت شدن اوضاع حزب خودش هم علاقه ای به حمایت از او ندارد ، استعفا بدهند . ولی آنها نگران نیکولا سرکوزی ، وزیر داخله و رقیب دو ویل پن هستند . سرکوزی رئیس پولیس کشور ، نوامبر گذشته آماج شورش جوانان در حومه های گتو نشین بود . ماه مارچ ، وی یورش پلیس به دانشجویان اشغال کننده سوربن را هدایت کرد ؛ سوربنی که سمبول خیزش دانشجویی از ماه می 1968 به بعد بوده است . سرکوزی قبلاً لاف میزد که لایحه قانونی استخدام جوانان ایده او بوده است ؛ حالا سعی میکند خود را با آن نامربوط نشان بدهد . بسیاری از دانش آموزان بیمناکند که مبادا سرکوزی ثمرات مبارزات آنان را بچیند و در انتخابات ریاست جمهوری که سال آینده است ، پیروز شود .

پسری که پهلوی ما ایستاده بود با تعریف همصنفی اش از سیاست به مشاجره برخاست . بحثش این بود که از درون سیاست انتخاباتی هرگز چیز خوبی بیرون نیامده است . معتقد بود که اگر جوانان در باغ این چیز بیفتند حتما در تله خواهند افتاد . اما دختر مطمئن نبود . سر این بحث میکردند که حکومت میتران که انتخاب شدند در سال 1980 نقطه پایان بر جوش و خروش اجتماعی دهه 1960 و دهه 70 را رقم زد ، امور را بهتر کرد یا بدتر . هیچکدام از آنها نمی توانست یکی از رهبران فعلی حزب سوسیالیست

را نام ببرد که می توان به او اطمینان کرد . هیچ یک از جوانان جمع نتوانستند نام کسی را مشخص کنند . آن پسر از روزنامه *لیبر/اسیون* نقل قول میکرد که : " سر چپ شلوغ است که چطور مبهم گوئی کند " - یعنی ، نمی خواهد موضع روشنی در این بحران اتخاذ کند .

آنها پیاده شدند و چندتا بلوک آخری قبل از سنت لازار را پیاده رفتند ، با این امید که پولیس متوجه آمدنشان نخواهد شد . وقتی آنجا رسیدند سه ردیف پولیس ضد شورش با کلاه خود قبلاً در مقابل در ورودی ایستگاه ایستاده بود . ظاهراً 50 تائی جوان مسیر راه آهن را آنروز صبح گرفته بودند و پولیس کنترل اوضاع را مجدداً بدست آورده بود . هرکسی با گامهای سریع عازم پیمودن عرض شهر در یکی از بلوارهای بزرگ پاریس است . اکنون چندین هزار از متعلمین مکاتب دیگر از داخل و خارج پاریس ، دانشجویان دانشگاه و تعدادی جوان با لباس های کار و پلاکاردهای سندیکائی حضور دارند . همینطور که از جلوی ساختمان های اداری می گذریم ، هرکسی شعار میدهد ، " بما بیونید ، بما بیونید ، جوان و کارمند ، همه باهم در خیابان! " در خیابانی از مغازه

های لوکس فروشی، برخی از رهگذران شصت پیروزی برای ما بلند میکنند، برخی دیگر به نشانه بمرید شصت خود را به پائین حواله میکنند. اعلامیه‌ها کوتاه هستند و برخی با طرحی اتوپيائی و بنظر میرسد بوسیله خود متعلمین بطور سردستی تهیه شده اند. یک اعلامیه آنارشویستی از " انفجار خشم و شادی علیه سیستم سرمایه داری "

صحبت میکند. چند تا معلم و تعدادی دیگر از کهنه کاران خاکستری مو اینجا و آنجا در میان چهره های جوان فرو رفته اند. علامتی از حضور هیچ حزب سیاسی بچشم نمی خورد.

مقصد گفته نشده، ولی کسی اهمیتی نمیدهد. آنها نسبت به کاری که امروز میخواهند انجام دهند صاحب یک عقیده هستند: پشت حکومت را به زمین بزنیم، هزینه آنان را در زمینه گوش ندادن به خواستمان، بالا ببریم.

بسیاری میگویند: " باید کارهایی انجام دهیم که به جیب آنها صدمه بزند." به گارد دو نورد یکی از مهمترین ایستگاه های قطار کشور میرسیم. در دوم برای ورود به ریل زیرزمینی هنوز باز است. چند تا مامور حفاظت بیکسو میروند. همه می دوند تا دیر نشده وارد ایستگاه شوند. نور خورشید از درزهای دیوار شیشه یی به مدخل در ورودی میتابد و موج جوانان در زیر اشعه اش بدرون جاری میشود. هرکسی فریاد میکشد، فریادی نه تهدید آمیز بلکه بلند و بیان بی کلام هیجان و شادی.

آنها از میان ایستگاه میدوند، از سکوها و ریل هایی که آماده حرکت بسمت شمال فرانسه، بلژیک، آلمان و برتانیه هستند عبور میکنند. در اجتماعی مملو از مسافرین، زن جوانی بعنوان نماینده کمیته هماهنگ کننده دانشجویان دانشگاه لیستی از خواسته ها را قرائت کرد: ث. پ. او. کل قانون کار موسوم به " چانس برابر " منجمله مجاز بودن ترک تحصیل بچه های 14 ساله و قانونی بودن کار شبانه بچه های 15 ساله باید ملغی گردد!

قانون ضد مهاجرین سرکوزی باید ملغی گردد!

برخی از این جوانان، منجمله گروهی که من با آنها هستم، نخستین بار طی سال گذشته در کمیته های محلی مکاتب برای حمایت از همصنفي هائی که با اخراج از فرانسه مواجه بودند، فعال شده اند. سرکوزی سال گذشته اسامی متعلمین مکاتب را زیر و رو کرد تا جوانانی را که بعد از 18 سالگی حق اقامت در فرانسه را ندارند گیر انداخته و اخراج کند. جوانانی که بر مبنای اجازه مهاجرت پدر و مادرشان در فرانسه اند، چند ماه پس از پا گذاشتن به 18 سالگی قابل اخراجند.

صدائی از بلند گو بگوش رسید، صدای زنی که همیشه فکر میکردم صدائی ماشینی است تا واقعی. صدا در حال پخش دستور العمل هائی بود اما به عوض اعلام قطار بعدی، آن زن آرام و پر وجد می گفت: " متوجه سیم های برق بالای سرتان باشید. لطفاً بینرهایتان را کمی پائین تر بیاورید." جوانان در حال دویدن به بیرون، آنجا زیر نور آفتاب در امتداد یک یا دو کیلومتر خطوط ریل، پخش شدند.

حالا چی؟ بعداز قیل و قال درون ایستگاه اوضاع بطرز عجیبی ساکت بنظر میرسید. گروه های پراکنده جوانان همه جا در حال گپ زدن هستند، دیگران در حال گشت و گذار در اطراف یا در حال رقصیدن با نوای طبل ها. پولیسی دیده نمی شود، فقط چند درجن کارگر راه آهن در اطراف ایستاده اند و تماشا می کنند. از برخوردشان شگفت زده شدم. بسیاری از آنان اعضای ث. ژ. ت. هستند.

چند روز قبل طی روز تظاهرات های سراسری در 4 اپریل دسته های امنیتی ث. ژ. ت. خود را موظف میدیدند مراقب "نظم" باشند. در انتهای راهپیمائی پاریس، آنان صف اصلی تظاهرات را به نقطه ای دور افتاده هدایت می کردند تا جوانانی که به ساختمان ها سنگ می انداختند و با پولیس درگیر شده بودند تنها بمانند. عده ای از آنان مسلح به همان باتون های سنگین آهنی پولیس های شخصی پوش بودند. دسته ای از کله پوک های ث. ژ. ت. از ساختمان و باغچه بانک چین حفاظت میکردند. جوانان سیاهپوست و غیره با پولیس و و گاهگاهی بین خودشان و با دیگر تظاهرات کنندگان مختصراً درگیر میشدند. ولی زشتترین چیزی که آنروز دیدم این بود: یک بچه 15 ساله ی تنهای سیاهپوست روی زمین افتاده بود درحالیکه نیم دوجین از گردن کلفت های مسن تر سفید پوست وابسته به سندیکا با مشت و لگد او را میزدند. این خشن ترین حادثه آنروز نبود، ولی به اندازه چندین جلد کتاب شکاف درون طبقه کارگر را توضیح می داد: شکاف بین پائین ترین قشر، بویژه جوانان، که فوراً می توان فهمید که چیزی برای از دست دادن ندارند، و آن کارگران سندیکا (و بویژه نمایندگان سیاسی آنان) که ممکن است با حکومت هم سخت درگیر شوند ولی از هرگونه بی نظمی اجتماعی وحشت کرده و با آن مخالفت میکنند.

بهر حال امروز وضع در روی ریل ها فرق میکند. کارگران خط ریل خوش برخورد هستند. در یکطرف ما ریل زیرزمینی خالی و کهنه ای قرار داشت؛ طرف دیگر ما لکوموتیو بزرگ سریع السیر. هارن این ریل بشکلی ریتمیک همراه با شعار: "مو-قا-و-مت!" نواخته میشد. بچه ها سر این بحث داشتند که آیا خطوط ریل و سوزن های تغییر ریل را خراب کنند یا نه. برخی سعی میکردند اینکار را بکنند؛ آن ها میگفتند متوجه باشند به چیزی صدمه نزنند. عده ای تیر و ابزارهایی دیگر برداشته بودند، ولی معلوم نیست با آنها چه کاری می شد کرد. راجع به سنگربندی در ساختمانها بحث میشود.

در حال صحبت با گروهی از دختران مکتبی در یکی از محلات فقیرتر شمال پاریس، همان سئوالی را که بارها درست مثل خبرنگاران دیگر پرسیده بودم، مطرح کردم. شما واقعاً چه میخواهید؟ یکی از پاسخ ها: "خوب، ما میخواهیم ث. پ. او. ملغی شود. و ما میخواهیم حکومت را به زمین بزنیم. بعد ما به انقلابی در تمام کره زمین نیاز داریم." همگی آنها خندیدند. زن جوان گفت "آری، اینکار را میکنیم، ولی اول بگذارید حکومت را بزور بیرون کنیم و آنوقت خواهیم دید."

ماه نوامبر، وقتی جوانان گتونسین شورش کردند، حکومت و کل "طبقه ی سیاسی" صفوفشان را علیه آنان متحد کردند. اینکه اجازه دهند حکومت بدست "یک مشت

آشغال" سقوط کند برایشان غیر قابل تصور بود. "یک مشت آشغال" نامی که سرکوزی بر جوانان گذاشته! اکنون یک چیز متفاوت اینست که وحدت طبقه سیاسی درز برداشته است. استعفا دادن های بالائی ها غیر قابل تصور نیست. ولی خیلی از متعلمین میپرسند، اگر حکومت استعفا کند و انتخاباتی در کار باشد، تکلیف چیست؟

بهر حال، پائین کشیدن دولت شروع خوبی است. شعار حکومت در رابطه با تصویب قانون ت. پ. او. این بود: اول قانون را تصویب کنیم بعد در مورد خنثی کردن جنبش ضد آن، فکر کنیم. یکنفر روی دیوار در امتداد خطوط ریل در حال اسپری حروف غول آسائی است: اول انقلاب کنیم بعد میتوانیم در مورد آن فکر کنیم! این شعار را نباید تحت اللفظی معنی کرد، زیرا این جوانان در حال فکر کردن هستند و دائماً در مورد آن نوع آینده ای که میخواهند و اینکه جنبش شان بکجا باید برود، بحث میکنند. بنظر میرسد هیچ توافقی در مورد هیچ راه حلی وجود ندارد، مگر بر سر مصمم بودن به ادامه فعالیت و بحث کردن و فکر کردن.

جو جشن و سرور بناگهان تیره و تار میشود، گرچه آسمان کماکان آبی باقی میماند. چندتائی ت. ار. اس. (پولیس ضد شورش) بر روی ریل ها ظاهر میشوند. تعدادشان آنقدر زیاد نبود که موجب نگرانی شود؛ در حقیقت، آنان وحشتزده تر به نظر میرسیدند. ولی توجه همه جلب شده است. بعد صدها نفر از ت. ار. اس. از یک در نامرئی در دیوار بیرون ریختند و یک خط درگیری از یک دیوار تا دیوار دیگر تشکیل دادند. نوعی کش و گیر شروع شد. به چند تا از جوانان گاز بیجسی اسپری کردند. بدون هیچ علامت آشکاری، ناگهان سپرها بالا رفت. اقلیت بزرگی سر و صورتشان را پوشانیدند. چند تا سنگ، گلوله های منور و قطعات فلزی بطرف صف پولیس به پرواز درآمد. اکثر جوانان به نشانه عدم تأیید شعار میدادند: "نه، نه". در یک آن، سنگ های زیادی به پرواز در آمدند. صف دیگری از پولیس ها از جهت مخالف ظاهر میشوند، درحالیکه از ایستگاه پشت سر ما میآمدند، فقط برق خورشید بر روی کلاهخودهایشان آنان را از فاصله دور قابل رویت میساخت. در تله افتاده بودیم.

جوانان آرام هستند. قبلاً چنین وضعی را از سر گذرانیده بودند. برخی از آنان همین امروز صبح وضعیت مشابهی را تجربه کرده بودند. رهبران در بلندگوها فریاد می زنند همه کنار یکدیگر جمع شوید. یکی گفت، اگر پولیس حمله کرد دستها را بهم قلاب کنید. همه با این رهنمود قانع نشدند. چند تا جوان از دیوار بسمت ساختمانی مسکونی بالا رفتند تا بتوانند از آنجا فرار بکنند، ولی بلندگوها گفتند: "همه ما نمی توانیم آنطور فرار کنیم، پس بیایید با هم بایستیم."

مردم هر طور به عقلشان می رسد دست به تلاش می زنند و بی تفاوت نیستند. نهایتاً، یک دروازه کناری باز شد، و تظاهرات کنندگان شروع کردند به بالا رفتن از راه پله های مربوط به سرویس اداری. همینطور که پولیس ها نزدیکتر میشدند، جوانان بتدریج بیرون رفتند. ساعتی بعد، وقتی پولیس به پشت سرشان رسید، مشت های هنوز بر روی ریلها نشسته و در حال گپ زدن و سیگار کشیدن بودند. دختری به من گفت: "داریم

میرویم ولی قبل از آنکه برویم خرج زیادی رویدست حکومت گذاشتیم. " ساعات شلوغی ترافیک داشت نزدیک میشد .

در تولوز، شهری واقع در جنوب فرانسه ، پولیس آماده بود به صدها متعلمی که روی ریل ها نشسته بودند ، حمله کند . آنها شعار می دادند : " کارگران خطر ریل ، بما بیوندید ! " یک نماینده محلی ت . ژ . ت . به پولیس گفت : " باید با آنها مذاکره کنید . اگر روی ریل های ما به آنها حمله کنید ، بهتر است بدانید که کارگران خطر ریل تحمل نخواهند کرد . از امشب ریلی حرکت نخواهد کرد . " پولیس ضد شورش با عده ای از متعلمین درگیری های کوتاهی انجام داد و نیم درجی را با باتوم لت و کوب کرد ولی دست به حمله کلی نزد . همان روز صبح در کان ، واقع در نورماندی ، 2000 نفر ایستگاه ریل را بمدت دو ساعت اشغال کردند . پولیس حمله کرد ، جوانان پاسخ دادند و خشونت جدی تر شد .

جوانان دور و بر من از دالان زینه بی به خیابان بالای سری آمده اند تا در مورد حرکت بعدی صحبت و تصمیم گیری کنند . به گروه هائی تقسیم شدند . یک نماینده از دانشجویان دانشگاه با بلندگو به آنها گفت : عجله کرده صف ها را تشکیل داده برای عملیات بعدی براه افتند . جوانی در پاسخ فریاد زد : " تا همه اینجا نرسیدن کسی نرود " . آنها صبر کردند تا آخرین مبارزین مغرور از پله ها بالا بیایند . گروه کوچکی بینر سرخ بزرگی با علامت خاص مکتب شان را حمل میکردند که مردم را به راهپیمائی بسمت غرب فرا

میخواند . رهبران متعلمین ، با بلند گوئی

در یکدست و بی سیم در دست دیگر ، قبل از آنکه جمعیت را عازم راهپیمائی کنند ، با جانی دیگر و بین خودشان مشورت میکردند .

آنها جاده کمربندی دور پاریس را مسدود کردند . عده ای دستگیر شدند . بعداً در آنشب ، وقتی برای راهپیمائی بسمت حومه مهاجرنشین جمع شدند ، پولیس حمله کرد ، آنها را با اسپری های بی حس کننده ، گاز اشک آور و باتون ، متفرق نمود .

بقیه از صفحه (40)

این بود که زنان قادر شدند این

راهپیمایی موفق را خود و با تلاش خود سازمان دهی کنند. و این بدین معنی است که جنبش زنان که توسط رژیم اسلامی مورد حمله قرار گرفت، از نو متولد شده است و شتاب نوینی می گیرد و پتانسیل نیرومندش تهدیدی واقعی علیه حاکمان اسلامی است .

بقیه از صفحه (62)

نفره تحت رهبری عضو کمیته مرکزی کریشنا بهادر ماها را انجام خواهد شد . کریشنا بهادر با هواپیما از شهر نیپالگنج در غرب نیپال وارد کتمندو پایتخت نیپال شد . یک تیم

13 نفره از سخنرانان حزب نیز تعیین شده اند که میتینگ های توده بی مسالمت آمیز در سراسر کشور برگزار کنند . بی بی سی گزارش داد که در يك میتینگ توده بی که در 20 می در شهر بیراتناگر در شرق نیپال برگزار شد ده ها هزار نفر شرکت کردند . در این میتینگ یکی از اعضای تیم مذاکره از طرف حزب سخنرانی کرد . یکی از اعضای این تیم مارتیکا پراساد یاداو است . او همراه با سورش آلی مگر که از رهبران حزب است در تاریخ فبروری 2004 در کشور هند ربهوده شده و به نیپال منتقل شده بودند . این دو تن در روز 12 مه از زندان اردوی دولتی آزاد شدند .

همزمان ، قدرت های بزرگ به دخالت های سیاسی خود ادامه می دهند . درست پس از استقرار مجدد پارلمان ، ریچارد بوشر که یکی از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در منطقه آسیا و آسیای مرکزی است به نیپال سفر کرد . اولین چیزی که از سوی آمریکا به صدر اعظم جدید نیپال پیشنهاد شد تامین اسلحه برای اردوی شاهی نیپال بود . بوشر در جلسه کنگره آمریکا گفت : ” ما آماده ایم که به نیروهای امنیتی حکومت جدید نیز کمک کنیم ؛ من به صدر اعظم نیپال کوئیرالا همان چیزی را گفتم که روز 2 می در ملاقاتم با وی گفته بودم .“

گزارشگر شعله جاوید - کابل

بقیه از صفحه (40)

10 جوزا :

از ظهر روز 8 جوزا ببعده ، شاهراه های کابل - قندهار ، کابل مزار ، کابل جلال آباد و کابل - گردیز ، توسط قوای دولتی به روی ترافیک مسدود گردیده و دیروز نیز کاملاً مسدود بودند . مقامات دولتی بیم

بقیه در صفحه (59)

ژستهای هسته بی جمهوری اسلامی و بی دفاع ماندن مردم در مقابل خطرات بزرگ !

نقل از شماره 27 نشریه " حقیقت " ارگان نشراتی حزب کمونیست ایران (م ل م)

سران جمهوری اسلامی با ژستهای پهلوان پنبه ای اعلام کردند که ایران به جرگه قدرت های هسته ای پیوست! ژستی توخالی تر و نفرت انگیزتر از اداهای محمدرضا پهلوی که رژه نظامی راه می انداخت و با هواپیماهای اف 16 آمریکائی و تانکهای انگلیسی

که در ازای پول نفت به عاریت گرفته بود، "غرور ملی" به رگهای خودش و مردم تزریق می کرد.

آیت الله های نماز جمعه خوان، با پرروئی هیاهو راه انداختند که از این پس روز دست یابی اینان به "قدرت هسته ای" را باید بعنوان روز ملی جشن گرفت و از مردم خواستند که احساس "غرور ملی" کنند. غافل از آنکه اکثریت مردم از اینکه 27 سال یک رژیم قرون وسطائی مذهبی بر آنان حکومت کرده، نه تنها ذره ای احساس غرور (از نوع ملی و غیر ملی اش) نمی کنند بلکه احساس می کنند غرورشان بشدت جریحه دار شده و آزادگی و سربلندی شان زیر لگدهای این مرتجعین له شده است.

تلویزیون های دولتی در بوغ و کرنا دمیدند که ایران اتمی شده و کودکان مدارس را مجبور کردند به این مناسبت جشن بگیرند. ژست های این اوباش ضد مردم، از قمپزهای ژنرالهای هسته ای پاکستان نیز خنده دارتر است. هم مردم مسخره شان می کنند و هم تحلیل گران هسته ای غرب با لبخند تمسخر، بشکن و بالای احمدی نژاد و همپالگی هایش را نظاره میکنند.

روزنامه نیویورک تایمز دو روز پس از خبر "هسته ای" شدن ایران نوشت تحلیل گران هسته ای غرب می گویند ایران فاقد مهارت، مواد و ابزار لازم برای نزدیک شدن به آرزوهای هسته ای اش می باشد. «هیچ چیز نسبت به قبل عوض نشده است... طبق تخمین های کاخ سفید، ایران 5 تا 10 سال با درست کردن یک عدد سلاح هسته ای فاصله دارد و برخی تحلیل گران می گویند شاید تا 2020 به آن سطح برسد.» (1)

این روزنامه از قول دیوید آلبرایت، رئیس انستیتوی علوم و امنیت بین المللی در واشنگتن که برنامه هسته ای ایران را از نزدیک زیر نظر دارد، نوشت: «آنها به مسئله خیلی رنگ و لعاب می زنند. هنوز راه بسیار درازی را باید طی کنند.»

با این وجود، دولت بوش فوراً از فرصت استفاده کرده و خواهان آن شد که کشورهای دنیا "گام قدرتمندی" علیه ایران بردارند و ایران را تنبیه کنند. "تنبیه ایران" واژه ای است که در مجامع بین المللی مترادف است با اعمال تحریم های اقتصادی و بمباران ایران.

سیاست جدید جمهوری اسلامی، مبنی بر سینه سپر کردن و مدعی "قدرت هسته ای" شدن، سیاست جدید جمهوری اسلامی برای بقاء است. سیاستی است برای تسریع درگیری با آمریکا از طریق اتکاء به روسیه و چین. یک خبرنگار غربی به نام مایکل اسلکمن در اواخر اسفند 84 از تهران گزارش داد: «وقتی احمدی نژاد پست ریاست جمهوری را اشغال کرد، سیاست درگیر شدن با غرب بر سر مسئله هسته ای را در پیش گرفت. این تصمیم از قبل توسط رهبری عالیرتبه رژیم گرفته شده بود. او به اجرا گذاشت. ... یک استاد علوم سیاسی که بطور مرتب با اعضای وزارت امور خارجه صحبت می کند به من گفت که این استراتژی وابسته به این پیش فرض است که روسیه (از ایران) حمایت خواهد کرد.... برخی از مذاکره کنندگان (جمهوری اسلامی) فکر می کنند اگر روش خصمانه ای را با غرب پیشه کنند مسکو مجبور می شود تهران را

بعنوان پایگاه قوی خود در خاورمیانه انتخاب کند. آنها فکر می کنند که الان راه پیشروی از طریق شرق است.» (2)

در خیال سران جمهوری اسلامی، این سیاست به چند هدف می تواند خدمت کند: ساکت کردن مردم، مرهم گذاشتن بر اختلافات درون رژیم و یافتن دوستان بین المللی. این سیاست تا بدانجا که روی به مردم دارد تلاش احمقانه ای است برای تقویت "ملی گرایی ایرانی" و دمیدن غرور کاذب تا شاید مردم بطور موقت جنایات و چپاولگری های 27 ساله اینان را فراموش

کنند. تا آنجا که روی به صفوف داخل رژیم دارد، هدف متحد کردن جناح های مختلف به دور تئوری جدید بقاء است. تا آنجا که روی به آمریکا و قدرت های اروپائی دارد، هدفشان این است که آمریکا را تحریک کنند تا آمریکا حمله نظامی اش به ایران را تسریع کند. این مرتجعین روی آن حساب می کنند که با حمله نظامی آمریکا، احساسات مسلمانان خاورمیانه در حمایت از جمهوری اسلامی برانگیخته می شود و در داخل ایران، مردم بمباران شده آنقدر بهت زده و مشغول جمع آوری اجساد عزیزان خود خواهند بود که کاری به رژیم نخواهند داشت و بدین ترتیب اینان فرجه دیگری برای بقاء خواهند یافت؛ فرجه ای که بهایش را مردم ایران با دهها و شاید صدها هزار کشته خواهند پرداخت.

این سیاست، تا آنجا که روی به قدرت های رقیب آمریکا دارد، هدف شکاف انداختن میان آمریکا و اروپا با روسیه و چین را دنبال می کند و منطبق است بر استراتژی به اصطلاح "شرق در مقابل غرب" که جدیداً از مغزهای نوکر صفتانه اینان (با کمک شرکتهای مشورتی غربی و روسی و چینی) تراوش کرده است. آنان تا کنون نوکر قدرت های سرمایه داری امپریالیستی غرب بودند و اکنون که غرب دیگر آنان را نمی خواهد، مجبورند در بازار جهانی بدنبال ارباب دیگری بگردند و چشم امید را به خریدارانی از روسیه و چین دوخته اند.

سانسور اخبار خطرانی که مردم را تهدید می کند!

ضدیت خصمانه این رژیم با مردم بی حد و حصر است. بر هر کس روشن است که تک تک اعضای این رژیم ذره ای دغدغه منافع مردم، جان مردم و "منافع ملی" را ندارند. آنان فقط به منافع طبقاتی سیاسی و اقتصادی خود می اندیشند. این مرتجعین مطبوعات را مجبور به سانسور اخبار مربوط به ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل کرده اند تا به اصطلاح به مردم القاء کنند که "اوضاع آرام" است. مایکل اسلکمن از قول احمد زید آبادی چنین می نویسد: « آقای زیدآبادی که خبرنگار است به من گفت، می خواهند اوضاع را آرام نشان دهند. به ما دستور داده اند که حتی در عناوین بزرگ روزنامه ها ننویسیم که پرونده ایران به شورای امنیت ارجاع داده شده است.» (2)

اما جنایتکارانه تر از سانسور اخبار مربوط به ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت، سانسور اخبار مربوط به نقشه نظامی آمریکا برای بمباران گسترده ایران و

احتمال استفاده از سلاح های هسته ای در این بمباران است. این خبر، در تمام مطبوعات دنیا منعکس شده و همه دنیا در حال بحث بر سر آن است. این خبر، نگرانی بسیار عمیق و خشم نیروهای مترقی جهان را برانگیخته است و حتا برخی محافل درون هیئت حاکمه آمریکا را برآشفته کرده اما در مطبوعات ایران خبری از آن نیست!

سیمور هرش خبرنگار معروف آمریکائی، به نقل از مقامات نظامی و اطلاعاتی و غیر نظامی درون دستگاه حاکمه آمریکا، خبر تکان دهنده ای را داد و گفت دولت بوش در حال تدارک یک حمله هوائی گسترده علیه ایران می باشد. مقامات نظامی و امنیتی سابق و فعلی دولت آمریکا به وی گفته اند که «گروه های نقشه ریزی نیروی هوائی در حال تعیین آماج حملات بوده و به سربازان دستور داده شده مخفیانه وارد ایران شوند و اطلاعات مربوط به هدف های حملات هوائی را جمع آوری کنند و با گروه های اقلیت ملی مخالف حکومت، ارتباط برقرار نمایند.»

هرش می نویسد: «یکی از مقامات سابق وزارت دفاع که اکنون در مورد مسائل حساس با کابینه بوش همکاری می کند به من گفت: "نقشه نظامی بر اساس این باور طراحی شده است که یک کارزار بمباران ادامه دار رهبری مذهبی را خوار کرده و مردم را به این نتیجه خواهد رساند که بهتر است بلند شوند و این رژیم را سرنگون کنند. وقتی من این را شنیدم واقعا شوکه شدم و به خودم گفتم اینها چی دود کرده اند که اینطور فکر می کنند؟"»

هرش اضافه می کند، «یک مشاور کهنه کار پنتاگون در زمینه جنگ علیه ترور نظریه ای مشابه داد و گفت: "کاخ سفید معتقد است که تنها راه حل عوض کردن ساختار قدرت در ایران است و این یعنی جنگ." ...» (3)

نقشه شامل استفاده از سلاح های هسته ای است!

صدا و سیمای جمهوری اسلامی از هر فرصتی برای پخش اخبار جنایات آمریکا در اقصی نقاط جهان استفاده می کند اما

وقتی که به اخبار مربوط به تدارک بمباران ایران می رسد، خفقان می گیرد! اینان گوش مردم را با خبر تمرین های نظامی چند قایق سپاه پاسداران در خلیج، کر می کنند اما نمی گویند که در همانجا هواپیماهای آمریکائی در حال تمرین چه نوع عملیاتی اند! طبق گزارش سیمور هرش، مدتی است که هواپیماهای آمریکائی از روی ناو هواپیمابری که در خلیج فارس لنگر انداخته، به پرواز در می آیند و مأموریت انتقال سریع بمب های هسته ای را تمرین می کنند. انتقال سریع بمب های هسته ای، قسمتی از نقشه فعلی کاخ سفید برای بمباران هوائی ایران است. (3) هرش می نویسد: «یکی از نقشه های اولیه ای که پنتاگون در زمستان گذشته به کاخ سفید ارائه داد شامل استفاده از سلاح های هسته ای "بانکر باستر" برای نابود کردن تاسیسات هسته ای زیر زمینی ایران می باشد... محو کردن تاسیسات هسته ای شکست مهمی در زمینه جاه طلبی های هسته ای ایران خواهد بود اما سلاح های غیر هسته ای قادر به اینکار نیستند زیرا این تاسیسات در زیرزمینی به عمق 75 متر قرار دارد.»

این زیرزمین را روسها برای جمهوری اسلامی ساخته اند و شبیه نمونه ای است که در دوران جنگ سرد در مسکو ساخته بودند. هرش می گوید، در اوائل دهه 1980 دستگاه های اطلاعاتی آمریکائی متوجه شدند که حکومت شوروی در حال درست کردن تجهیزات زیرزمینی در بیرون مسکو است. آنان نتیجه گیری کردند که شوروی ها این تجهیزات را برای تضمین ادامه کاری رهبری حکومت شوروی در شرایط رخدادهای جنگ هسته ای، ساخته اند. تسهیلات مشابهی در واشنگتن موجود است. تسهیلات مسکو هنوز پابرجاست و اطلاعات آمریکا در مورد آنها هنوز جزو اسناد محرمانه است. هرش اضافه می کند که در دوران جنگ سرد (میان بلوک غرب و شرق به رهبری آمریکا و شوروی) نیز صحبت از آن بود که برای نابود کردن تاسیسات هسته ای زیرزمینی شوروی از سلاح های هسته ای "بانکر باستر" استفاده شود.

هرش از قول یک مقام اطلاعاتی قدیمی دولت آمریکا می نویسد: «تصمیم گیری بسیار مشکلی است اما در مورد ژاپن این تصمیم گیری را کردیم.»

مسئله حمله هسته ای به ایران آنقدر جدی است که موجب بروز اختلافات شدید در میان نظامیان آمریکائی شده و عده ای از ارتشیان عالیرتبه تهدید به استعفاء کرده اند. اما جمهوری اسلامی در مورد این خبر خفقان گرفته است.

به گفته فردی که هرش از وی به نام مشاور پنتاگون در امور جنگ علیه ترور یاد می کند، نگاه جدی دولت بوش به استفاده از سلاح های هسته ای نتیجه ظهور دوباره نظریه استفاده از سلاح های هسته ای تاکتیکی، بین نظامیان پنتاگون و محافل سیاست ریز دولت آمریکاست. یعنی مسئله صرفا به ایران محدود نمی شود. بلکه موضوع وسیع تر از این حرفهاست.

شک نیست که مسئله وسیع تر از این حرفهاست. قدرت های هسته ای آمریکا و فرانسه و روسیه و چین از یکدیگر نگرانند. نه از ایران. ایران بهانه ای است برای بازسازی نظام جهانی امپریالیستی از طریق نابودی و مرگ. سلاح های هسته ای آمریکا به سوی ایران نشانه نرفته اند. بلکه با وجود تمام شدن جنگ سرد هنوز بسوی روسیه و حتا فرانسه نشانه گیری شده است. تئوری "استفاده پیشگیرانه از سلاح هسته ای" را جورج بوش در سخنرانی سالانه دو سال پیش و امسال خود بیان کرد. اما ژاک شیراک رئیس جمهوری فرانسه نیز چند ماه پیش تحت لوای "تهدید ایران" اعلام کرد که فرانسه آماده است بطور "پیشگیرانه" از سلاح های هسته ای اش استفاده کند. قدرت های بزرگ سرمایه داری هیچ ابائی از جنایت علیه بشریت ندارند. اگر منافع سودآوری سرمایه ایجاد کند دست بهر کاری می زنند. از آنجا که در ایران یک رژیم بغایت مرتجع و منفور در میان مردم خودش، حاکم است، دست خود را تا اندازه ای باز می بینند.

بله اوضاع اصلا آرام نیست! نه تنها نقشه حمله نظامی به ایران روی میز کاخ سفید است بلکه نقشه تحریم اقتصادی ایران روی میز شورای امنیت است. و اضافه بر اینها سربازان آمریکائی وارد ایران شده اند. برخی از ژنرالهای آمریکائی در اعتراض به قصد کاخ سفید در استفاده از سلاح های هسته ای در بمباران ایران، تهدید به استعفا

کرده اند. اینها آن اخباری است که هیچ یک از روزنامه های ایران حق نوشتنش را ندارند!

هرش می نویسد که در اوایل زمستان گذشته یکی از مشاوران حکومت آمریکا، که از نزدیک با غیرنظامیان پنتاگون کار می کند به وی گفت که واحدهائی در حال فعالیت در میان گروه های اقلیت ملی در ایران که شامل آذری ها در شمال، بلوچ ها در جنوب شرقی و کردها در شمال شرقی است، می باشند. وی اضافه کرد: «سربازان ما در حال مطالعه جغرافیائی کشور و پخش پول میان عشایر قومی و استخدام خبرچینانی از میان قبایل محلی و چوپانان می باشند. اینها قرار است "چشمان ما در روی زمین" باشند... هدف کلی دامن زدن به تنش های قومی و تضعیف رژیم است.»

برای دولت آمریکا و متخصصین نظامی و اطلاعاتی اش روشن است که جمهوری اسلامی دارای بمب هسته ای نیست و نخواهد شد. اما همانطور که برای مشروع جلوه دادن حمله به عراق در مورد "سلاح های کشتار جمعی" صدام حسین دروغ گفتند و سند جعلی ساختند، در مورد ایران نیز خواهند کرد. اما تفاوت میان مورد عراق و ایران آن است که سران جمهوری اسلامی خودشان به این گمان که ایران بزودی صاحب بمب هسته ای شده و اسرائیل و کویت و عربستان سعودی و غیره را تهدید خواهد کرد، دامن می زنند. احمدی نژاد با لاف و گزاف اعلام می کند که ایران به زمره قدرت های هسته ای پیوسته است و با گنده گوئی اسرائیل و غرب و همه را تهدید می کند. جورج بوش که خود را صاحب "دم مسیحائی" و "ماموریت الهی" می داند با رقبای دیوانه ای مانند خودش روبروست که شیعه های آخرالزمانی خوانده می شوند. سیمور هرش می نویسد که یک دیپلمات عالیرتبه در وین به وی گفت: «همه بازرسان سازمان جهانی انرژی اتمی از اینکه ایرانی ها کلاه سر آنان گذاشته اند عصبانی اند و برخی معتقدند که رهبران ایران دیوانه اند؛ دیوانگان صد در صدی گواهی شده! نگرانی عمده البرادعی این است که رهبران ایران مانند نومحافظه کاران در واشنگتن، خواهان درگیری اند.»

چه کسی باید به فکر مردم باشد؟ خود مردم! ما نه تنها دولتی نداریم که از ما در مقابل تجاوزات خارجی حمایت کند بلکه صاحب دولتی هستیم که حامدانه می خواهد ما را گوشت دم توپ منافع ارتجاعی اش کند. این رژیم مانع بزرگی در مقابل آماده شدن، هشیار شدن، و دست به کار شدن مردم در حفظ خود و فرزندان شان از حملات نظامی آمریکاست. این رژیم باید هر چه زودتر سرنگون شود تا مردم ما بتوانند با یکدیگر متحد شده و جلوی جنایتی را که در شرف تکوین است بگیرند. زمانی که ما در ایران دست بکار شویم، نقشه های نظامی و اقتصادی که علیه مردم ایران تدارک دیده اند بی اعتبار خواهد شد؛ مردم جهان بسرعت به یاری ما خواهند شتافت و اگر دولتهای امپریالیستی بالاخره دست به این جنایت بزرگ علیه ما بزنند، مردم آن کشورها در حمایت از ما و انقلاب ما به پا خواهند خاست. از اینکه ممکنست بسیاری از مردم خاورمیانه احساساتی شده و در مقابل آمریکا از جمهوری اسلامی حمایت کنند، نباید بهراسیم. باید آنان را آگاه کنیم که منافع مردم خاورمیانه نه توسط اسلام گرایان به اصطلاح ضد آمریکائی برآورده می شود و نه توسط امپریالیستهای به اصطلاح متمدن. شبه نظامیان مرتجع زیر سایه

ارتش آمریکا نیز دست به جنایت خواهند زد. در مقابل هیبت وقایع دچار بهت شدن و آرزوی غیر حقیقی بودن آن را کردن، شرط هشیاری و عقل نیست. رژیم جمهوری اسلامی - این بزرگترین مانع در مقابل اتحاد و تدارک هشیارانه خلق های ایران برای دفاع از خود - باید سرنگون شود. در تمام این تلاطمات ما باید پرچم مستقل و جبهه مستقل مردمی را بنا کنیم. ما نیز باید برای جنگی که متعلق به مردم و برای دفاع از منافع طبقه کارگر و خلقهای ایران و اتحاد آزادانه و داوطلبانه میان ملل تحت ستم است، تدارک ببینیم. و برای بنای دولت خودمان، دولتی که از دل انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی بیرون خواهد آمد، بجنگیم.

گزارشگر شعله جاوید - کابل

بقیه از صفحه (53)

دارند که مبادا مردمان اطراف کابل به شهر سرازیر شده و در اعتراضات شهریان کابل شریک شوند. معلوم نیست که انسدادهای شاهراه ها تا چه موقعی ادامه خواهد یافت. محصلان دانشگاه کابل بعد از ظهر روز 8 جوزا تصمیم می گیرند که برای روز 9 جوزا تظاهراتی در اعتراض علیه کشتار اهالی ملکی توسط قوای اشغالگر براه بیندازند. اما دولتی ها توطئه کرده و این فیصله را خنثی میکنند. شب 9 جوزا مجددا محصلان لیلیه دانشگاه تصمیم می گیرند که برای 9 جوزا در صحن دانشگاه تظاهرات اعتراضی براه بیندازند، اما باز

بقیه در صفحه (65)

تغییرات سیاسی سریع در نیپال

سرویس خبری جهانی برای فتح - 22 می 2006

نیپال شاهد تغییرات بیسابقه ای است. سه هفته اعتصاب عمومی در ماه اپریل شاه نیپال را وادار به برقراری مجدد پارلمان کشور کرد که شاه آنرا 4 سال پیش منحل کرده بود. سپس مجلس نمایندگان صدر اعظمی را انتخاب کرده و پس از چند روز کابینه ای را معرفی کرد. از آنجا که این احزاب پارلمانی هنوز از فرهنگی که تحت حاکمیت سلطنت به آن عادت کرده گسست نکرده اند، بر سر پست و مقام شروع به جنجال کردند. روز 18 می، این کابینه بیانیه ای تسلیم مجلس کرد که تصویب شد رهبران پارلمانی این روز را یک روز تاریخی نامیدند. روز بعد حکومت یک روز تعطیل ملی اعلام کرد به امید اینکه چند هزار نفر را برای حمایت از بیانیه اش به خیابان بکشاند. در سراسر کشور چند هزار نفر به خیابان ها آمدند اما همین ها نیز علاوه بر حمایت از بیانیه شعار سر دادند که: " ای رهبران! هوشدار که یکبار دیگر به ما خیانت نکنید!"

از زمان برقراری مجدد پارلمان تقریباً هر روز از سوی اقشار مختلف تظاهرات بر پا

شده است که برجسته ترین آن تظاهرات خشمگین دانشجویان در اوایل ماه می بود. صحنه اصلی این تظاهرات ها ساختمان صدارت به نام سنگادر بار می باشد. از زمان برقراری مجدد پارلمان اغلب روزها ساختمان صدارت در محاصره تظاهر کنندگانی بود که اعتماد به حکومت جدید ندارند. مضافاً، در 19 می بی بی سی گفت: "حکومت قصد دارد بی سر و صدا تظاهرات را در بخشهایی از کتمندو بخصوص در اطراف ساختمان های دولتی و قصر شاه غیر قانونی کند." یعنی همان کار را بکند که قبل از آنها حکومت پادشاهی کرده بود.

صدراعظم جدید نیپال به نام گیريجا کوئیرالا پس از ارائه بیانیه به پارلمان گفت: "ما از طریق جنبش مسالمت آمیز موفق شدیم قدرت را به مردم منتقل کنیم و آنان را بعنوان تنها منبع مشروعیت قدرت دولتی تثبیت کنیم". این موضع عوامفریبانه حتی با اعتراضات خودش در تضاد است که گفته بود: "هر کلمه این بیانیه با خون شهدا نوشته شده است."

اولاً، این رهبر حزب پارلمانی کاملاً چشم خود را بر آن نیرویی که مبارزه 19 روزه را قرین موفقیت کرد می بندد. بدون يك جنگ 10 ساله که تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) پیش رفته است این اعتصاب عمومی اصلاً اتفاق نمی افتاد.

دوماً، این 19 روز مبارزه بهیچوجه مسالمت آمیز نبود. حداقل از سوی رژیم حاکم مسالمت آمیز نبود. شاه گیاندررا پولیس و ارتش خود را بجان تظاهر کنندگان انداخت که منجر به مرگ بیش از ده نفر و زخمی شدن 5000 تن شد. هزاران نفر دستگیر شدند. مردم نیز هیچوقت مسالمت آمیز نبودند. اولاً، با وجود آنکه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) فراخوان يك آتش بس را در دره کتمندو داده بود، اما اردوی رهائی بخش خلق که تحت رهبری حزب است، تمام شاهراه های کشور را تحت کنترل مسلحانه خود گرفته بود. در طول 19 روز اردوی رهائی بخش دست به حملات مهمی علیه استحکامات دولت و اردوی دولتی زد و يك چرخ بال اردوی شاهی را در شرق نیپال سرنگون کرد. در تظاهرات های کاتماندو و شهرهای دیگر بارها میان مردم و نیروهای امنیتی درگیری شد و اگر مردم اسلحه نداشتند اما سنگ و سلاح های ابتدائی محلی داشتند. مردم برای ممانعت از ورود اردو به شهرهای مختلف سنگر برپا کرده و مانع از ورود اردو به شهرهای لاتیپور، کیرتیپور شدند و در شهرهای باکتاپور و تهیمی و مناطق اطراف کتمندو دست به مقاومت خشونت آمیز زدند.

صدر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) اطلاعیه ای در 18 می صادر کرد و گفت:

"حزب ما از بیانیه ارائه شده توسط حکومت هفت حزب که امروز در پارلمان تصویب شد حمایت می کند و آن را يك پیروزی برای تفاهم نامه 12 نکته یی { تفاهم نامه ای که میان حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و هفت حزب پارلمانی امضاء شد و پایه اعتصاب عمومی ماه اپریل شد } و جنبش تاریخی مردم می داند. این بیانیه گام های سیاسی مهمی علیه سلطنت خود کامه فئودالی برداشته است. بهمین دلیل حزب ما مفتخر

است که برخی از خواسته هائی که از زمان قبل از آغاز جنگ خلق طرح می کردیم برآورده شده است (هر چند بطور قسمی). اما این بیانیه در کلیت خود به نیازها و آمال مردم جواب نمی دهد. " بیانیه ی مورد بحث، اقتدار شاه بر اردوی شاهی نپال را منحل میداند. این بیانیه برخی تغییرات صوری دیگر مانند تغییر نام ها از اردوی شاهی نپال به اردوی نپال و حکومت اعلیحضرت پادشاه نپال به حکومت نپال را صورت داده و اعلام می کند که نپال از این پس یک پادشاهی مذهب هندو نیست بلکه یک دولت سکولار می باشد.

اما صدر پراچاندا تذکر داده است که تقلیل شاه به یک مقام صوری هنوز " بطور کامل " انجام نشده و به " آمال مردم مبنی بر لغو سلطنت و استقرار یک جمهوری پاسخ نمی دهد. "

" این بیانیه علیه دخالت فزاینده نیروهای خارجی در امور سیاسی نپال موضع نگرفته و حتی کلمه ای از تجدید سازماندهی کامل دولت صحبت نکرده است. این تجدید سازماندهی در چارچوب خاص نپال به معنای به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای ملل تحت ستم، خودمختاری منطقه یی و استقرار دولتی با ساختار فدرال، تحقق شعار " زمین به گشتگر " و اتخاذ یک سیاست اقتصادی مستقل، حقوق پایه ای خلق در زمینه آموزش، بهداشت و اشتغال و حقوق خاص برای کاست های سرکوب شده { مانند دالیت ها که به اصطلاح نجس خوانده می شوند } و زنان است که در مورد هیچ یک از اینها کلمه ای نیز نگفته است. واضح است که مشکلات اساسی مردم نپال، مشکلاتی که بطور روزمره با آن مواجه اند، با این بیانیه جواب نخواهند گرفت. "

صدر پراچاندا در اطلاعیه ادامه داده می نویسد:

" سکوت حیرت انگیز نسبت به حل مشکلات جدی جامعه نپال که جنگ خلق طی دهسال بر آن تاکید گذارده و سکوت در مورد مذاکرات تردید های جدی در رابطه با این بیانیه بر می انگیزد. هر نیپالی باید به این مسئله فکر کند که شاید این بیانیه بخشی از یک توطئه جدی برای کنار زدن مذاکرات، انتخابات مجلس موسسان و دست یافتن به یک راه حل سیاسی مترقی است و می خواهد در میان مردم گنجی بوجود آورد. این بیانیه هیچ اشاره ای به تفاهم نامه 12 نکته ای نکرده است. این کار بوی بد توطئه چینی را می دهد که می خواهد تمام دستاوردهای جنبش را به حساب احزاب پارلمانی واریز کند. اینکه آیا هفت حزب می خواهند روحیه و آمال تفاهم نامه 12 نکته یی را سرنگون کنند یا خیر یک سوال جدی است. "

صدر پراچاندا اطلاعیه خود را با این نتیجه گیری به اتمام می رساند: " از آنجا که ما تعهد سپرده ایم که این موضوعات جدی را روی میز مذاکره بگذاریم و در میان توده های مردم بحث و طرح کنیم، از تمام احزاب سیاسی، جامعه مدنی، سازمان های اجتماعی، روشنفکران و شخصیت های مشهور و توده های وسیع مردم می خواهیم که بطور جدی وارد بحث و مناظره بر سر این مسائل اساسی شوند. "

پس از تشکیل موفقیت آمیز جلسه کمیته مرکزی، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در جواب به تشکیل ولسی جرگه يك نقشه راه به احزاب پارلمانی فرستاد. نشریه اینترنتی کانٹیپور آنلاین در 13 می نوشت که این نقشه راه شامل 22 نکته است که عبارتند از: "اعلام يك آتش بس - تصویب يك الگوی رفتار برای طرفین - تشکیل يك تیم مذاکره از سوی طرفین - آزاد کردن زندانیان سیاسی - تشکیل يك حکومت موقت و تصویب راهنمای عمل برای آن از طریق تشکیل کنفرانسی که نمایندگان تمام احزاب سیاسی، جامعه مدنی و شخصیت‌های مشهور اقصاء مختلف در آن شرکت داشته باشند - تعیین بخش‌های انتخاباتی بطوری که نمایندگی همه اقصاء، کاستها، بخشها و جنسیتها تضمین شود - برگزاری انتخابات مجلس موسسان تحت نظارت مجامع قابل اعتماد بین المللی؛ و تجدید سازماندهی تمام ساختار دولت منجمله اردوی رهائی بخش و اردوی شاهی نپال طبق اراده توده‌ها که از طریق انتخابات مجلس موسسان بیان خواهد شد." حزب مائوئیست همچنین اعلام کرد که تدارک برای مذاکرات توسط يك تیم سه
بقیه در صفحه (53)

فراخوان جبهه دموکراتیک انقلابی هند

از مبارزاتی که در چاتیسگار در جریان است حمایت کنید!

سرویس خبری جهانی برای فتح - 22 می 2006

چاتیسگار يك ولایت جدید است که در هند مرکزی ایجاد شده است. بخشی از سرزمین جنگلی وسیع و دورافتاده ای است که در قلب هند قرار دارد و از شمال تا جنوب هند کشیده می‌شود. حزب کمونیست هند (مائوئیست) در این منطقه فعال است. بیشتر اهالی این منطقه خلق‌های قبیله‌یی اند که به آدیواسی معروفند. آدیواسی‌ها کارگران روزمزد بوده و زندگیشان را عمدتاً از منابع طبیعی جنگل‌ها تامین می‌کنند. بطور مثال از طریق جمع‌آوری برگ سگرت بیری و فروش آن یا برداشت گل‌ها و گیاهانی که در تولید لیکور استفاده می‌شوند. اخیراً دولت هند برای از بین بردن پشتوانه و تکیه‌گاه جنگ مسلحانه حزب کمونیست هند (مائوئیست) دست به جابجایی وسیع اهالی آدیواسی در این منطقه زده است. دستجات اوباش مسلح که توسط دولت سازمان یافته‌اند و نیروهای امنیتی دولت هند، تا کنون پنجاه هزار تن از آدیواسی‌ها را از روستاهای شان بیرون رانده و در اردوگاه‌هایی که به زندان می‌مانند و در کنار شاهراهها و زیر نظارت ارتش قرار دارند اسکان داده‌اند.

اطلاعیه زیر از سوی جبهه دموکراتیک انقلابی هند صادر شده است:

در کارزاری که دولت تحت عنوان سالوار جودوم (کارزار خنثی‌سازی) در منطقه باستار از استان چاتیسگار در هند راه انداخته است، صدها نفر دستگیر و شکنجه شده و به قتل رسیده‌اند، زنان مورد تجاوز گروهی قرار گرفته‌اند و اقتصاد مردم آدیواسی کاملاً نابود شده است.

دولت با استفاده از ترور همه جانبه می خواهد جرقه های انقلاب را که میتواند مشتعل شود در قلب هند خفه کند .

در 25 سال گذشته ناگزالی ها (مانوئیستهای هند به این نام مشهورند) مردم این قباایل را بیدار کرده و آنان را با یک زندگی مملو از سربلندی و احترام آشنا کرده اند ، اتوریته بیرحمانه ماشین دولتی را در هم شکسته و نطفه های یک قدرت نوین خلق را بر پا کرده اند . در این مبارزه قهرمانانه صدها تن از مانوئیستها و هواداران شان برای تولد یک جامعه نوین جان خود را از دست داده اند . قبل از ظهور ناگزالی ها در صحنه ، سی سال ” استقلال “ نره ای بهبود در زندگی این مردم قباایل ایجاد نکرده بود . اتفاقاً شرایطشان بدتر هم شده بود . شرکت های استخراج معادن زمینشان را ربودند و مقامات جنگلبانی و دیگر مقامات دولتی دست در دست فئودالهای محلی بطور مستمر آنان را چپاول و سرکوب کرده اند .

در طول این 25 سال مبارزه مسلحانه علیه قوای دولتی ، مردم آدیواسی از طریق تشکیل قدرت نوین خلق تحت رهبری مانوئیستهایی که با آنها زندگی می کنند و می میرند ، به حداقلی از آموزش و بهداشت و دانش کشاورزی و غیره دست یافته اند . رسانه های گروهی از برج عاج های خود اعلام می کنند که ناگزالی ها جلو توسعه قباایل را می گیرند . در حالیکه این قباایل برای اولین بار در عمرشان بعد از ورود ناگزالی ها به این منطقه شاهد توسعه بوده اند . اکنون قوای دولتی با بیرحمی تمام می خواهند این پیروزی های کوچک بدست آمده طی 25 سال مبارزه را در هم شکنند و مردم آدیواسی را از آن محروم کنند .

هزاران نفر را با زور از خانه و کاشانه شان بیرون رانده اند و بیش از صد نفر را بیرحمانه به قتل رسانده اند . 70 روستا را سوزانده اند و به 40 زن تجاوز گروهی کرده اند . محصول روستائیان را به آتش کشیده و احشامشان را به غارت برده اند - همه این کارها را به نام سالوا جودم انجام داده اند . از جون سال گذشته تا کنون اینکار ادامه دارد . اما به دلیل سانسور خبری شدید و منظم ، این واقعه در مطبوعات گزارش نشده است . بجز چند خبر تحقیقی مطبوعات فقط تبلیغات دولت را چاپ کرده اند .

بیرحمی ها دهشتناکند . سر پسران جوان را از تن جدا می کنند ، کله جدا شده ی آنان را بر سر چوب زده و جلو در خانه شان نصب می کنند . به زنان بطور گروهی تجاوز کرده ، آنان را شکنجه نموده و سینه هایشان را بریده اند . جنین زنان حامله را بیرون کشیده اند و آنان را در اعماق جنگل در حال خونریزی به حال مرگ رها کرده اند . روستاها را کاملاً به آتش کشیده ، محصول را نابود کرده و تمام احشام و مرغ ها را به غارت برده یا کشته اند . مردم را گلّه وار بدون اردوگاه های حصار کشیده برده اند - عیناً مانند دهکده های استراتژیک که آمریکا در ویتنام پیا کرده بود و یا امپریالیستها در دیگر نقاط جهان هنگام پیش برد جنگ ضد چریکی انجام داده اند . زندگی مردم در این اردوگاه های اجباری بشدت غیر صحتی است و مجبورند به کار اجباری برای پولیس و نیروهای شبه نظامی تن دهند .

دولت برای اینکه مردم را به تسلیم وادارد می خواهد قحطی بوجود آورد . آنها در ابتدا تمام بازار های محلی هفتگی را بستند و سپس جلو ورود کالاهای اساسی مانند برنج را به مغازه های مخصوص کالاهای جیره بندی گرفتند . همانطور که همه می دانند بازار های محلی هفتگی تنها شاهرگ زندگی اقتصادی دهقانان آدیواسی می باشد زیرا در این بازارها محصولاتشان را می فروشند و نیاز های روزمره شان را خریداری می کنند . روشن است که هدف دولت آنست که

مردم از گرسنگی بمیرند یا تسلیم شوند. قوای دولتی علاوه بر اینکه محصول را آتش زده و احشام و مرغ ها را چور و چپاول کرده است، انبارهای

آذوقه را نیز نابود کرده است. اهالی این منطقه که پیشاپیش زندگی بخور و نمیر داشتند اکنون در آستانه مرگ و میر ناشی از گرسنگی اند. ادامه عملیات سالوا جودوم وضع را جهنمی کرده است.

این کارزار توسط حزب کنگره که در سطح کشوری در قدرت است اما در سطح محلی حزب در اقلیت می باشد و با حمایت حزب بی جی پی که حکومت محلی را در دست دارد براه افتاده است. هر دو حزب دست در دست یکدیگر این کارزار بیرحمانه ترور و وحشت علیه مردم را پیش می برند. تمام نیروهای پارلمانی، اوباش لومین، عناصر فئودال و مقامات حکومتی و پولیس هستند که با هم یک کارزار هماهنگ و منظم و همه جانبه را براه انداخته اند. در پشت آنان سرمایه داران بزرگ هند و امپریالیستها ایستاده اند. این منطقه یک منطقه بسیار غنی از نظر سنگ آهن است و گروه مالی صنعتی تاتاس (که بزرگترین انحصار خانوادگی سرمایه داری هند بوده و صاحب کارخانجات فولاد و بسیار چیزهای دیگر می باشد) پیشاپیش قراردادها کلان بر سر زمین این مناطق را با دولت امضا کرده است.

ناگزالی ها به شدت با جابجائی مردم تحت عنوان اجرای این طرح های به اصطلاح ” توسعه مخالفت کرده اند. تنها کمکی که مردم روستاهای جنگلی تا کنون دریافت کرده اند از سوی ناگزالی ها بوده است که جیره غذائی محدود خود را با قبائل جابجا شده تقسیم میکنند. تحت چنین شرایطی ما از شما میخوایم که

بهر ترتیبی می توانید به حمایت از مردم این قبائل که در محاصره دولت هند در خطر گرسنگی اند برخیزید. مردم این قبائل صرفاً بخاطریکه ” قد علم کرده “ و حاضر نیستند در مقابل حاکمیت فاسد این نظام ستم و استثمار سر خم کنند تنبیه می شوند. ما از شما می خواهیم به این مبارزه تاریخی که در قلب هند در جریان است یاری برسانید. شما می توانید به طرق مختلف این کار را بکنید: از کمک مالی تا اقامت در این مناطق و ارائه کمک های پزشکی و یا هر تخصص دیگری که می تواند کمکی باشد برای مردم یا نیروهائی که در حال جنگ با دولتند. ما همچنین از شما می خواهیم که خبر وقوع این واقعه هولناک را در جایی که به اصطلاح ” بزرگترین دموکراسی جهان “ خوانده می شود به گوش جهانیان برسانید. باید این حقیقت را به گوش مردم سراسر هند و جهان برسانیم.

گزارشگر شعله جاوید – کابل

بقیه از صفحه (59)

موفق نمی شوند. یکی از سخنگویان محصلان در یک مصاحبه تلویزیونی گفت که نمایندگان آنها توسط پولیس بخاطر جلوگیری از برگزاری تظاهرات دستگیر گردیده اند. اما مقامات وزارت داخله و دفاع و ریاست امنیت رژیم این گفته را رد کرده و ادعا کرده اند که هیچ محصولی توسط آنها دستگیر نشده است. سراسر منطقه دانشگاه، توسط قوای دولتی اشغال گردیده است.

جواب به نامه های رسیده

درین شماره نشریه نمیتوانیم به تمام نامه های رسیده جواب دهیم و صرفاً به دو نامه عاجل پاسخ می دهیم . امید داریم بتوانیم در شماره آینده تمام نامه ها را جواب دهیم .

با سلام !

من اهل ایران هستم و در هیچ سازمانی عضویت ندارم ، ولی در موارد بسیاری با شما توافق نظر دارم و فکر می کنم امکان همکاری با شما وجود دارد . من کتاب های زیادی از آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دارم و اگر مائل باشید می توانم آنها را برای شما باز تایپ کرده و از طریق انترنیت بفرستم . اگر کمک دیگری از من ساخته است لطفاً بگوئید .

موفق باشید !

" ف . گ . " - 4 اپریل 2006

رفیق عزیز ف . گ . !

متقابلاً سلام های ما را بپذیرید . با امتنان از حسن نظر تان در مورد ما و از آمادگی تان برای همکاری با ما ، خاطر نشان می سازیم که شما در یک مورد بسیار ضروری پیشنهاد همکاری داده اید . ما بخصوص در داخل افغانستان با کمبود کتاب مواجه هستیم و خواهیم توانست از همکاری تان در بازتایپ آثار کلاسیک بخوبی استفاده کنیم .

اما در مورد اینکه می گوئید در هیچ تشکیلاتی عضویت ندارید ولی در موارد بسیاری با ما توافق نظر دارید ، یک پیشنهاد مشخص برای تان داریم . شما یقیناً می دانید که حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یک حزب همسنگر با حزب ما است . قاعدتاً باید با آن حزب نیز در موارد بسیاری توافق نظر داشته باشید . پیشنهاد ما برای شما این است که با حزب کمونیست ایران (م ل م) داخل تماس شوید و در آن خود را متشکل سازید . اگر از بابت تامین ارتباط مشکل داشته باشید ، ما را با خیر سازید . سعی خواهیم کرد درین مورد شما را مدد رسانیم .
موفق باشید !

رفقای عزیز درود بر شما !

من قبلاً نامه ای برای شما نوشته بودم که رفیق ... گفت آن نامه را پست کرده است . ولی جوابی دریافت نکردم . یعنی او می گوید هنوز جوابی برایش نیامده است . نمیدانم علت چیست ؟ لطفاً اگر نامه را دریافت داشته اید و اگر جواب می دهید مرا بیش از این منتظر نگذارید .
منون از شما .

" ج . ا . " - 28 / 5 / 2006

این هم نامه قبلی که نوشته بودم :

به دفتر سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان !

رفقای عزیز درود بر شما ! امید وارم در راستای پیشبرد اهداف والای تان موفق و

سرشار باشید .

اینجانب " ج . ا . " فرزند " م . ا . " (متولد سال) ولایت ... ولسوالی منطقه با ابراز تشکر از خدمات عالی قدر و گرانبهای تان در رابطه با سرنوشت توده های تحت ستم کشور مان و سائر جوامع تحت استبداد (از هر نوعش) . می خواهم مرا در صف تان بپذیرید تا بتوانم به عنوان یک انسان درد دیده گام به گام با شما با صداقت کامل و تا آخرین لحظه حیاتم در جهت منافع توده های تحت ستم قدم بر دارم .

اینجانب از دیر سالی بود مطالعه ام را گاه نا گاهی در وضعیت نا بسامانی کشور مان از آنجائیکه خود تان بهتر در جریانید ، را روی کتاب های که خواندنش در آنجا بازی با مرگ بود ، داشته ام .

از دو سالیست که در ... شهر ... زندگی می کنم و با همکاری دوستانه ... کتاب های چون : باز شناسی قرآن ، اسلام و مسلمانی و ... و نیز مدخلی بر علم انقلاب ، زندگی نامه و فعالیت های مارکس بزرگ ، لنین ، مائو و نیز برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را مطالعه نموده ام و نیز جریده شعله جاوید را از دیر گاهیست مطالعه می نمایم . در قیال اینها نمایشگاه نقاشی چندی در رابطه با به رسوائی کشیدن چهره های خون آشام ادیان داشته ام . در اخیر : بنا بر مطالعه دقیق و درک نظریات تان همه اش مورد قبول بوده و اگر مرا در صف تان بپذیرید ممنون می شوم .

" ج . ا . " - تاریخ اول ماه می 2006

رفیق عزیز ج . ا . !

پس از درود و سلام :

ما نامه مورخ اول می شما را قبلاً نگرفته بودیم . رفیق ... از ما آدرس پستی دارد ، ولی از مدتی به اینطرف ما مستقیماً به آن آدرس دسترسی نداریم . البته ممکن هم هست که نامه در پست گم شده باشد . در هر حال خوشوقتیم ازینکه نامه مورخ 28 می تان را گرفتیم .

رفیق عزیز !

مطابق به مقررات آیین نامه تشکیلاتی حزب ، تشکیلات حزب در منطقه و محل مورد سکونت تان ، از این صلاحیت تشکیلاتی برخوردار است که راساً به جلب و جذب افراد به حزب اقدام نماید و داوطلبی عضویت و عضویت آنها به حزب را بپذیرد .

از این جهت شما برای داوطلب شدن عضویت در حزب ، نیازی ندارید که به دفتر سیاسی حزب درخواست بدهید . رفیق ... و یک رفیق دیگر در منطقه و محل مورد سکونت تان می توانند شما را تضمین کنند و شما بحیث داوطلب عضویت در حزب پذیرفته شوید . البته چنانچه غیر از رفیق ... کس دیگری در آن منطقه یا محل برای تضمین شما نباشد ، مشکل پیش می آید ، چرا که برای پذیرش داوطلبی عضویت در حزب ، تضمین از طرف دو عضو حزب ضروری است . در چنین صورتی ما کوشش خواهیم کرد از رفقای که شما را بشناسند ، در مورد شما معلومات بگیریم و حد اقل یکی از آنها را تشویق نمائیم که در پهلوی رفیق ... داوطلبی عضویت تان را به حزب تضمین نماید . موفق باشید !

جهان دیگری (جهان کمونیستی) ممکن است

اطلاعیه اول ماه می 2006 کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی

صفحه (41)

آینده جوانان فرانسه را سد کردند
جوانان چرخ امورشانرا مختل کردند
صفحه (47)

موفقیت
مارش زنان ایرانی
در اروپا
صفحه (43)

ژست های هسته یی جمهوری اسلامی و بی دفاع ماندن مردم
در مقابل خطرات بزرگ
صفحه (54)

تغییرات سیاسی سریع در نیپال

صفحه (60)

فراخوان جبهه دموکراتیک انقلابی هند

از مبارزاتی که در چاتیسگار در جریان است حمایت کنید !

صفحه (63)